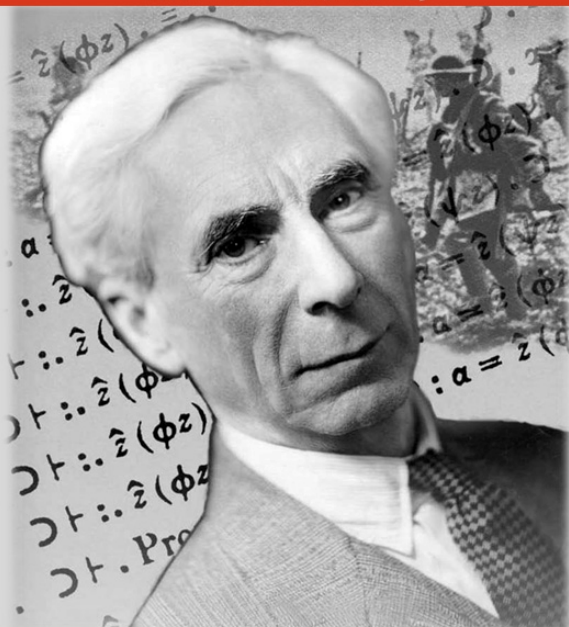


آنتنایے با برتراند راسل

دیو رابینسن و جودی گرووز



برگردان امیر کشفی

آشنایی با

برتراند راسل



دیو رایبسن و جودی گرووز

ویراسته ریچارد اپن یونیزی

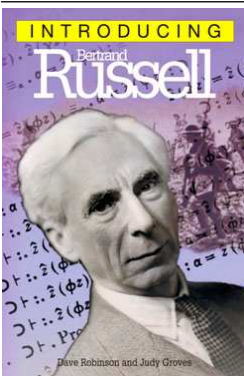
ترجمه امیر کشفی

یادداشت مترجم

سعی مؤلفان در این کتابِ مصوّر بر آن بوده است که مهم‌ترین ابعاد زندگی پُرمآجرا، سیر و سلوکِ فلسفی و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی برتراند راسل را به زبانی روشن و شیوه‌ای گیرا باز نمایند. مترجم امیدوار است کتابِ حاضر - که صرفاً به مقصود ارتقای سطح آگاهی جامعه (و همچنین بقای زبان فارسی در اینترنت) ترجمه شده است - موجب فهم بهتر و مطالعه وسیع‌تر و توجه بیشتر بدین فیلسوف، ریاضیدان و منطق‌دان والامقام شود.

امیر کشفی

a_drop_of_rain_50@yahoo.com



مأخذ ترجمه :

Introducing Bertrand Russell

by Dave Robinson and Judy Groves

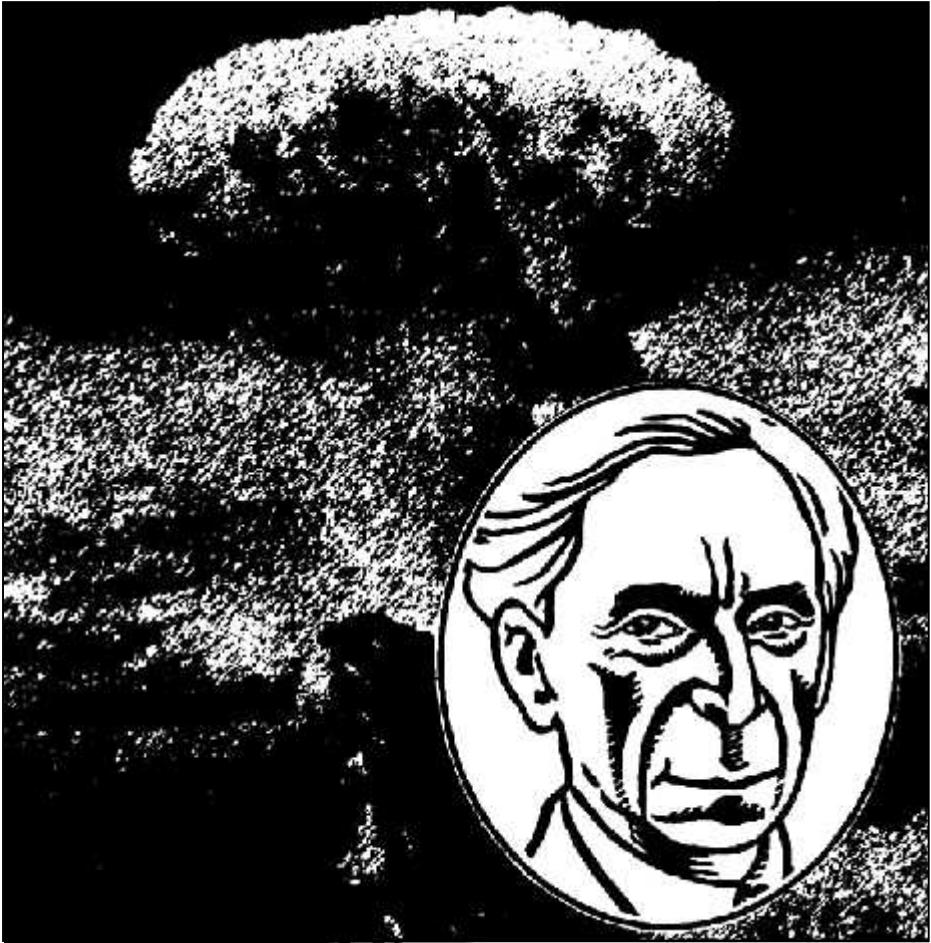
(Edited by Richard Appignanesi)

Icon Books UK - Totem Books USA 2002

این کتاب رایگان است و هر نوع انتفاع مالی و تبلیغاتی از آن نازواست.

راسل؛ فیلسوفِ پیکارگر

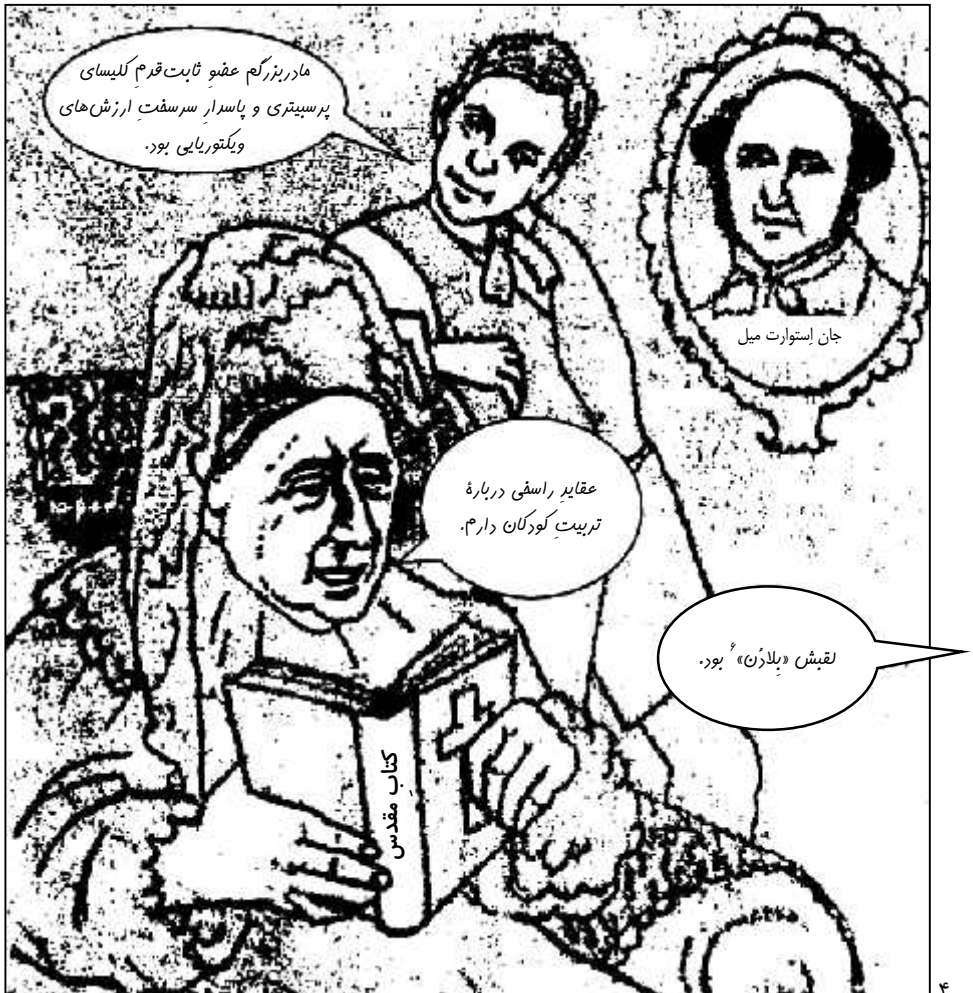
همه کس وصفِ برتراند راسل را شنیده است. او اندیشمندی بزرگ بود، ستیهنده‌ای که به سببِ باورهایش محبوس شد؛ و مردی که فلسفهٔ غرب را تا به ابد دگرگون ساخت. او شکاکی ژرف‌بین بود که هیچگاه نپذیرفت چیزی را یقین‌پندارد و پیوسته در طول عمر خود اعتراض کرد، بر قتلِ عامِ ابلهانهٔ جنگ جهانی اول، بر تباهکاری‌های همهٔ انواعِ حکومت‌های استبدادی تمامیت‌خواه و بر سلاح‌های اتمی که به گمان وی سرانجام همگی ما را معدوم می‌کند. راسل در زمینهٔ گسترده‌ای از مباحثِ مختلف به نویسندگی پرداخته و نوشته‌هایش بر کسان بسیار اثر داشته است - از استادانِ نجوش تا حکومت‌ستیزانِ پریش.



«اگر اکثریت مردم در هر کشور متمدنی می‌خواستند می‌توانستیم طی ۲۰ سال تمام این فقر رقت‌آور، نیم امراض این جهان، کل بردگی اقتصادی را که نه دهم جمعیت ما را در بند کرده است، براندازیم؛ می‌توانستیم این جهان را آکنده از زیبایی و شادی کنیم و حکومتِ صلح جهانی را فراهم آوریم.»

پرورشی راسل

برتراند راسل در سال ۱۸۷۲ در یک خانواده اشرافی نامدار و مالدار انگلیسی زاده شد. پدر وی وایکنت آمبرلی^۱ بود و پدربزرگش لرد جان راسل نخست وزیر بازنشسته. «پدر تعمیدی» لادری^۲ راسل، جان استوارت میل^۳، نامدارترین فیلسوف انگلستان در آن زمان بود. پدر و مادرش طرفدار افراطی حزب لیبرال بودند و حامی حق رأی زنان. آنان تصویری سایه‌وار در زندگی راسل بودند، چه وقتی او دو ساله بود، مادرش به علت دیفتری درگذشت و اندکی پس از آن، پدرش به علت بُرونشیت جان سپرد. عمده خاطرات کودکی راسل از مادربزرگش، لیدی راسل، و محیط مستبدانه خانه او، پمبروک لاج^۴، در ریچموند پارک^۵ بود.



1. Viscount Amberley
2. agnostic
3. John Stuart Mill (1806-1873)
4. Pembroke Lodge
5. Richmond Park
6. deadly nightshade [(نوعی گیاه سمی)]

برتراند و برادرِ بزرگش فرانک با دقت و سختگیریِ تمام پرورش یافتند تا نجبایی بشوند ادب‌آموخته و درست‌کردار با حس قویِ دینی و وظیفه‌شناسی اجتماعی. هیچ‌یک از پسران را ترغیب نکردند که به والدین اصلاح‌طلب خود ببندیشند یا از آنان سخن بگویند. مادر بزرگشان نیز سخت بر آن بود که هردو پسر موعظه‌هایی منظم در باب رفتارِ شخصی بشنوند و از هر سخنی در خصوص امیالِ جنسی و اعمالِ جسمی پرهیز کنند. فرانک عاقبت بر مادر بزرگش طغیان کرد، اما برتراند تظاهر به اطاعت نمود و از این روی کودکی شد کمابیش منزوی، تنها و ناراست که نقشِ تصویرِ مادر بزرگش از فرشتهٔ فرمان‌بر مطلق را بازی می‌کرد.



در بیم دیوانگی

نوعی احساس از خود بیگانگی وجود داشت که راسل رهیدن از آن را دشوار یافت. او بیشتر وقت‌ها خود را در سنجش با دیگران همچون شیخی غیرواقعی و خیالی می‌پنداشت. کابوس می‌دید که پشت صفحه‌ای شیشه‌ای در دام افتاده و تا به ابد از سوی سایر آدمیان طرد شده است. از دیوانه شدن نیز سخت می‌هراسید. عموی او، ویلی، در تیمارستانی زندانی بود (به سبب قتلِ خانه به دوشی در درمانگاه نوانخانه‌ای) و خالهٔ مجردش، آگاتا، به لحاظ روانی بی‌ثبات بود.



بیشتر دوستان و همکاران راسل او را بذله‌گو و جذاب، اما به طرز عجیب عاری از صمیمیت یافتند. ایام کودکی او در پمبروک لاج که یحتمل بر توانایی‌اش در ایجاد رابطه با دیگران اثر منفی داشته است، احساس شدید انزوایش را تبیین می‌کند.


آموختن هندسه

راسل به طور خصوصی از دسته‌ای معلم سرخانه آموزش دید که اغلب عجیب و غریب و نامتعارف بودند. (چنانکه یکی بر روی «نقش‌پذیری» جوجه‌مرغ‌ها آزمایش می‌کرد و از این روی جوجه‌ها در سراسر آن خانه از پس او می‌رفتند). فرانک بر آن شد که وقت آن رسیده است که قدری هندسه به برادر ۱۱ ساله‌اش بی‌آموزد. این امر تجربه‌ای تعیین‌کننده برای راسل بود.



جهانی مطلق و مثالی

به نظر می‌رسد که ذهن راسل را از همان کودکی فقط برای استدلال ریاضی شکل داده‌اند. اما مشکلی بود. هندسه اقلیدسی هم مانند همه دستگاه‌های شناختی با چند «اصول موضوعه»^۱ آغاز می‌شود - گزاره‌هایی که فقط بایستی آنها را به مثابه گزاره‌ای درست پذیرفت. (مانند «یک خط مستقیم کمترین فاصله بین دو نقطه مفروض است.») «تمام زوایای قائمه با یکدیگر مساویند.») فرانک عمل‌گرا باز نمود که ممکن نیست مجموعه شناخت معینی را از هیچ به وجود آورد. بایستی از جایی آغاز کرد. اما برتراند نوجوان سخت در این باره تردید داشت.



برتراند می‌خواست که هنرسه از هر جهت کامل و بتمامی درست باشد.

ممکن است طریقی برای اثبات مبانی هنرسه وجود داشته باشد؟

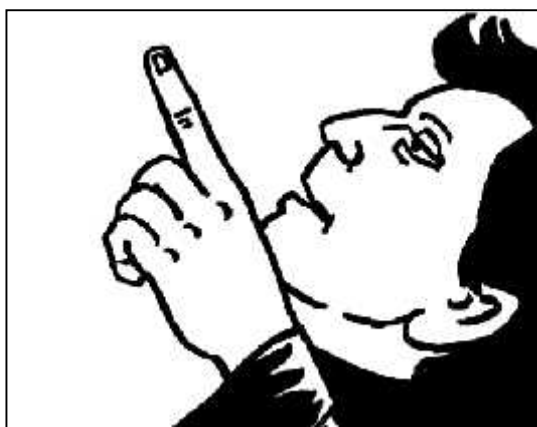
هرچند این هندسه هم بر مبنای مجموعه‌ای از اصول موضوعهٔ بکلی متفاوت استوار شده است، اما به درستی کار می‌کند.

ریاضیات جهانی مطلق و مثالی را به راسل می‌نمود که می‌توانست بدان بگریزد، جهانی که بیشتر سالهای آغازین زندگی‌اش را در آن صرف کرد و کوشید که آن را بازهم بیش از آنچه پیش‌تر بود درست و کامل کند. تا هنگامی که یکی از معلمان دانای راسل، او را از وجود هندسهٔ نویافتهٔ بدیلی، یعنی هندسهٔ ناکلیدسی، آگاهانید.



عالم، و فضایی که آن را به وجود آورده است، ضرورتاً اقلیدسی نیست.

پس آخردست شاید برتراند نوجوان برحق بود که به هندسهٔ اقلیدسی راضی نشد.



در جستجوی دلیل

پس راسل آخر دست بدین باور رسید که دلیل آوردن هم بهترین طریق حل مسائل ریاضی است و هم تمام انواع مسائل؛ و در تمام طول زندگی خود بر این باور ماند. دبری نپایید که بدین دریافت رسید که آشنایانش (خاصه مادر بزرگش) به انواع باورهای قائلند که دلیل موجهی برایشان ندارند. طولی نکشید که در باورهای دینی خود سخت تردید کرد؛ و بسوی امیال جنسی روی نهاد.



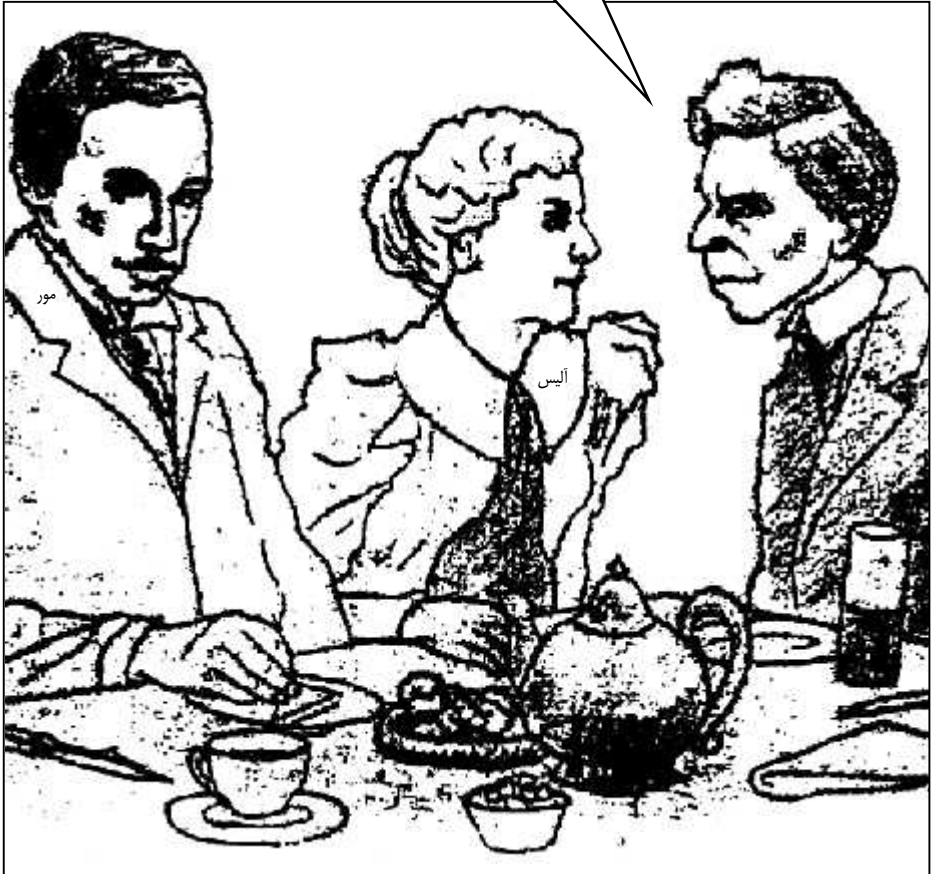
هرچند راسل بتدریج به دین مسیح بی‌اعتقاد گشت، اما فردی سخت معنوی باقی ماند. گویی بیشترِ زندگی او بیش و کم کاوشی معنوی برای شناخت و یقین بود. گاهی آن را در کارهای نظری‌اش می‌یافت و گاه آن را به صورتِ مَوَدَّتِ انسانی مطلوب می‌جُست که تمامی او را شناخته و از این رو احساس انزوای همیشگی‌اش را برچیده است. او همچنین راهنوردی غریب و پُرَتوان، عاشقِ محیطِ طبیعی و گاهی بسی عارف‌منش بود.



آزادفرجام...

راسل بمجرد ورود به دانشگاه کیمبریج به لحاظ فکری احساس آزادی کرد. سرانجام توانست بی‌پرده در باب همه چیز - ریاضیات، متافیزیک، خداشناسی، سیاست، تاریخ - بحث و بسیار روابط دوستانه ایجاد کند. دیری نپایید که او را برای پیوستن به انجمن «حواریان» - یک انجمن خصوصی مباحثه، متشکل از مردان جوان نخبه‌سالار - دعوت کردند. در اینجا با ج. ا. مور، دیگر فیلسوف بزرگ آینده، آشنا شد.

و عاشقِ آلیس پیرسال اسمیت -
دانشجوی طرفدار حقوق زن و فعال در
امور زنان - شد.^۳



1. George Edward Moore (1873-1958)

2. Alys Pearsall Smith

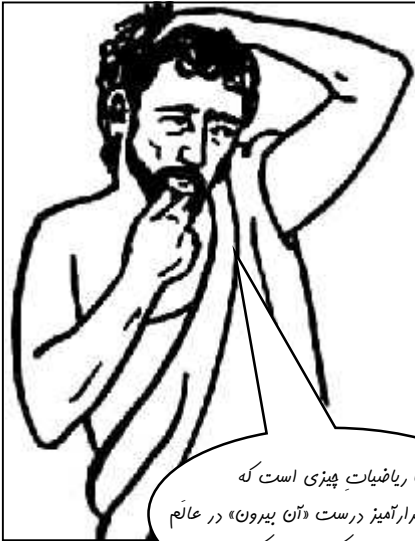
پزشک خانواده راسل (زیر نفوذ سخت لیدی راسل)
کوشید که او را از فکر ازدواج منصرف کند.

فرزندان شما دیوانه به دنیا می آیند،
و جلوگیری از آپستی هم یک علت
شناخته شده صرع است!

با این وصف، در هر دو مورد
مقاومه و در ۱۳ دسامبر ۱۸۹۴ با
آلیس ازدواج کرد.

دیدگاه افلاطونی دربارهٔ ریاضیات

راسل با ذهن ریاضی‌اش بر همگان اثر گذاشت. در امتحان ریاضیات دانشگاه کیمبریج درجهٔ ممتاز را به دست آورد؛ و این امر امکان عضویت در شورای مدیران تربیتی کالج را برایش فراهم کرد. تا این هنگام علاقه‌اش به ریاضیات کمابیش به طور کلی نظری و فلسفی بود. این امر ناگزیر برای هر کسی روی می‌دهد که بجد اندیشیدن دربارهٔ ریاضیات را بی‌آغازد. دیری نمی‌پاید که خود را پُرسان پاره‌ای پرسش‌های بس غریب می‌یابد که شما را به فیلسوف مبدل می‌کند.



آیا ریاضیات چیزی است که
به طرز اسرارآمیز درست آن بیرون در عالم
منتظر ماست که پیدایش کنیم؟



این آن چیزی است که فیثاغورث و
افلاطون گمان می‌کردند. هر دوی آنان باور داشتند
که ریاضیات را در عالم به نحوی
به رمز نوشته‌اند.

واقعیتِ اعداد

بسا فیلسوفان، از جمله راسل، که با این نظر افلاطون هم‌داستانند که اعداد واقعی هستند. اما این دیدگاه به مسائلی غریب دربارهٔ اعداد می‌رسد. اگر اعداد «آن بیرون» [در عالم] وجود دارند، چگونه‌اند؟

آیا اعداد به آن وجهی واقعی هستند که سگ‌ها و دیگ‌ها واقعی‌اند یا به گونه‌ای دیگر؟



۱۵

سایر فیلسوفان، مثل راسل، بر آنند که اعداد به نوع غریبی «هستی»^۲ دارند، اما «وجود»^۳ ندارند، به همان وجهی که پاره‌های ذوات^۴ [یا هستندگان] دیگر همچون روابط و نسب - مثل «به سمت چپ»، «بزرگتر از» و مانند اینها - هستی دارند.

دیدگاهِ صورت‌گرایانه

پاره‌ای فیلسوفان و ریاضیدانان، که عموماً صورت‌گرا [یا فُرمالیست] نامیده شده‌اند، ادعا می‌کنند که ریاضیات بشماری ابداعی انسانی است که صرفاً ساختاری است از تمام آنچه از چند اصول موضوعه منتج می‌شود.

ریاضیات صرفاً نوعی بازی تهِی است، مثل شطرنج، با قواعد و حرکاتِ قراردادی معین.



ریاضیات نمی‌تواند چیزی دربارهٔ حقیقت، واقعیت یا چگونگی ساختارِ عالم باز نماید، هرچند ممکن است «الگوهای» بسیار سودمند از امکانِ چگونگیِ عالم را بسازد.

افلاطونیان گمان می‌کنند که ریاضیدانان حقیقت را کشف می‌کنند، اما صورت‌گرایان می‌انگارند که آنان طرح‌هایی جالبِ توجه و کامل درمی‌اندازند که ممکن است آخردست‌داری نوعی کاربردِ عملی باشد.

سه نوع شناخت

انسان‌ها می‌توانند اعمال ریاضی را بدون بررسی جهان [بیرونی] در ذهن خود انجام دهند. برای مثال می‌توانیم استنتاج کنیم که $2+2=4$ بی‌آنکه به اینجا و آنجا برویم و سگ‌ها یا دیگرها را بشماریم.



فیلسوفان این نوع شناخت را پیشینی^۱ [یا ماقبل تجربی] می‌نامند.

پاره‌ای فیلسوفان و ریاضیدانان بر این باورند که ریاضیات می‌تواند به ما اطلاعات تازه و کاملاً واقعی درباره جهان بدهد.



فیلسوفان این نوع شناخت را ترکیبی^۲ می‌نامند.

کسان دیگر سخت بر آنند که ریاضیات صرفاً همانگویانه^۳ است: فقط تکرار می‌شود و از بنیاد تهی است. $2+2=4$ بیش از $1+1+1=1+1+1$ نیست.



فیلسوفان این نوع شناخت را تحلیلی^۴ می‌نامند.

بیشتر فیلسوفان و ریاضیدانان هم‌داستانند که ریاضیات امری «ضروری» است - حقیقتی است ثابت و پایا در هر مکان و زمان. پس، قطع نظر از اینکه در کدام مکان و زمان زندگی می‌کنید، $2+2$ همیشه مساوی است با ۴.



این نوع حقیقت موثق همیشه فیلسوفان را به سوی فود کشیده است - و این افسوس یقین بود که مرا شیفته کرد.

اگر بخواهیم درباره ساختارهای پیچیده عالم پژوهش کنیم، ریاضیات نتواند صرفاً وسیله‌ای بسیار سودمند باشد که به دست داریم؛ شاید فقط به این دلیل که ذهن ما را آفریده‌اند که ریاضی‌وار بی‌اندیشیم. و این امر همچنان پیاپی پرسش‌های بیشتری درباره عالم و آن اذهان انسانی‌ای که می‌کوشند آن را دریابند، پیش می‌کشد.

[۱. a Priori؛ شناخت پیشینی بکلی مستقل از تجربه است - م.]

شوریدن بر ایده‌آلیسم

زمانی که راسل به دانشگاه کیمبریج درآمد، فلسفه ایده‌آلیستی ف. ه. برَدلی^۱ نفوذ داشت. فلسفه ایده‌آلیستی ادعا می‌کند که اگر بخواهید عالم را و هر آنچه در آن است، نیک دریابید. بایستی تصدیق کنید که همه چیز به هم مرتبط است؛ و افتراق و تناقض پندار است و بس. فیلسوفان پیرو اصالتِ تصور [یا ایده‌آلیسم] عاقبت می‌توانند خود را در بحرِ مکاشفه‌ای عارفانه از یک کل هماهنگ، «امرِ مطلق»^۲، مستغرق یابند. عالم و مافیها همه یک چیز است.



نزد پاره‌ای فیلسوفان پیرو ایده‌آلیسم این «امرِ واقع» امری بسیار همسان فراوانتر است.

برَدلی



براهین برَدلی در بیشتر موارد برفوردار از صورت‌بندی درست و سفت قانع‌کننده است.

اما هم مور و هم من گمان می‌کنیم که او بر فضا بوده است.

مور شکاکی قائل به «عقلِ عُرفی»^۱ بود که از پذیرفتن استنتاج‌های عجیبِ فلسفی، هرچند مُستَدَل و مُدَلَّل، امتناع می‌کرد. راسل گمان می‌کرد که تحلیل [امور]، نه ترکیب، یگانه طریقِ موثِق رسیدن به حقیقت است. او بعدها در جُستاری (برای چه به فلسفه روی آوردم؟^۲ - ۱۹۵۵) این تفاوت را از طریقِ توصیفِ دو نوع از فیلسوفان تبیین می‌کند. کسانی هم مثل پردلی هستند که بر این باورند که جهان یک کل [همانگ] است، همچون پیاله‌ای ژله، و به نظر آوردن آن به مثابه چیزِ مرکب از تفاوت‌ها و اجزای فردی، هم اغواکننده است و هم نادرست.



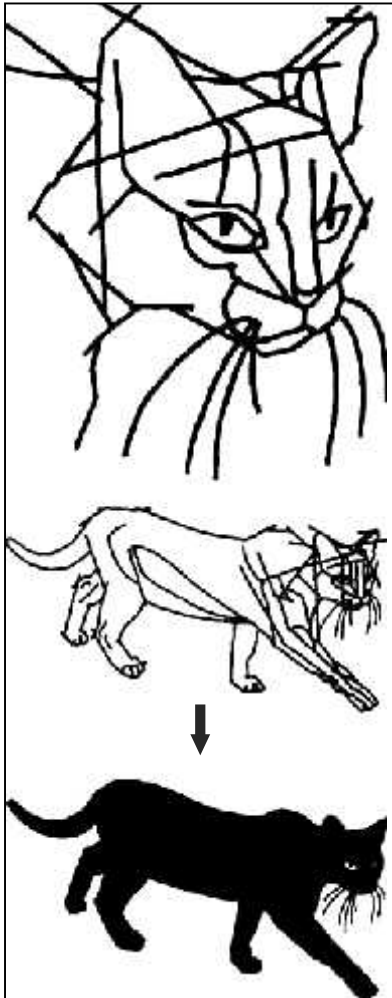
سایر فیلسوفان «ذره‌گرا» [اتمیسست] هستند و گمان می‌کنند که یگانه طریقِ تصور و شناختِ عالم تمویل و تقلیل هر چیز به کوچکترین واحدهای ممکن است...



مور و گزاره‌ها^۱

جُستارِ مور (ماهیتِ حکم^۲ - ۱۸۹۹) به طرد و دفنِ فلسفهٔ ایده‌آلیستی یاری داد. مور بازنمود که نقضی ماهوی در ایده‌آلیسم وجود دارد. اصحابِ اصالتِ تصور را از آن روی اینچنین می‌نامند که آنان سخت بر آنند که در جهان اغواکنندهٔ «نمودها» صرفاً تصورات «واقعی» هستند. مور «پیرو اصالتِ واقع‌یا رئالیسم» بود و چنین پاسخ داد که تمایز گذاردن میان گزاره‌ها و باور ما بدانها ضروری است. (گزاره‌ها معمولاً جمله‌هایی است که چیزی را «ارائه» یا ادعا می‌کند: مثل «این گربه سیاه است.»)

این گربه سیاه است.



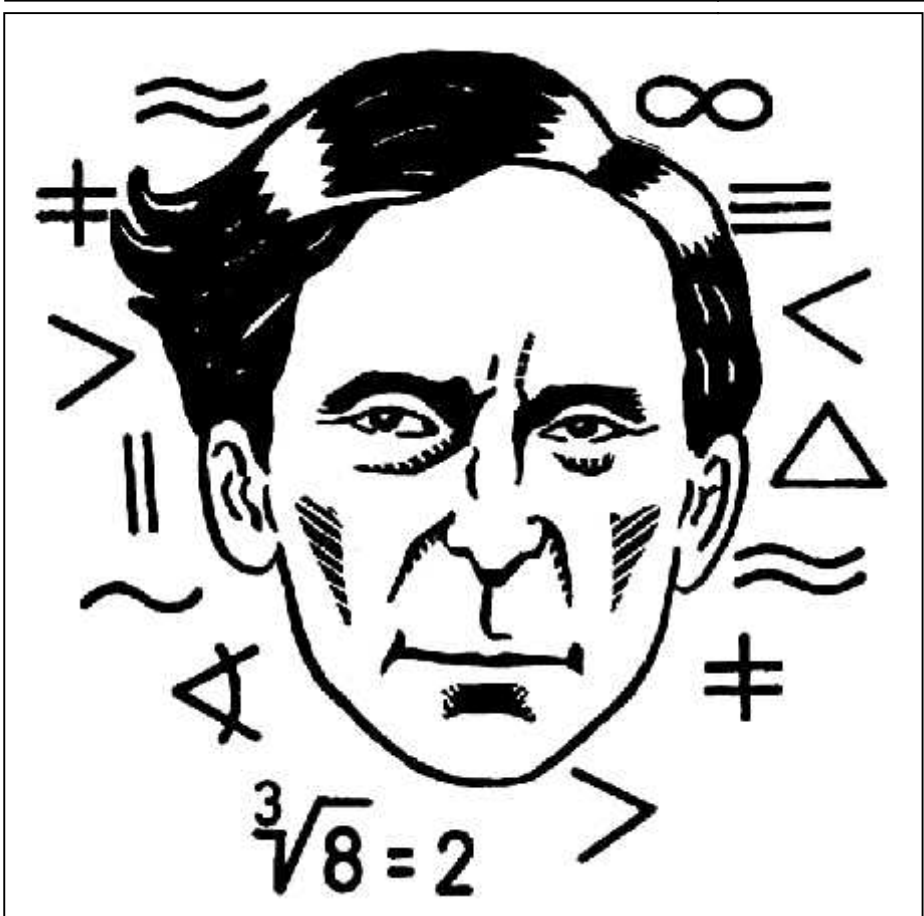
گزاره‌ها وجودی از آن فور - کاملاً می‌تواند
و تمایز از باور ما بدانها - دارند. آنها
فراتر هستند از تصورات^۳ مضمّن
در ذهنِ انسانی.

واکنشی گزاره‌ها پدید می‌آید -
بایستی آنها را برای فهمِ کاملِ تحلیل و
به «مفاهیم»^۴ کوپلتر تقسیم کرد.

برای راسل این قسم تحلیل به نوعی فعالیتِ متافیزیکی مبدل شد؛
نوعی طریقِ غیرمستقیمِ تحلیل و بررسی جهان به منظور فهمِ آن.

مبانی ریاضیات

علاقه اصلی راسل به مبانی ریاضیات بود. ریاضیات، همچون هرگونه شناختی، بایستی از یک جایی آغاز شود و نیاز به قواعدی برای کارکرد دارد.



شوربختانه، نمی‌توانید یک دستگاه ریاضی را برای اثبات خودش بکار برید؛ چراکه اگر چنین کنید، برهان شما **دوری** می‌شود. درستی همان چیزی را مفروض و مُسَلَّم می‌گیرید که می‌کوشید اثباتش کنید.

۲۱

هیچ برهانی هیچگاه نتواند خودمُدُلل^۱ باشد. فیلسوفان پیرو اصالت تجربه، مثل راسل، بسیار وقت صرف کردند که اثبات کنند که می‌توان منشأ هر برهان فلسفی و تصورات را به تجربه بی‌واسطه بازگرداند. اما هیچ‌کس ریاضیات را در جهان تجربه نکرده است - اعداد مانند درختان یا لکه‌های رنگ نیستند.

پس ریاضیات مبتنی بر چیست؟

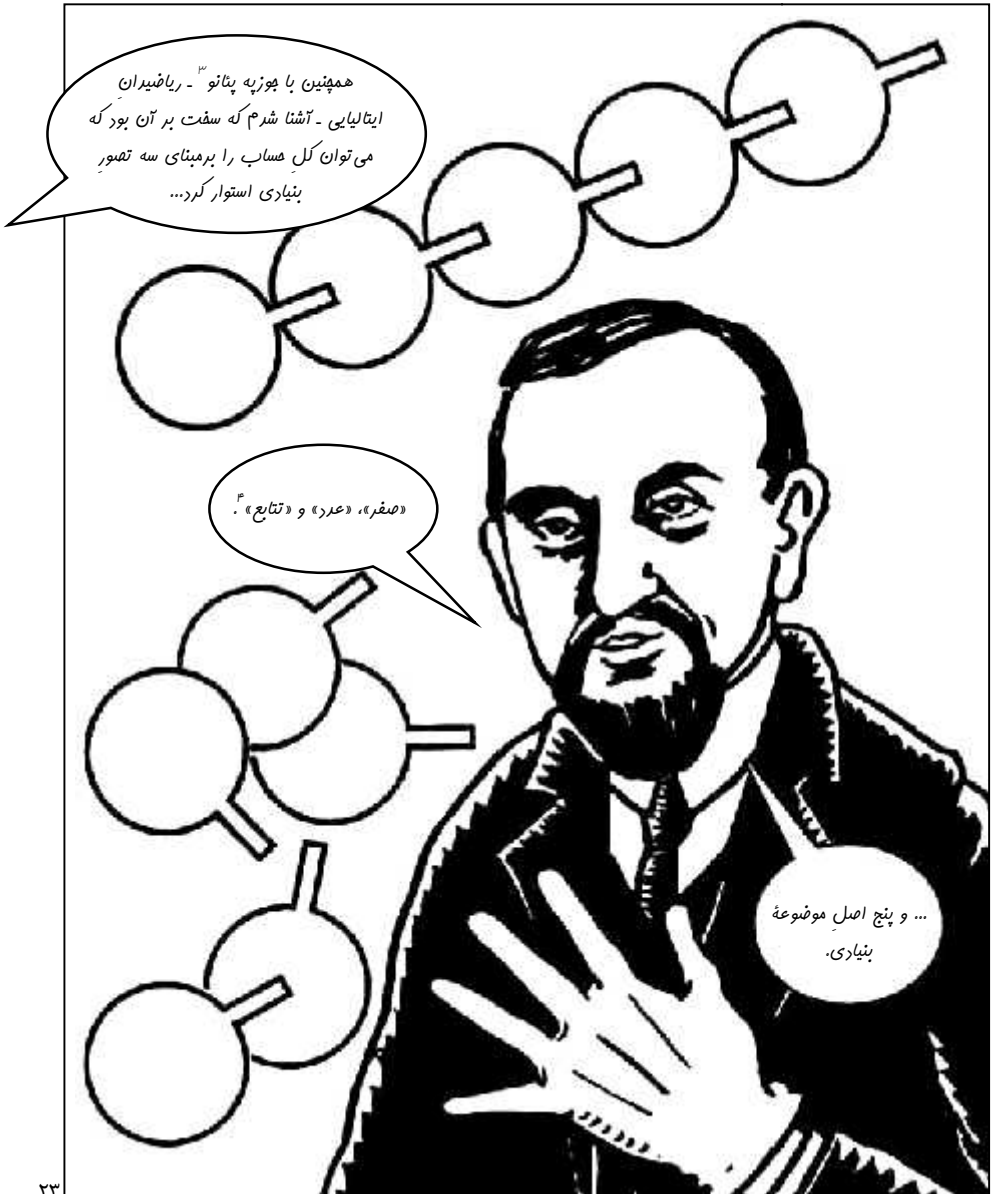
ریاضیات چیست؟

راسل مطمئن بود که ریاضیات بایستی نظامی کامل از حقایق موثّق دربارهٔ جهان و دارای نوعی وجود واقعی «افلاطونی» باشد - اعداد «واقعی» بودند و نه صرفاً وسیله‌ای سودمند [یا ابداعی انسانی]. اما مهم‌تر اینکه راسل مطمئن بود که پاره‌ای حقایق عینی مطلق وجود دارد که در اصل کلِ ساختمانِ شگرفِ ریاضیات را بر آنها بنیاد کرده‌اند.



راسل بیش از پیش مطمئن می‌شد که این تصورات بنیادی بایستی بر **منطق** مبتنی باشد و نه بر نوعی «شهود»^۱ بی‌اساس.

اصول ریاضیات^۱ (۱۹۰۳)، نخستین اثر بزرگِ راسل در باب مبانی ریاضیات، اثبات می‌کند که چگونه ریاضیات و منطق از جهات متعدد مشابه‌اند. هر دو در باب رابطه پیچیده میان کل‌ها و جزءها هستند. دریافتن یک امر، بالفعل به معنی «تقسیم کردن آن به اجزایش» است. ریاضیدانان بزرگ، مانند گئورگ کانتور^۲، به راسل نشان دادند که مفاهیم پیچیده‌ای مثل پیوستگی، بی‌نهایت، فضا و زمان، و ماده و حرکت را به صورت روابط میان اعداد بهتر می‌توان تجسم کرد.



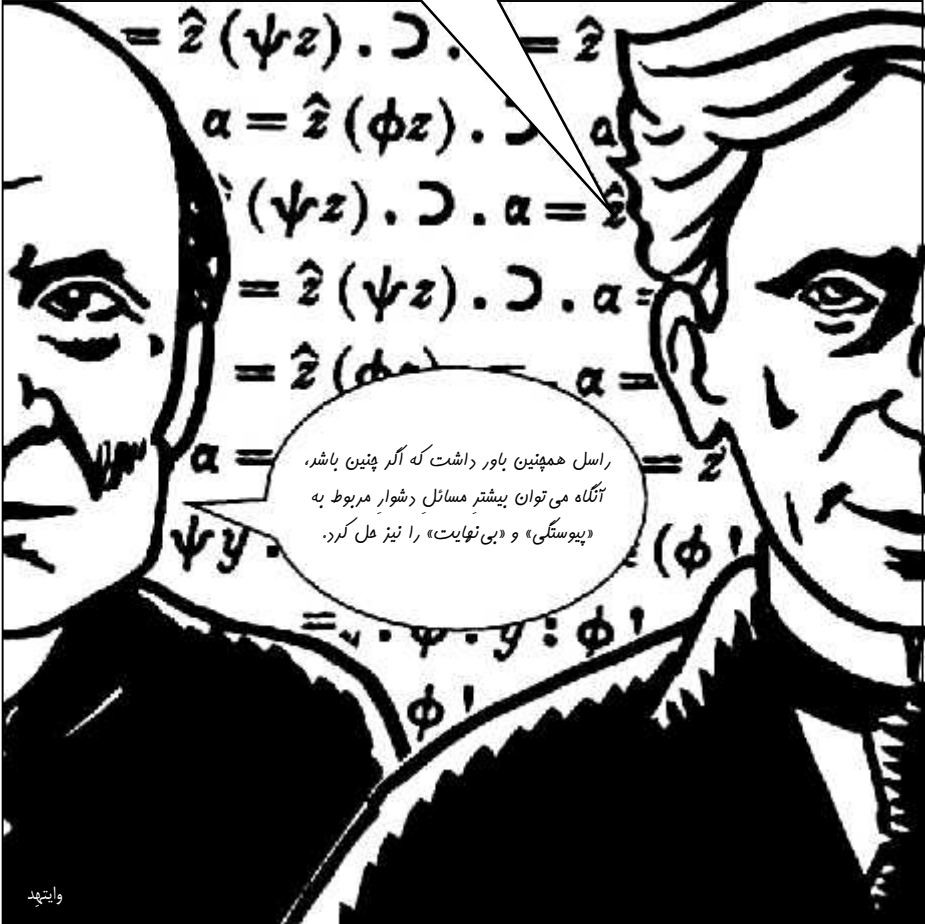
1. Principles of Mathematics
4. successor

2. Georg Cantor (1845-1918)

3. Giuseppe Peano (1858-1932)

راسل اطمینان حاصل کرد که ریاضیات در اصل از جهتی بر منطق استوار است — باوری که استادِ پیشین او، ا.ن. وایتهد^۱، مطرح کرد.

تمام ریاضیات مفروض را از ترکیبِ تصوراتِ بنیادینِ منطقِ سافته‌اند؛ و گزاره‌های آن را از اصولِ موضوعهٔ عامِ منطق استنتاج کرده‌اند.



وایتهد

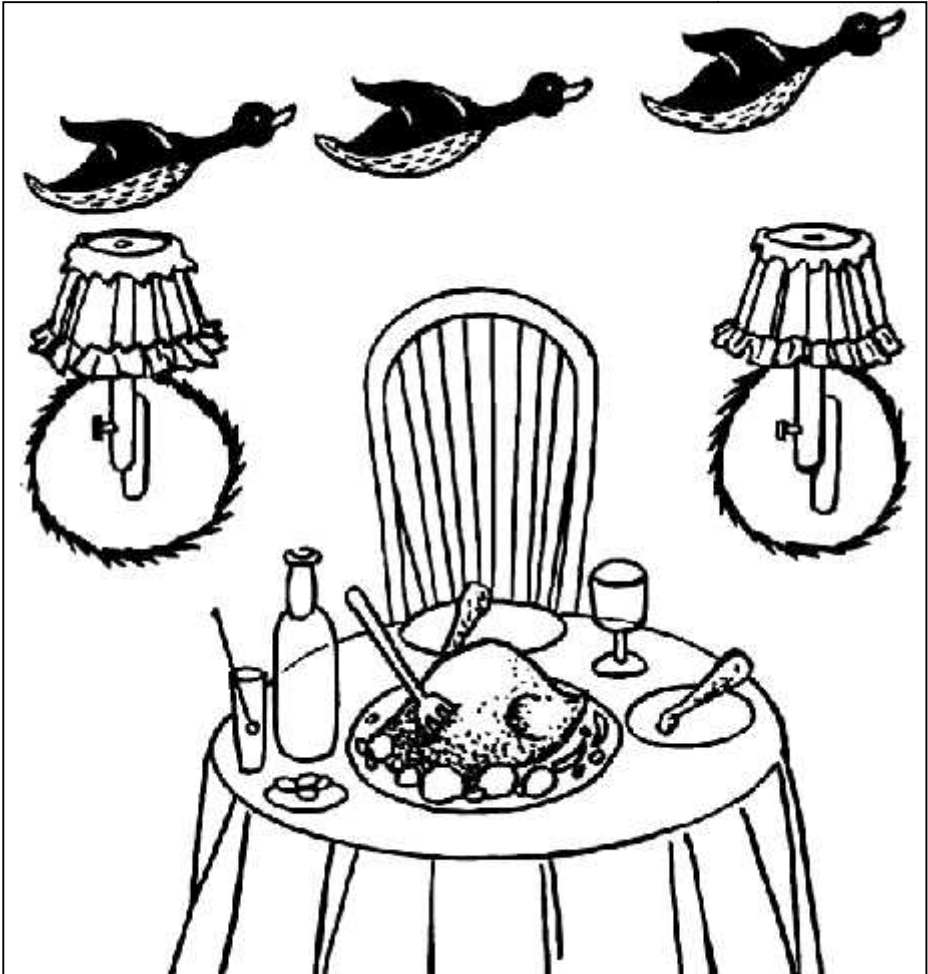
اما راسل می‌بایست برای پی‌گیری این جستجوی منطق‌گرا یک نوع کامل و جدید از «منطق نمادین» را ابداع و مفاهیم ریاضی را بر مبنای آن منطق تعریف می‌کرد؛ و به هر دوی این امور نیز پرداخت. شاید از این رو است که راسل هنوز هم یکی از مهم‌ترین فیلسوفان قرن بیستم است.

1. Alfred North Whitehead (1861-1947)

منطق مجموعه‌ها

آنچه راسل می‌بایست می‌کرد، بازتعریف مفاهیم ریاضی بر مبنای مفاهیم منطقی و ارائه این امر بود که چگونه می‌توان اصول موضوعه ریاضیات را از دستگاهی منطقی استنتاج کرد. دیری نپایید که دریافت رابطه و نسبت کل به جزءهایش، اگر نه همانند، مشابه است با رابطه و نسبت یک مجموعه به اعضایش. مجموعه‌ها همچنین انطباق پذیرترند. [برای مثال،] مجموعه اردک‌ها بدون مجسم کردن تمام اردک‌ها به صورت یک «کل» بزرگ، تواند وجود داشته باشد.

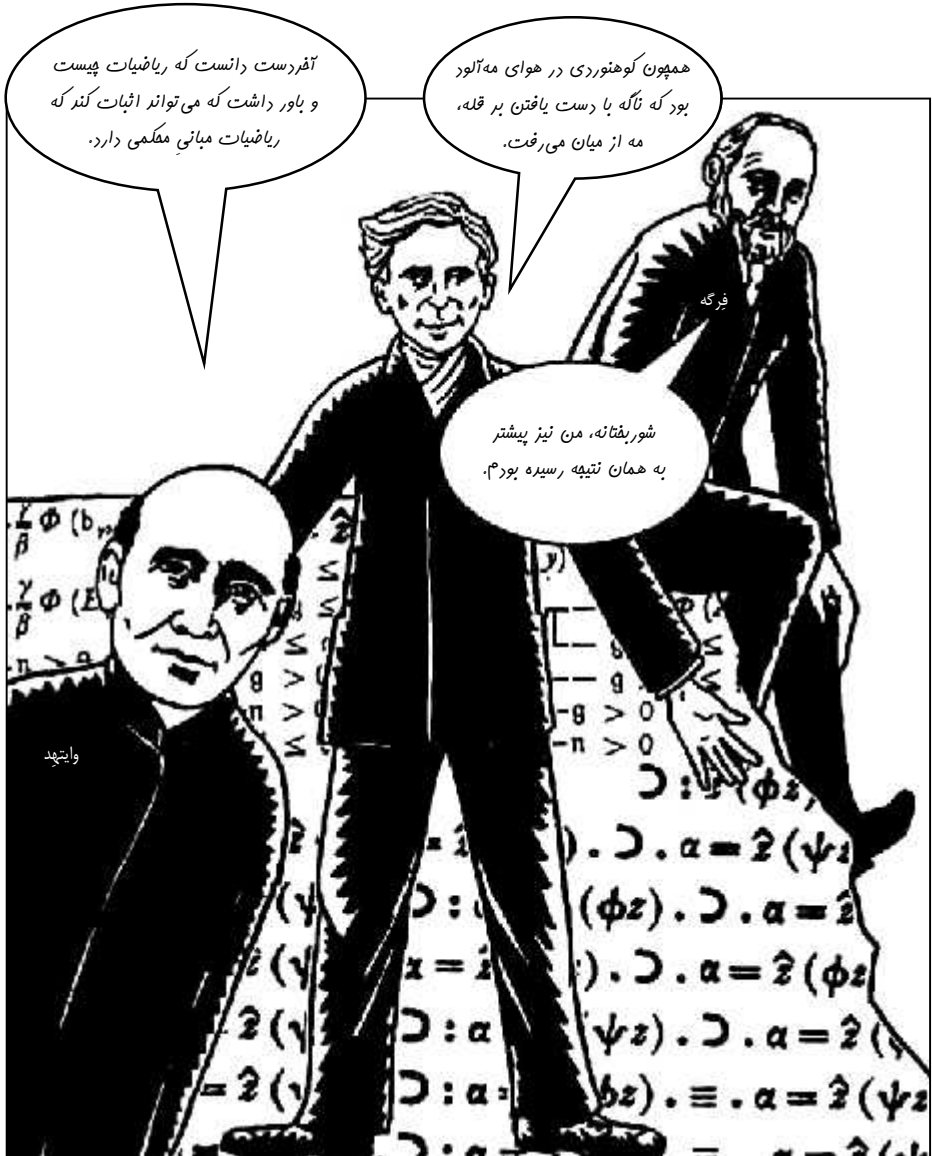
در واقع این مجموعه صرفاً نوعی استنتاج منطقی است مستلزم مفهوم «اردک» و به نظر می‌رسد که به لحاظ منطقی پیش از مفهوم «عدد» باشد.



پس اگر بتوان مفهوم «مجموعه» را برای تعریف اعداد بکار برد، آنگاه می‌توان تمام ریاضیات را بر یک نوع نظریه درباره مجموعه‌ها بنیاد کرد.

یافتیم! یافتیم!

اکنون دیگر راسل مطمئن بود که چیستان ریاضیات را حل کرده است.



گوتلوب فرگه^۱، ریاضیدان و منطق‌دان آلمانی، بیشتر این کار سخت و ضروری را برای اثبات [مبانی ریاضیات] کرده بود. پس راسل سال‌هایی مدید صرف تکرار کاری کرد که پیش‌تر انجام شده بود.

1. Gottlob Frege (1848-1925)

ریاضیات به مثابه راه فرار

راسل هر لحظه منفرد زندگی اش را صرف پرداختن به ریاضیات نکرد - هرچند بعدها گفت که در آن هنگام اینگونه به نظر می‌رسید. او به سیاست و مسائل اجتماعی هم علاقه داشت. با بیشتر سوسیالیست‌های نامدار انجمن فابین^۱، مثل سیدنی و بیترس وب^۲، جورج برنارد شاو^۳ و ه.ج. ولز^۴، آشنا شده بود.

سرانجام برین انریشه رسیدم که
جامعه انگلیسی کاملاً ناعارلانه است.

چمگلی ما او را به طرزی شگفت‌آور
باهوش و میزاب یافتیم، اما نه پندان
مهربان یا باملاحظه.

یک دلیل این انزوا
ازدواج غم‌افزای او بود.



پس، ریاضیات برای او
نوعی راه فرار شد.

«جهان ریاضیات... حقیقتاً جهانی زیباست؛ با زندگی و مرگ و فرومایگی آدمی هیچ کاری ندارد، بلکه جاودانه است؛ سرد و بی‌حرارت... ریاضیات یگانه چیزی است که می‌شناسیم که درخور کمال است.»

پارادوکس بنیان کن راسل

راسل گمان می‌کرد که اثبات کرده بود که ریاضیات مبانی یقینی و استواری در منطق دارد که بر نظریهٔ مجموعه‌ها مبتنی است، اما امری معمای و بنیان کن به ذهن او خطور کرد. کم و بیش روشن است که بیشتر مجموعه‌ها عضو خودشان نیستند؛ مجموعهٔ گربه‌ها خودش یک گربه نیست. پس می‌توان مجموعه‌ای بسیار بزرگ، ولو عجیب، را در ذهن مجسم کرد: مجموعهٔ همهٔ مجموعه‌ها که (مثل مجموعهٔ گربه‌ها) عضو خودشان نیستند. اما در این صورت امری غریب روی می‌نماید: اگر مجموعهٔ همهٔ مجموعه‌هایی که عضو خودشان نیستند، عضو خودش باشد، آنگاه عضو خودش نیست؛ اگر عضو خودش نباشد، آنگاه عضو خودش است.



بگذارید فهرستی از همه فهرست‌ها را
تصور کنیم. آیا این فهرست عضوی از
فودش است یا نیست؟

- اگر این فهرست همه فهرست‌ها شامل خودش به مثابه یک عضو باشد، آنگاه صرفاً یک فهرست دیگر است در میان همه فهرست‌ها و در نتیجه فهرستی از همه فهرست‌ها نیست.

- یا، می‌توان همین تصور را به نحوی دیگر ارائه کرد:

- صرفاً یک مجموعهٔ فهرست دیگر است در میان همه مجموعهٔ فهرست‌های دیگر...

- اگر این (یا هر) مجموعه از همه مجموعه‌ها عضوی از خودش باشد، چون فهرستی از همهٔ فهرست‌ها [خودش] یک فهرست است، آنگاه نایستی این فهرست در این مجموعه باشد که به آن فهرست‌هایی اختصاص دارد که عضو خودشان نیستند...

- با این وصف، اگر عضوی از خودش نباشد - در واقع چون مجموعه‌ای از همهٔ مجموعه‌ها نتواند مجموعه‌ای از خودش باشد - برای مثال «گروهی از مردان» [خودش] مرد نیست، آنگاه بایستی در این مجموعه باشد و در نتیجه عضوی از خودش است.

مسئلهٔ اصلی راسل این است: هر مجموعهٔ X (برای مثال فهرستی از همهٔ فهرست‌ها) عضوی از خودش است، اگر و تنها اگر عضوی از خودش نباشد. این امر متناقض است.

پارادوکس راسل در ظاهر صرفاً نوعی بازی لفظی به نظر می‌رسد، مثل پارادوکس سائر کذابِ کِرتی.

ای پی میندیس، فیلسوفِ کِرتی، گفت...

«همه کِرتی‌ها دروغ می‌گویند.»



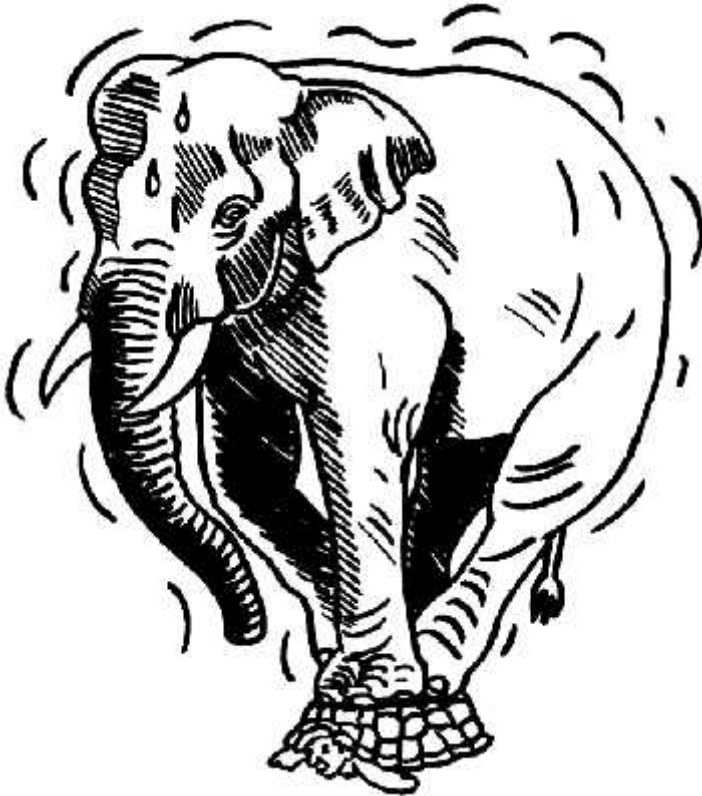
اگر راجع به کِرتی‌ها راست می‌گویید، پس دروغ می‌گویید...

اما اگر دروغ می‌گویید، پس راست می‌گویید...

پنداری پارادوکس راسل می‌نماید که چیزی از بنیاد سست در بابِ مفهوم مجموعه‌ها وجود دارد که آن را به مثابه مبنایی بتامی استوار برای تمامِ ریاضیات نامناسب می‌سازد. راسل ناگزیر کوشید که با یک نظریهٔ دیگر، «تئوری طبقاتِ [منطقی]»^۱، از این پارادوکس (یا «اصل متناقض») احتراز کند. و بدین نحو به کلی دست از نظریهٔ مجموعه‌ها کشید.

احساس سَرخوردگی

راسل پس از این اکتشاف هیچگاه تمامی همان احساس شادمانی الهامبخش را دریافت. این امر آن اعتقادِ راسخِ راسل را سُست کرد که می‌توان شناختِ ریاضی را بدان نحوی استوار و قطعی ساخت که آرزو داشت.



«من یقینی می‌خواستم از همان سنجی که مردم ایمان دینی را می‌خواهند. [گمان می‌کردم که یحتمل بتوان چنین یقینی را بیش از هر جای دیگر در ریاضیات یافت. اما دریافتم که بیشتر آن براهین ریاضی که معلم‌انم از من انتظار داشتند که بپذیرم، مملو از مغالطه است؛ و اگر برآستی یقین در ریاضیات اکتشاف‌پذیر باشد، در حوزه‌ای جدید از ریاضیات خواهد بود با مبانی استوارتر از آنچه تاکنون یقینی گمان کرده‌اند. اما هنگامی که بدین کار پرداختم، پیوسته آن داستان سائر در بابِ پیل و سنگ‌پشت را به خاطر می‌آوردم. [پیلی ساختم که جهان ریاضی بتواند بر آن آرام و قرار گیرد؛ پیل را لوزان یافتم و به ساختن سنگ‌پشتی پرداختم که مانع افتادن پیل شود. اما آن سنگ‌پشت نیز بیش از پیل استوار نبود؛ و حال پس از حدود ۲۰ سال کوشش و کار سخت دشوار بدین نتیجه رسیدم که نمی‌شود هیچ کاری بیش از آنچه کرده‌ام، برای یقینی ساختن شناختِ ریاضی کرد.»



راسل سپس مطلع شد که پیش‌تر فرگه کار بزرگ خود (قوانین بنیادی حساب^۱) را پی‌افکنده بود و در آن موضع منطق‌گرای بسیار مشابهی در باب حقایق ریاضی اختیار کرده است. راسل در سال ۱۹۰۲ برای او نامه نوشت و به او دربارهٔ پارادوکس «مجموعه‌ها» خبر داد.

یکی از پُرآوازه‌ترین پاسخ‌ها
در تاریخ فلسفهٔ ریاضی را گرفتیم...



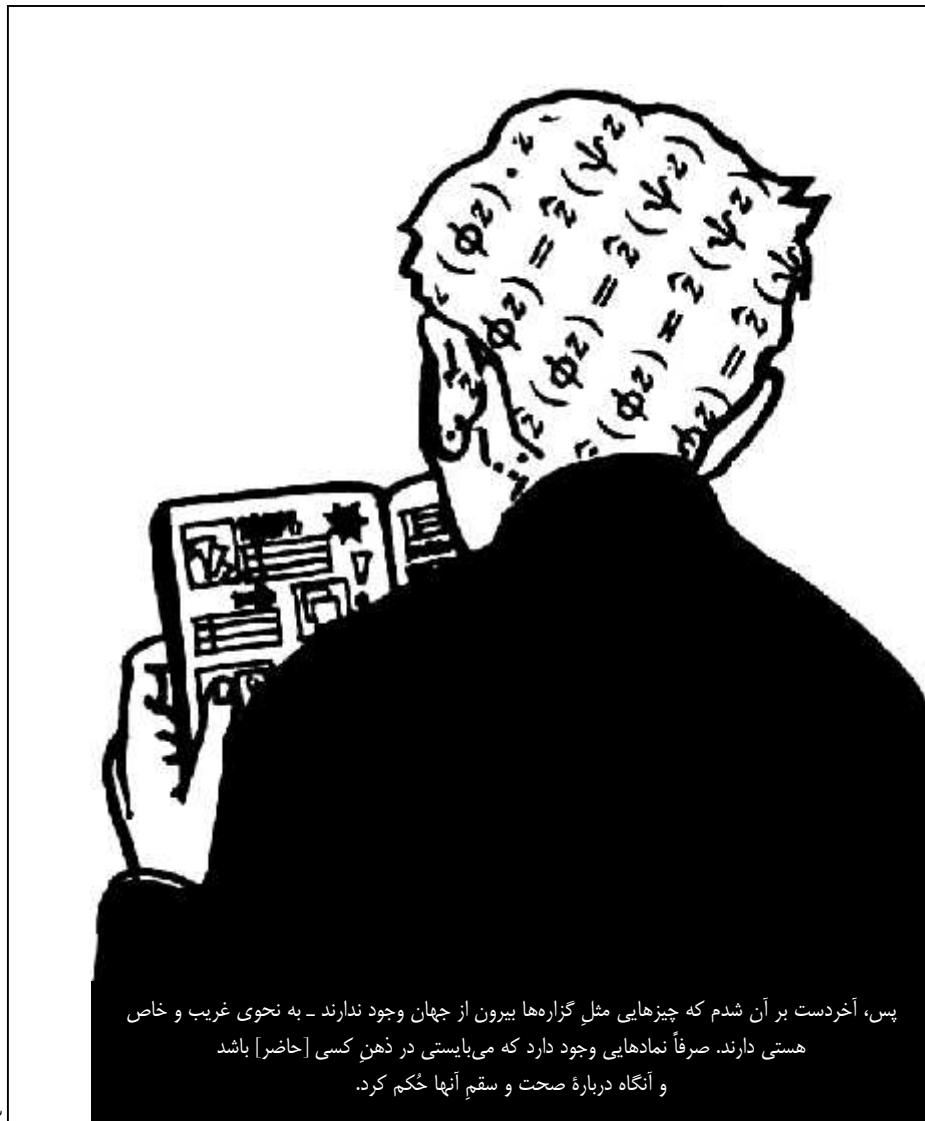
«الکشاف شما دربارهٔ این تناقض چنان مرا به شگفت آورده است که به وصف نمی‌کنم. می‌شواهم بگویم مرا سرگشته کرد، چون آن اساسی را به لرزه درآورد که می‌فواستم بر روی آن حساب را بنیاد کنم... بایستی در این باره قدری بیشتری تأمل کنم.»

پرنکیپیا ماتماتیکا^۱

با این حال، این مسئله مانع پرداختن راسل، در معیت وایتهد، به پُرآوازه‌ترین کارش پرنکیپیا ماتماتیکا (مبادی ریاضی) نشد. (نام لاتینی این اثر مأخوذ از کتاب «مبادی ریاضی فلسفه طبیعی»^۲ سر ایزاک نیوتن است.) مقصود راسل [در این اثر] اثبات این امر بود که چگونه می‌توان کلی ریاضیات [محض] را به اصطلاحات منطقی تقلیل و تحویل داد. این امر کاری سترگ بود. راسل برآورد کرد که نگارش این کتاب، به طور متوسط با ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار در روز، ۹ سال طول کشیده است. این کتاب (۳ جلدی) در سالهای ۱۳-۱۹۱۰ منتشر شد. و هر دو نویسنده ناگزیر بودند بخشی از هزینه نشر را بپردازند.






راسل برای اثبات این امر که ریاضیات ریشه در منطق دارد، ناگزیر بود که لایه لایه نظریه روی نظریه بپردازد. و نیز یک نوع منطقی جدید - منطقی بدون مجموعه‌ها ابداع کند. در آغاز امیدوار بود که به آنچه نظریهٔ جانشینی می‌نامید استناد کند، اما سپس دریافت که این امر می‌تواند موجب دور باطلی از پارادوکس‌های دیگر شود.

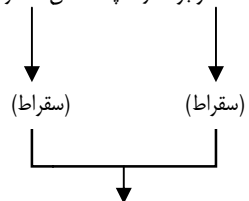


پس، آخر دست بر آن شدم که چیزهایی مثل گزاره‌ها بیرون از جهان وجود ندارند - به نحوی غریب و خاص هستی دارند. صرفاً نمادهایی وجود دارد که می‌بایستی در ذهن کسی [حاضر] باشد و آنگاه دربارهٔ صحت و سقم آنها حکم کرد.

طبقات، توابع و سطوح

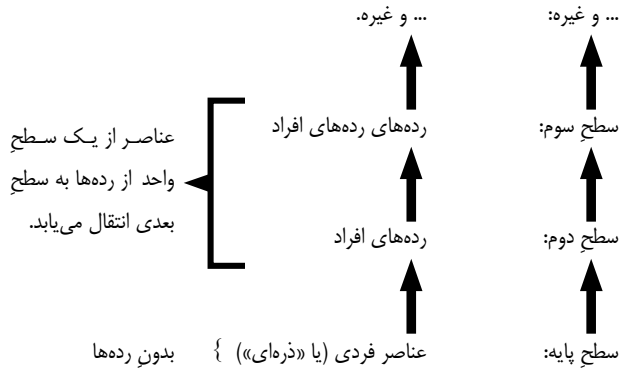
طبقات چیزها	<p>راسل ناگزیر بود که راه حلی برای مشکل پارادوکس «مجموعه همه مجموعه‌ها» بیابد. پس او سلسله مراتبی از طبقات چیزها^۲ ارائه کرد که آن چیزی را محدود می‌کرد که می‌توان به طور معقولی گفت. به عنوان مثال، می‌توان گفت «سقراط فیلسوفی نامدار است» اما نمی‌توان گفت «گروهی از آتنی‌ها فیلسوفی نامدار است.» هرچند ممکن است این امر روشن به نظر برسد، اما پارادوکس نهفته در این گفته را که «فهرستی از همه فهرست‌ها [خود] یک فهرست است» تعدیل یا محدود می‌کند.</p>	
<p>X</p>  <p>سقراط</p>	<p>توابع</p> <p>و این امر گامی تعیین کننده برای انحلال مسئله «مجموعه‌ها» از طریق نظریه توابع گزاره‌ای است - که با عنوان «جمله‌های باز» نیز شناخته شده است. برای مثال، «سقراط» را در جمله «سقراط خردمند است» می‌توان برای ساختن جمله باز «X خردمند است» با متغیر X جایگزین کرد. می‌توان یک جمله باز را از طریق جایگزینی متغیر X با یک عبارت کمی به یک جمله واقعی مبدل کرد....</p>	<p>سقراط</p>  <p>X</p>

یک X وجود دارد، چنانکه آن X خردمند است.



{ جمله‌ای به لحاظ دستوری درست (یک کسی) خردمند است.

دیدگاهِ راسل آن است که از آن **صورتِ صحیحِ منطقی** ای که منعکس‌کنندهٔ جهان است، می‌توان اکتشافاتِ بنیادی در بابِ جهان نمود. این دیدگاه متضمنِ دو پیامد است. نخست، نمودنِ گزاره‌های به لحاظِ دستوری نادرست به عنوان گزاره‌های بی‌معنی. دوم، گزاره‌های به لحاظِ منطقی درست، بایستی عباراتِ عادی و روزمره را کنار بگذارند. راسل برای رسیدنِ بدین مقاصد **سطوحِ عناصر** را در تئوری طبقاتِ خود ارائه کرد...



غرض از این سلسله مراتب این است:

۱. نمودن این امر که «بی‌نهایت» تحویل و تقلیل پذیر به (رده‌های) عناصرش است.
۲. کنار گذاردن:

الف. «ردهٔ همهٔ رده‌ها»

ب. رده‌ای که عضوی از خودش است.

هر گزاره که با هر یک از این قواعد در تناقض باشد، «به لحاظِ دستوری نادرست» و بی‌معنی است.

یقین تا چه اندازه یقینی است؟

چه روی داد؟ راسل ریاضیات را به گزاره‌هایی در باب مجموعه‌ها تقلیل داد - که خود آنها نیز در نظریهٔ توابع گزاره‌ای حل شدند - و نیز برای احتراز از دور باطل و پارادوکس در حکم در باب صحت و سقم آنها، در نظریهٔ سطوح متمایز نهان شدند. اما آیا این حاصل یقینی است؟ پرینکیپیا ماتماتیکا دارای منطقی بغایت پیچیده است که به چند اصول موضوعهٔ موردی و خاص استناد می‌کند که خود آن اصول را نمی‌توان اثبات کرد و ممکن است نادرست باشد.

آنچه قضیهٔ ناتمامیت من می‌گوید آن است که قطع نظر از اینکه چه کسی چه اندازه سفت بکوشد، هیچ‌کس هیچگاه نمی‌تواند تمام ریاضیات را به اعمال قواعدی ثابت تقلیل دهد - و این امر شامل قواعد منطقی هم می‌شود.

در سال ۱۹۳۱ کورت گودل با «قضیهٔ ناتمامیت» خود سرسید و اثبات کرد که جستجوی بزرگ من اساساً ناممکن است.



قضیه ناتمامیتِ گودل

چنانکه مشاهده کردیم، ریاضیات بر مبنای ایجادِ براهین به لحاظِ منطقی معتبر و موجهی کار می‌کند که از چند اصولِ موضوعهٔ اساسی استنتاج شده است که چندان بنیادی و خودآشکار به نظر می‌رسد که می‌بایستی درست باشد. و بنابراین اگر بخواهید اثبات کنید که چیزی درست است یا نادرست، بایستی بررسی کنید که آیا می‌توانید آن را بر اساس اصولِ موضوعهٔ اصلی‌تان اثبات کنید یا نه. اگر نتوانید، آنگاه مفروض و مُسَلَّم می‌گیرید که یک اصلِ موضوعهٔ مهم را فروگذارده‌اید، و آن را به فهرست‌تان می‌افزاید. (روش کارِ راسل هم اینچنین بود.)

آنچه قضیهٔ گودل می‌گوید آن است که شما هیچگاه نمی‌توانید به اصولِ موضوعهٔ کافی دست یابید، قطع نظر از اینکه چه تعداد اصولِ موضوعهٔ الحاقی به فهرست‌تان بیفزایید...



گودل

همیشه مسائلی باقی فواهر مانده که نمی‌توانید به طور کامل برانها پاسخ دهید.

یک مسئلهٔ مهم که نمی‌توانید بران پاسخ دهید آن است که آیا مجموعهٔ اصولِ موضوعهٔ شما منسجم و بدون تناقض است یا نه؟

پس، ریاضیات هیگله نظامی کامل از مقایق چاوران نبوره است و هیگله نتواند باشه.



این امر برای راسل فاجعه‌ای محض بود که کل زندگی‌اش را دگرگون ساخت. او ناامیدانه می‌خواست چیزی کامل باشد که هیچگاه نتواند باشد.



ماحصل کار

هر چند هیچگاه راسل و وایتهد به مقصود فرجامین و دست‌نیافتنی خود دست نیافتند، اما به امری مهم دست یافتند. آنان اثبات کردند که می‌توان (اگر نه تمامی) مقدار معتنابهی از ریاضیات را از منطق استخراج کرد. آنان منطق را از بنیاد دگرگون کردند. پیش از پرنیکیبیا ماتماتیکا، منطق پیش از قیاس نسبتاً سادهٔ ارسطویی پیش نرفته بود.



راسل به نمودن این امر کمک کرد که منطق سنتی صرفاً بخش بسیار کوچکی از یک دستگاه بسیار بزرگتر است. اما هزینهٔ شخصی این امر هنگفت بود. چندانکه احساس می‌کرد آن ۹ سالی را که بر سر این کتاب گذاشته، به لحاظ روانی به او آسیب رسانده است.



«کمابیش احساس کسانی را داشتم در هنگام مرگ بیمار بدخُلقی که سالها از او پرستاری کرده و بیزار بوده‌اند.»

جهان شگرفِ منطق

راسل یکی از بنیانگذاران منطق نمادین جدید است. او برای نمودن این امر که ریاضیات اساساً منطقی است، ناگزیر بود که کل نوع جدیدی از منطق ریاضی را ابداع کند. (اکنون پاره‌های فیلسوفان می‌گویند که راسل بعوض تحویل و تقلیل ریاضیات به منطق، در واقع منطق را به ریاضیات تحویل و تقلیل داد.) فرایندِ نمادپردازیِ منطق پیش از زمانی که راسل کار بنیادی خود را بی‌آغاز، آغاز شده بود. کاربردِ نمادها برای براهین و مفاهیم منطقی - کمابیش مانند جبر و مقابله - به بسط این دیدگاه کمک کرد که زبانِ عُرفی برای مقاصد فکری وسیله‌ای است به کلی نامناسب. در سالهای پایانی قرن نوزدهم منطقدانان ریاضی، مانند فرگه، پنانو، کانتور و ج. س. پیرس^۱ آمریکایی، انواع جدیدی از منطق را برای بررسی ماهیتِ راستین ریاضیات ابداع کرده بودند.

کاربردِ نمادها همپنین به بسطِ این دریگه کمک کرد
که شاید تسریع و تکمیل فرایندهای فکری انسانی
امکان‌پذیر باشد.



... یا حتی هایگزینی آن فرایندها با وسایل
مکانیکی یا الکترونیکی (مانند همین وسیله‌ای
که برای نگارش این کتاب بکار می‌برد).

راسل ناگزیر بود برای ابداع نوع جدیدی از منطق تحلیل کند که چگونه ساختارهای ژرف‌اندیشه (و برهان) با یکدیگر، با اعیان و رویدادهای جهان رابطه و نسبت دارند. این همان جایی است که فلسفه او سخت تخصصی می‌شد. اما آن پرسش‌هایی که راسل می‌کوشید بدانها پاسخ دهد، کمابیش ساده می‌نمود.



◀ عقلی یا منطقی بودن چه معنایی دارد؟ آیا چیزی است که بتوان تعریفش کرد؟

◀ رابطه منطق با صدق چیست؟ آیا منطق می‌تواند صادق بودن چیزی را اثبات کند؟ و اگر چنین است، چگونه؟

◀ اصول موضوعه و قواعد منطق چیست؟ چگونه و چرا این امور قابل توجیه است؟

◀ منطق با چه نوع ساختارهای زبانی کار می‌کند؟ واژه‌ها؟ جمله‌ها؟ گزاره‌ها؟ احکام؟

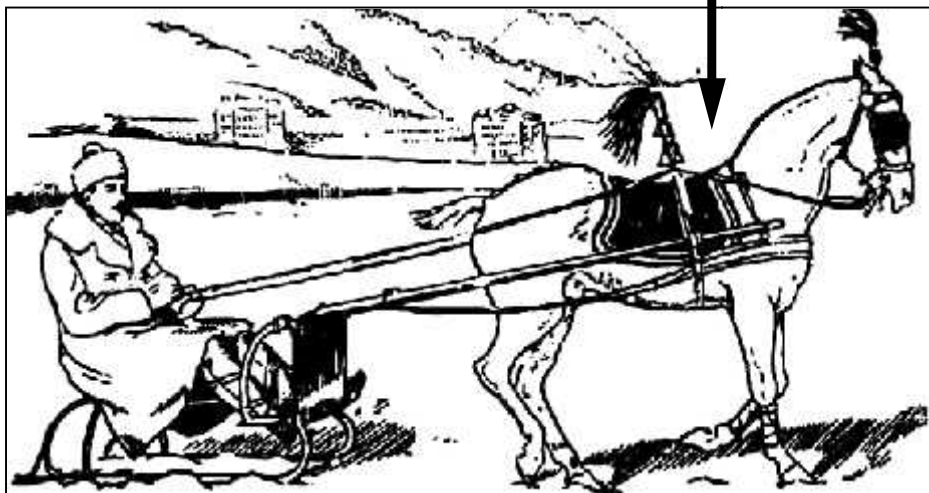
◀ چگونه می‌توان گزاره‌های پیچیده را تحلیل و ساخت‌گشایی کرد؟ اگر این امر را انجام دادید، آنگاه چگونه درمی‌یابید که در کجا بایستی آن را متوقف کرد؟ این بنیادی‌ترین عناصر یا «گزاره‌های بسیط» چیست؟ و چه نوع روابط و نسبی با یکدیگر دارند یا بایستی داشته باشند؟

◀ رابطه میان اسامی و آن چیزهایی که بر آنها دلالت می‌کنند، چیست؟ (راسل گمان می‌کرد که اسامی در واقع نوعی توصیف رمزی است متعلق و مربوط به یک عین معین و مشخص).

◀ محمول‌ها [یا سندها] بر چه چیزی دلالت می‌کنند؟ کلی‌ها؟ مفاهیم؟ مجموعه‌ها؟ به عنوان مثال، محمول در نیم گزاره «موی راسل سپید است» بر چه چیزی دلالت می‌کند؟

کارکردش چیست؟

آیا نشانه و علامت نوعی خصیصه^۴ کلی مرموز مثل «سپیدی» است؟ تصور^۵ ما از «سپیدی» را باز می‌نماید؟ یا از یک جهت بر مجموعه تمام چیزهای سپید دلالت می‌کند؟

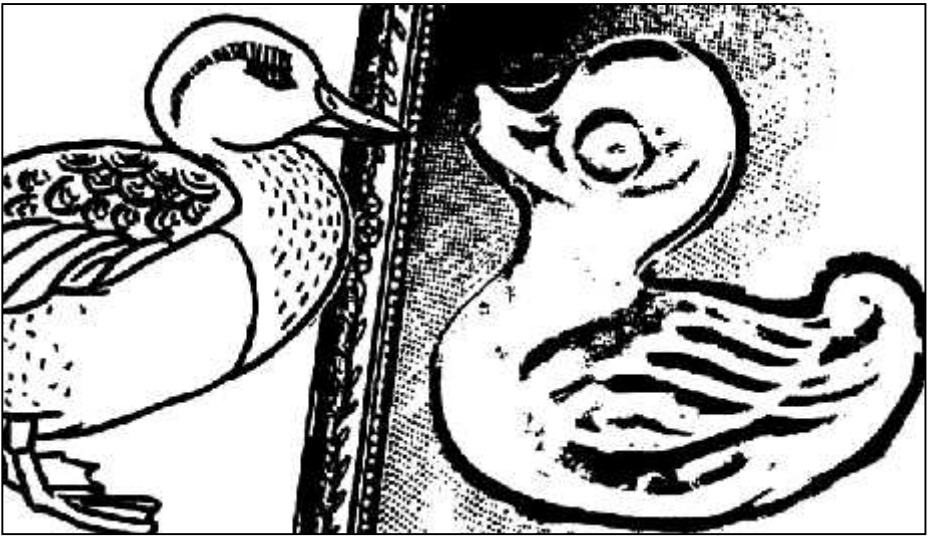


منطق چیست؟

براساس یک قانون بنیادی منطق، هیچ چیز نتواند هم آ و هم نقیض آ باشد، (به بیان دیگر، هیچ چیز نتواند در آن واحد هم آردک [(هست)] و هم نآردک [(نیست)] باشد.) بیشتر فیلسوفان پیش از راسل گمان می‌کردند که این نوع قانون بنیادی است، چراکه نتیجه مستقیم چگونگی کار ذهن انسانی است - هنگامی که در باب این امر تأمل می‌کنیم، بغایت روشن است. پس منطق جنبه‌ای است از روانشناسی انسانی که بدون هیچ ابهامی در نظر ما واضح و روشن است. اما افزون بر راسل، سایر فیلسوفان نیز با این دیدگاه هم‌داستان نبودند.



منطق هیچ ربط معینی به مفروضات‌های ذهن انسانی ندارد، بلکه بیشتر همانند آینده‌ای است از پگولگی عالم.



بدین معنی که بررسی ساختار منطق، بررسی ساختارهای پیچیده ممکن خود واقعیت نیز است. از این روی است که راسل منطق را سخت جدی گرفت.

قاعده منطقی درباره آردک‌ها این امر واقع را نشان می‌دهد که آردک‌های واقعی در جهان نمی‌توانند در آن واحد هم آردک باشند و هم نآردک.

شوربختانه، اکنون بیشتر (اما نه جملگی) فیلسوفان جدید با دیدگاه راسل هم‌داستان نیستند. منطق به نزد ایشان هیچ ربط معینی به ذهن انسانی ندارد و آینه‌ای از نحوه بودن چیزها نیست. منطق فقط «تحلیلی»^۱ است - چگونگی تجزیه و تحلیل آن معانی ضمنی‌ای را بازمی‌نماید که هنگامی که معانی را بر مفاهیم معین و اصطلاحات رابطه‌ای حمل می‌کنیم، خودبخود لازم می‌آید.

پس، تمام آنچه ما از آن قاعدهٔ اُردک فرامی‌گیریم، این است که چگونه واژه‌هایی مانند «هیچ چیز»، «بودن»، «در آن واحد»، «هر دو»، «و»، «نقیض» می‌تواند موجب نتایج ضروری معین شود.



این دیدگاهی است که ظاهراً آخردست خودِ راسل هم آن را تصدیق کرده، جز آنکه باز هم آن را سخت آندوه‌بار یافته است.

لیدی اوتولین مارل^۱

تا سال ۱۹۰۹ نخستین پیوند زناشویی راسل بر روی هم گسسته بود مگر نام آن. در همان سال او با لیدی اوتولین مارل آشنا شد، بانویی که بر زندگی او اثری مهم گذاشت. راسل با او رابطه‌ای پیچیده و نامطبوع داشت که سالیان بسیار ادامه یافت. دوستی ایشان تا سال ۱۹۳۸، هنگام درگذشت لیدی اوتولین، ثابت و برقرار ماند. راسل برای او هزاران نامه نگاشت که در آن نوشته‌ها به احساسات ژرف تنهایی و از خود بیگانگی خویش اذعان کرد. و لیدی اوتولین در دفتر خاطراتش همواره از او یاد همی کرد.

با آن اطوار پُرشورِ عشق
و ستایش‌اش می‌توانست
سفت هراسناک هم باشد.

راسل را دوست می‌داشتم و
تصمیم می‌گرفتم، اما در واقع هرگز
او را به لحاظ جنسی دلربا نیافتتم...



اندیشیدن به تو تمام جهان را
از قَر و سَلوه می‌آلند.

لیدی آتولین با چند مرد دیگر نیز رابطه داشت و همچنان عاشق شوهرش - فیلیپ مارل، عضو لیبرال مجلس - بود. او راسل را با نویسندگان و روشنفکرانی چون جوزف کانرِد^۱، د. ه. لورنس^۲، لیتن استراچی^۳، میبند کینز^۴ آشنا کرد. آنان همچنین در مورد «رمان فلسفی» کم و بیش کم‌مایه‌ای - پریشانی‌های جان فورستیس^۵ (۱۹۱۲) - همکاری کردند که در آن راسلی ساختگی و خیالی با چند شخصیت مختلف با دیدگاه‌های متفاوت در باب فلسفه، روابط جنسی و دین روبرو می‌شود. لیدی آتولین آخر دست از شخصیت راسل و رفتارش با او بیزار شد.



۱. Joseph Conrad (۱۸۵۷-۱۹۲۴)، داستان‌نویس بریتانیایی لهستانی‌تبار.

۲. David Herbert Lawrence (۱۸۸۵-۱۹۳۰)، داستان‌نویس و شاعر انگلیسی.

۳. Lytton Strachey (۱۸۸۰-۱۹۳۲)، زندگی‌نامه‌نویس و منتقد انگلیسی.

۴. Maynard Keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶)، اقتصاددان انگلیسی.

اصالت تجربه^۱ و اصحاب اصالت تجربه بریتانیایی

راسل هم همچون بسیاری از دیگر فیلسوفان بزرگ پیش از خود پیرو اصالت تجربه بود. اصالت تجربه قائل بدان است که بیشتر، یا حتی تمام، شناخت انسانی از تجربه ما از جهان منشأ گرفته است.



بارزترین مسئله این است که همانا تجربه ما از جهان بی واسطه و مستقیم نیست.

بیشتر فیلسوفان پیرو اصالت تجربه «قاتل به باز نمود»^۱ و «پیرو اصالت واقع علی»^۲ هستند که قائل بدانند که آنچه ما بالفعل تجربه می‌کنیم، باز نمود^۳ یا نسخه‌ای از جهان در ذهن ماست که معلول اعیان مادی^۴ «آن بیرون» است.



هر چند این مسئله همان قدر کهن است که خود فلسفه، اما مسئله‌ای بود که خاصه فیلسوفان بریتانیایی، مانند جان لاک^۵، جورج بارکلی^۶، دیوید هیوم^۷، جان استوارت میل و خود راسل را اندیشناک کرد.

1. representative 2. causal realists 3. representation 4. material objects
 5. John Locke (1632-1704) 6. George Berkeley (1685-1753) 7. David Hume (1711-76)

دکارت، لاک و حقیقتِ تجربی

فیلسوفِ فرانسوی رنه دکارت^۱ سخت بر آن بود که شناختِ تجربی هیچگاه نمی‌تواند آن نوع یقینِ واثقِ ریاضیات و منطق را به دست دهد. تمام آنچه می‌توانیم همیشه از آن مطمئن باشیم آن است که می‌اندیشیم و از این روی به یک نحوی هستیم.



۴۸

از آن روی که خداوند نیک‌خواه است، پس تجاربِ حسی ما از جهان یحتمل کمابیش درست و دقیق است. اما این تجارب هیچگاه نتواند یقینی باشد. جان لاک هم با این امر هم‌داستان بود که به هیچ روی نمی‌توان یقین داشت که حواس ما در خصوص رنگ، بوی و مزه حقیقت را به ما بازمی‌نماید.

1. René Descartes (1596-1650)

این «کیفیات»^۱ احسی صرفاً در [اذهان] ما وجود دارد و نه در خود اعیان. اعیان این «توان» را دارند که این کیفیات به ظاهر تجربی را در اذهان ما پدید آورند.



۴۹

اگر شما یک چیز را به مثابه «جوهر»^۲ می‌مچسم کنید که به نحوی «کیفیات» را از خود به ذهن انسانی ساحط می‌کند، پرسش مذکور خودبخود مطرح می‌شود. لاک بدین نتیجه رسید که «ماده»^۳ بایستی به نحوی وجود داشته باشد، حتی اگر حقیقت آن الزاماً از ما نهفته بماند.

1. qualities 2. objects 3. things 4. substance 5. matter

بارکلی، شکاکِ پیرو اصالتِ تصور

پیرو اصالتِ تصور قائل بدان است که فقط تصورات وجود دارد. جورج بارکلی براهین قاطعی بکار بُرد که بازنماید که صرفاً تجاربِ حسی خصوصی ما بالفعل وجود دارد - هیچ «مادّه» اسرارآمیزی علتِ این تجارب نیست.



پندار ما در مورد این تجاربِ [حسی] از این روی منسجم و موثق است که جمیع اینها در ذهن خداوند وجود دارد.

انسانها الزاماً، اما به خطا، باور دارند که تجاربشان از جهانی مستقل «آن بیرون» منشأ می‌گیرد — که البته وجود ندارد. هرچند این نظریه عجیب و غریب است، اما ابطال آن برای فیلسوفان سخت دشوار است.



۵۱

اعیان نامدرک صرفاً به مثابه تجاربی بالقوه وجود دارد که منتظر ماست و به طور مناسبی در ذهن خداوند ذخیره شده است. شناخت‌شناسی^۲ (یا نظریه شناخت) لادری و هستی‌شناسی^۳ راسل بسیار مشابه شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی بارکلی است.

1. unperceived

[۲. Epistemology : فحص در باب امکان، چستی و چگونگی شناخت.]

[۳. Ontology : بحث در باب آنچه بالفعل و واقعاً وجود دارد.]

هیوم و انطباعات^۱

دیوید هیوم با بارکلی هم‌داستان بود، اما بازنمود که زیستن بدین سان برای انسان‌ها ناممکن است. شاید بتوانیم براهین شکاکانه‌ای را بپذیریم که به ما نشان می‌دهد تجارب ما از جهان محل تردید است (می‌تواند قابل تردید باشد)، اما این امر هیچگاه اثری واقعی بر زندگی عادی و روزمره ما نخواهد داشت. هیوم سپس با نگرشی تجربه‌گرایانه و شکاکانه بسیاری دیگر از «یقین‌های» فلسفی را بررسی می‌کند و از این طریق به ابطال آنها می‌پردازد. ذهن انسان بی‌اندازه خلاق و مُبدع است - برحسب عادت تمام انواع تصورات را پدید می‌آورد - برای مثال، دربارهٔ خداوند.



۵۲

آخردست، هیوم بازمی‌نماید که غیر از ریاضیات و منطق مقدار بسیار اندکی از شناخت ما باقی می‌ماند که می‌توانیم آن را اثبات کنیم.

پدیده‌باوری^۱ میل

جان استوارت میل، پدر تعمیمی راسل، در چارچوب این سنت باقی ماند. نظریه ادراک حسی او چیزها را چندان فراتر نمی‌برد. روایت میل از اصالت تجربه بیشتر به عنوان «پدیده‌باوری» شناخته شده است: صرفاً پدیده‌ای وجود دارد که ما آن را تجربه می‌کنیم.

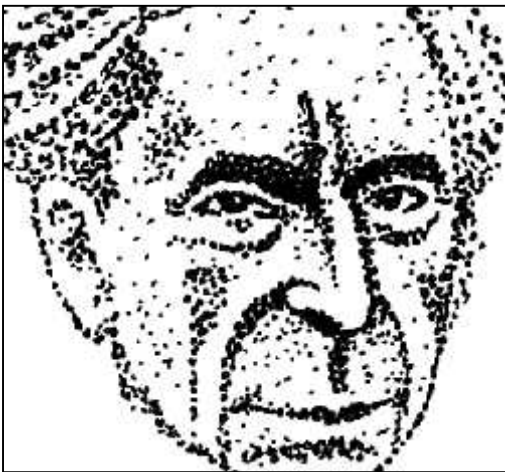


شناخت‌شناسی راسل

درسگفتارهایی در باب فلسفه اتمیسم [یا ذره‌گرایی] منطقی^۱ یکی از پُرآوازه‌ترین آثارِ راسل است که نخست در سال ۱۹۱۸ منتشر شد. هرچند فلسفه راسل پیوسته تحول پیدا می‌کرد و هیچگاه آموزه‌ای منسجم نبود، اما عنوان «اتمیسْم منطقی» بر روی آن ماند. اتمیسْم منطقی بیشتر سنتی است و در عمل کمتر از آنچه به نظر می‌آید، علمی است.



«اتمیسْم» یعنی اگر بخواهید چیزی را دریابید، باید آن را به کوچکترین اجزای سازنده‌اش تجزیه کنید.



«منطقی» یعنی اگر بخواهید از آن چیزی مطمئن باشید که دربارهٔ آن می‌اندیشید، باید [اجزای سازنده] آن را به طرز منطقی و نه با توسل به حدس و گمان دوباره ترکیب کنید.



هرچند راسل مسئلهٔ کهن فلسفی ادراک حسی را با ارجاع به «داده‌های حسی»^۲ بعوض «تصورات» یا «انطباعات» به طور کامل تخصصی و علمی کرد، اما اصالتِ تجربهٔ او چندان متفاوت با هیوم نیست.

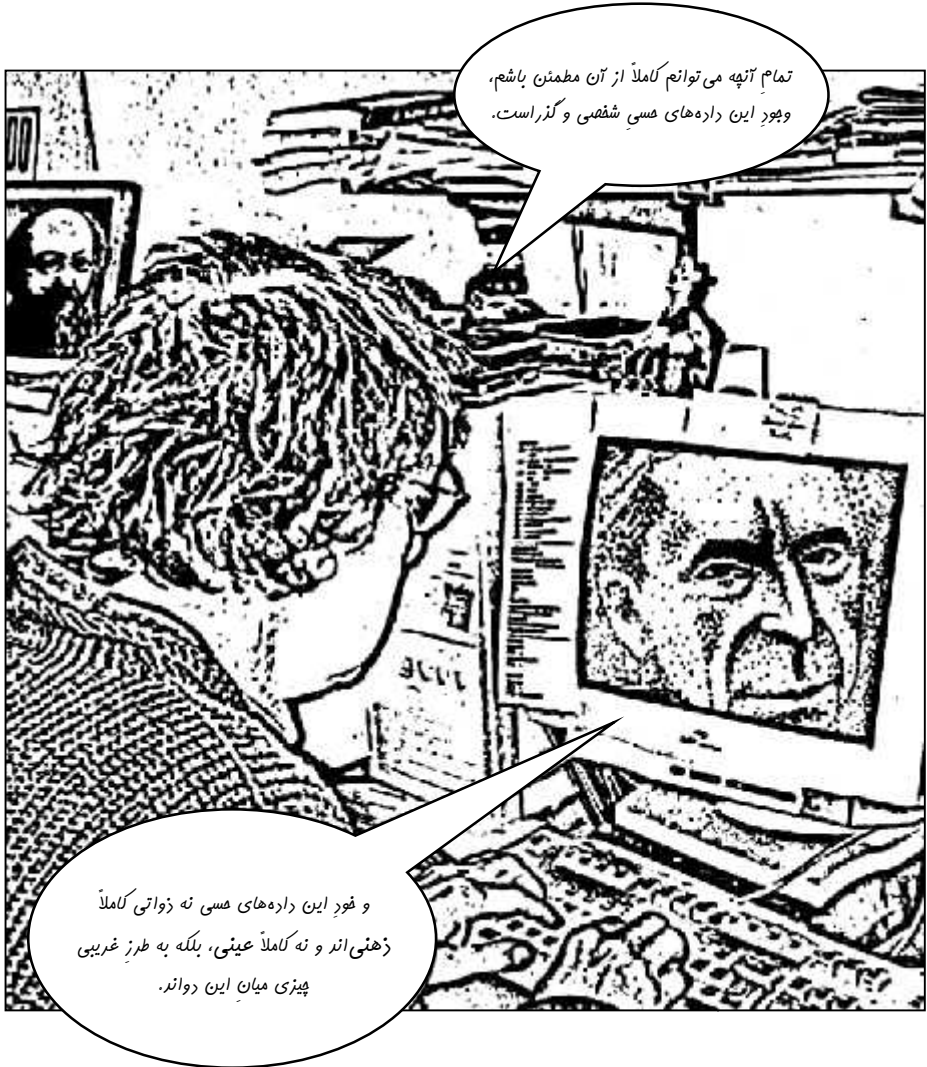
راسل تصدیق می‌کند که نموده‌ها تمام آن چیزی است که می‌توانیم همواره تجربه کنیم. او آن چیزی را که بی‌واسطه تجربه می‌کنیم، «داده‌های حسی» و آنچه برای ما قابل تجربه است، «محسوسات»^۱ [داده‌های حسی بالقوه] می‌نامد.



می‌توان تجربه ما از جهان را به هزاران ذره یا «اتم» از این نوع تجزیه کرد که صرفاً به طوری گذرا و شخصی تجربه شده و معمولاً نمی‌توان آنها را بجز با واژه‌هایی مانند «این» برشمرد. هرچند داده‌های حسی صرفاً تا هنگامی وجود دارند که کسی تجربه شان می‌کند، اما برخلاف خودِ اعیانِ فیزیکی که صرفاً نوعی استنتاج‌اند، دست‌کم داده‌های حسی تردیدناپذیرند.

فرضیه‌ای منطقی

پس، جهان واقعی صرفاً نوعی فرضیه است. و هرچه بیشتر تجربه را تجزیه کرد، می‌توان به حقیقت بیشتر نزدیک شد. اگر بخواهم می‌توانم از این دسته داده‌ها استنتاج کنم که در اتاقی مقابل صفحه نمایش رایانه‌ای نشسته‌ام، اما نمی‌توانم مطمئن باشم که اینچنین است.



۵۶

اما اتمیسم منطقی بیش از یک نظریه صرف درباره ادراک حسی است. نظریه‌ای در باب معنی و متافیزیک نیز است. و برای دانستن دلیل این امر بایستی به پُرآوازه‌ترین جستار راسل، در باب دلالت^۱ / معنایی، بنگریم.

در باب دلالت

این جُستارِ موجَز، مکتوب به سال ۱۹۰۵، یحتمل پُرآوازه‌ترین و مؤثرترین جُستارِ راسل است. هر دانشجوی فلسفه سرانجام دیر یا زود به مطالعه و بررسی آن خواهد پرداخت. این جُستار اثری است از آن فلسفه‌نظری محض و خوانش و فهم آن دشوار است، پس بتدریج آن را فرامی‌گیریم...

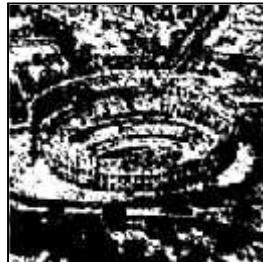
بیشتر ما با این امر هم‌داستانیم که دو مورد از روشن‌ترین کارکردهای زبان، مقدم بر همه، اشاره به چیزها و سپس توصیف آنهاست.



آفتابی است.

↑
(توصیف)

↓
می‌رود.



رُم

↑
(اشاره)^۱

↓
پدر



بیشتر ما در وهلهٔ نخست زبان را از طریق اشاره (یا دلالت) فرامی‌گیریم - با ربط دادن اصواتِ معین و علائمِ نوشتاری به اعیان یا تصویر اعیان.

ممکن است به طور غریزی هم‌داستان باشیم که اشاره واقعی است روشن در باب این امر که چگونه واژه‌ها را بکار می‌بریم، و شاید حتی این امر که چگونه واژه‌ها معنی خود را پیدا می‌کنند. این امر روشن است، یا واقعاً روشن نیست؟



بگو «اردک»
این اردک را ببین!

زبان و واقعیت

اشاره همچنین دربارهٔ این امر است که چگونه واژه‌ها با جهان رابطه و نسبت دارند. هر نظریه‌ای دربارهٔ چگونگی اشارهٔ واژه‌ها تقریباً خودبخود شامل نظریه‌ای دربارهٔ آن چیزی خواهد بود که «آن بیرون» [در عالم] برای زبان وجود دارد که بدان اشاره کند.



راسل به طرز غریبی نمی‌پذیرد که اسامی خاص (یا «توصیف‌های معرفه») اصلاً بر چیزی اشاره یا دلالت دارند. و از این امر چندین نتیجهٔ متافیزیکی عجیب دربارهٔ ماهیت معنی و واقعیت می‌گیرد. راسل کارش را با واژه‌ها می‌آغازد و با متافیزیک به پایان می‌رساند.

توصیف‌های معرفه

عباراتی که بر چیزی اشاره یا دلالت دارد (راسل تمام آنها را به طور گیج‌کننده‌ای «اسامی خاص» می‌نامد) عباراتی است مثل «وندی اسمیت»، «پاریس»، و «همچنین «او»، «رئیس جمهور کنونی آمریکا» و مانند اینها. اما عبارات اشارتی می‌تواند پارادوکس‌های غریبی پدید آورد؛ به ویژه اگر، چنانکه راسل باور داشت، باور داشته باشید به نوعی نظریه ارجاعی درباره معنی؛ یعنی واژه‌ها معنی خود را از طریق اشاره پیدا می‌کنند. مرکز توجه راسل در مقاله‌اش اساساً بر «توصیف‌های معرفه» است: عباراتی که با حرف معرفه the آغاز می‌شود، مانند:

The present Queen of England (ملکه کنونی انگلستان)

The man in the sentry box (آن مرد درون اتاقک نگهبانی)

هر یک از ما می‌تواند بفهمد که عبارتی مانند «یک مرد معمولی» در جمله «یک مرد معمولی هفته‌ای ۶ پاینٹ آبیو می‌نوشد»، بدون تردید بر یک شخص معین اشاره ندارد.

بلکه طریقی است مویز (ولو به طور بالقوه گیج‌کننده) برای گفتگو درباره همگی مردان و عادت یاده‌گساری شان.

بیشتر اشخاص عبارت «یک مرد معمولی» را به مثابه عبارتی اشارتی یا دلالتی در نظر نمی‌گیرند.

پارادوکس‌ها و چیستان‌ها

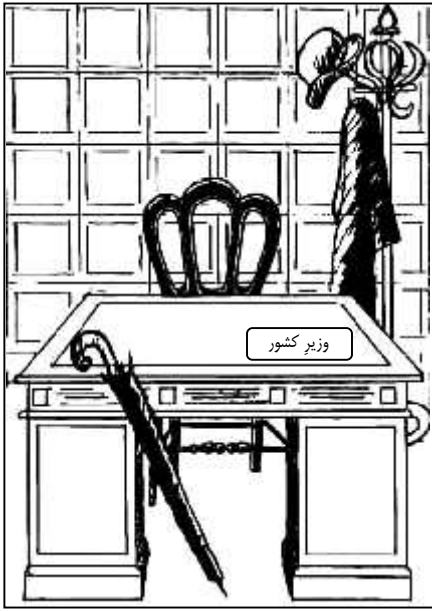
اما اگر بگویید «نخستین مردی که به تنهایی پرواز می‌کند، وجود ندارد»، آنگاه به چه کسی اشاره می‌کنید؟ «نخستین مرد» که نتواند باشد (چون وجود ندارد - به خاطر بسپارید!) پس «نخستین مرد» چیست؟ نوعی چرند است؟ اگر چنین باشد، آنگاه کل جمله می‌باید چرند و پرند باشد. اما اینچنین به نظر نمی‌آید. پُرآوازه‌ترین مثالِ راسل از این نوع چیستان‌ها جملهٔ «پادشاهِ کنونیِ فرانسه طاس است» - مثالِ جالبِ توجهی از این نوع پارادوکس‌هاست که عباراتِ اشارتی می‌تواند پدید آورد.



ظاهراً این جمله کاذب است -
[وقتی که] فرانسه پادشاهی ندارد.

اما با اعلامِ کذب آن، ظاهراً می‌توان ادعا کرد که جملهٔ «پادشاهِ کنونیِ فرانسه گیسوانِ پُریشتی دارد» صادق است، اما این جمله هم نتواند صحیح باشد.

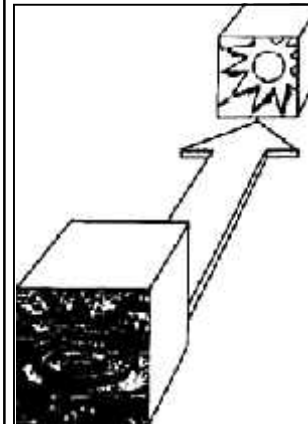
منطقدانان ترجیح می‌دهند گزاره‌ها (جمله‌هایی که چیزی را ادعا می‌کنند) یا صادق باشند یا کاذب، اما این ادعای پارادوکسی [چیستان‌گونه] در بابِ پادشاهِ فرانسه به طرزِ عجیبی گوییِ نه صادق است و نه کاذب؛ و نه بی‌معنی و چرند به نظر می‌آید.



از آن نگران‌کننده‌تر این امر واقع است که عبارتی اشارتی مانند «وزیر کشور گیسوان پُریشتی دارد» در حال حاضر به معنی یک چیزی است، اگر هم وزیر کشور در طول شب در گذشته بود، با این حال همچنان به معنی یک چیزی بود. خواه وزیر کشور زنده‌ای وجود داشته باشد خواه نداشته باشد، معنای عبارت مذکور همانگونه باقی می‌ماند.

«وزیر کشور» نتواند یک عبارت اشارتی باشد، هنگامی که یک چنین شخصی وجود ندارد، اما اگر هم چنین شخصی وجود داشت، باز هم عبارتی اشارتی نبود، چون این عبارت در هر دو صورت، به معنی یک چیز است.

پارادوکس‌های دیگری هم پدید می‌آید، مثل آنهایی که به اینهمانی^۱ مربوط است (مانند جمله «راسل نویسنده اصول ریاضیات است»^۲ - که در این مورد راسل تأکید می‌کند که اساساً هیچ‌یک از این عبارات نتواند اشارتی یا دلالتی باشد). پس اگر بر اشارتی بودن عبارتی مانند «فلان و بهمان» تأکید کنیم، آنگاه سرانجام بدین ادعا می‌رسیم که جمله‌هایی مثل «فلان و بهمان وجود ندارد»، هیچگاه نتواند صادق باشد. و اینکه پاره‌ای گزاره‌ها به طرز غیرعادی و غریبی نه صادق است، نه کاذب و نه بی‌معنی و چرند.



معنی از
اشاره می‌آید، به
خاطر دارید؟

1. identity

۲. این جمله چون صرفاً جنبه مثال دارد، تغییر داده شد. باری، اگر عبارت «نویسنده اصول ریاضیات» در جمله «راسل نویسنده اصول ریاضیات است» به معنی «راسل» باشد، آنگاه جمله مذکور برابر است با «راسل راسل است» و «همانگویی» خواهد بود، اما روشن است که اینچنین نیست. اما اگر «نویسنده اصول ریاضیات» چیزی غیر از «راسل» معنی بدهد، آنگاه جمله «راسل نویسنده اصول ریاضیات است» کاذب خواهد بود، در حالی که نیست، بنابراین نظر راسل عبارت «نویسنده اصول ریاضیات» معنایی نمی‌دهد (بر کسی دلالت ندارد) - م.

راه حلِ راسل

راه حل راسل برای این پارادوکس‌ها «نظریهٔ توصیف‌ها»^۱ است. آنچه راسل می‌خواهد بنماید این است که وقتی این جمله‌های ظاهراً ساده در زبانِ عَرَفیِ روزمره را به لحاظِ منطقی تحلیل می‌کنید، سخت پیچیده‌اند.

پس، جملهٔ «پادشاهِ کنونیِ فرانسه طاس است»^۲ تبدیل می‌شود به...

یک و فقط یک ذات وجود دارد که پادشاهِ فرانسه است^۳ و آن هم طاس است.

به طور قطع، آنچه تحلیل این جمله بازمی‌نماید ادعای آن وجود نهانی است که حرفِ تعریفِ the در خود دارد - و حرفِ نکرهٔ a جایگزینش شده است.

راسل ادعا می‌کند که این امر در بابِ تمامِ عباراتِ اشارتی که این صورت را می‌پذیرند، صادق است.

«الف ب است» در واقع یعنی «یک و فقط یک ذات وجود دارد که الف است و آن هم ب است.»

1. Theory of Descriptions

2. **THE** PRESENT KING OF FRANCE IS BALD.

3. **THERE EXISTS ONE AND ONLY ONE** ENTITY WHICH IS **A** KING OF FRANCE :

[حرفِ معرفهٔ **The** در فارسی معیار غالباً فاقدِ معادل است. در فارسی گفتاری (مجاورهای) برای معرفی کردن اسم، واژهٔ **—** را به دنبال اسم اضافه می‌کنیم (مانند «کتابه اینجاست»؛ اما در نوشتار برای معرفی کردن اسم، یا آن را بدون هیچ علامتی بکار می‌بریم (مانند «کتاب اینجاست») یا کلمهٔ «آن» را پیش از

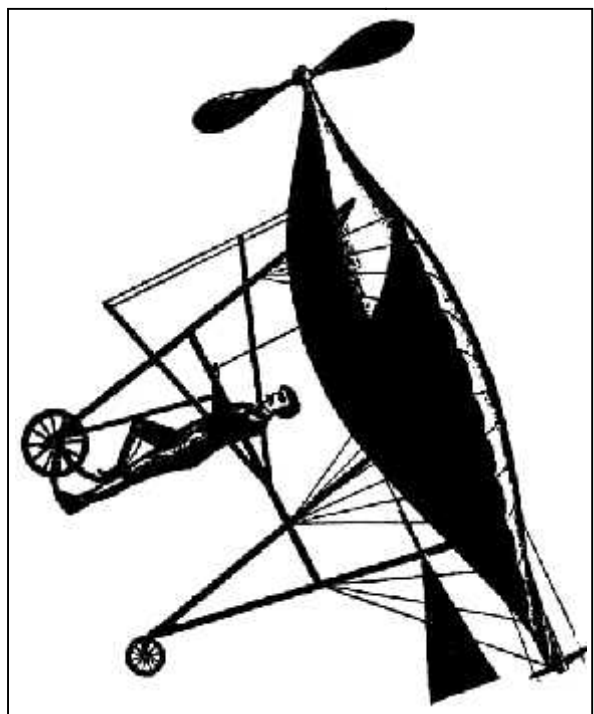
اسم قرار می‌دهیم (مانند «آن کتاب اینجاست») - م.]

نتیجه‌گیری در بابِ واژه‌ها و اشاره

نتیجه‌گیریِ راسل از تحلیل منطقی این عباراتِ محیّر و معمایی این ادعاست که تمام اسامی خاص «توصیف‌های پنهان» اند. پس، عبارت «پادشاه فرانسه» به «یک ذات [یا موجود] معین که دارای خصیصه پادشاهی فرانسه است» (و البته خصیصه طاسی) تحویل می‌یابد. عبارت جدید و منطقی‌تر «یک و فقط یک ذات [یا موجود] وجود دارد که دارای خصیصه پادشاهی فرانسه است» بسیار کمتر محیّر و معمایی است و اکنون به روشنی کذبِ آن آشکار می‌شود.



«گرچه گوشت‌خوار است»، یعنی «اگر هرچیزی دارای خصیصه گرچه بودن باشد، آنگاه دارای خصیصه گوشت‌خوار بودن هم است.»



و آن جمله محیّر و معمایی در بابِ «مرد پرنده‌ای که وجود ندارد» تبدیل می‌شود به «یک و فقط یک ذات وجود ندارد که مرد باشد و آن هم بتواند به تنهایی پرواز کند.»

وجود دستوری

تحلیلی منطقی از نوع تحلیل راسل نشان می‌دهد که چگونه زبان عُرْفی تواند گیج‌کننده باشد، چگونه تواند به پارادوکس‌هایی غریب بی‌انجام؛ و چگونه یگانه طریق حل و رفع آن پارادوکس‌ها تحلیل و تجزیهٔ زبان عُرْفی است به روشن‌ترین «صورت منطقی» اش.



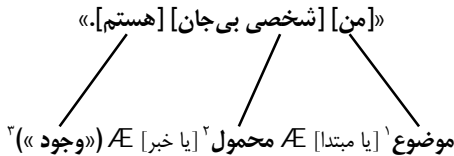
هنگامی که این امر را انجام می‌دهید، درمی‌یابید که مبتداهای دستوری معمولاً موضوع‌های منطقی نیستند.

مسائل محیر و معمایی در باب عبارات اسرارآمیز دلالتی «نهی» (مانند «پادشاه فرانسه») حل شده است.



و روشن شده است که بسیاری پارادوکس‌ها - مثل پارادوکس مربوط به «مجموعهٔ همهٔ مجموعه‌هایی که عضو خودشان نیستند» - خیالی و موهوم است.

این جمله را تحلیل کنید:



آن سردرگمی‌ها که هنگامی روی می‌دهد که «وجود» را به مثابه «خصیصه» ای از چیزها تلقی کنند، از بین رفته است. منطق دیگر براساس صورت موضوعی - محمولی [یا مبتدا - خبری] استوار نیست.

روابط و نسب جدیدتر و پیچیده‌تر میان گزاره‌ها ممکن شده بود و یک نوع جدید از منطق محمولی به وجود آمد.

اتمیسیم منطقی به مثابه دستگاهی [فلسفی]



آسان‌ترین طریق شناخت فلسفه راسل مجسم کردن اوست که بی‌وقفه و بی‌رحمانه تمام آن شناختی را به دور می‌افکند که به گمانش به هر جهت نامطمئن و محل تردید است؛ و ملاحظه آنچه نزد ما باقی می‌ماند. او همچنین فرض کرده است که بهترین طریق رسیدن به حقیقت تجزیه کردن هر چیز به ساده‌ترین اجزای سازنده‌اش است. به گمان راسل آنچه آخردست نزد ما باقی می‌ماند، ذرات بسیار کوچک از اطلاعات یا داده‌هایی است در باب تجارب حسی شخصی بسیار جزئی. او این «ذرات» را «اتم‌های منطقی» می‌نامد.

اتم‌های منطقی کوچکترین [ذرات] و در اصل عناصری تبدیل و تقلیل‌ناپذیرند که اصلاً نتوان بیش از این آنها را تحلیل کرد. و در اصل نیز هر چیزی قابل تبدیل و تقلیل بدانهاست.



هر سخن در باب اعیان در اصل تواند قابل تبدیل و تقلیل به سخن در باب داده‌های حسی باشد - و ما براساس آن داده‌ها (داستان‌های منطقی) سودمندمان را در باب اعیان مادی می‌پردازیم.



داده‌های حسی اتم‌های منطقی عالم‌اند. تجربه ما از آن داده‌ها و ارجاع بدانها مبنای نهایی معنی است. این داده‌ها یگانه ذواتی‌اند که می‌توانیم از آنها کاملاً مطمئن باشیم.

ویژگی فلسفه آغازین با پیروی هندان ساره است که گویی ارزش باز نمودن ندارد؛ و به پایان رسیدن با پیروی هندان پارادوکسی [هیستون‌گونه] که هیچ‌کس آن را باور نخواست کرد.

به چه چیزی می‌توان اشاره کرد؟

نتیجه‌گیری راسل در جستارِ در بابِ دلالت این بود که بیشترِ عباراتِ اشارتی در واقع توصیف‌های رمزی در بابِ خصائص‌اند. عبارتِ رئیسِ جمهورِ فرانسه برای معنی گرفتن به شخصی زنده نیاز ندارد، پس بایستی عبارتی باشد در بابِ نوعی خصیصه (ی رئیسِ جمهورِ فرانسه بودن).

آیا اصلاً عباراتی باقی می‌ماند که به چیزی اشاره کند یا تمام عبارات در نهایت تجزیه‌پذیر به توصیف‌هایی در بابِ خصائص‌اند؟



چراکه داده‌های حسی تجاربِ خصوصی از لکه‌های رنگ و اشکال‌اند، یگانه طریقی که می‌توانیم در بابِ آنها سخن بگوییم، گفتن «این» یا «آن» است. بایستی به خاطر سپرد که، به گمانِ راسل، تمام آنچه می‌توانیم همواره از آن مطمئن باشیم «داده‌های حسی» است، نه اعیانِ فیزیکی و واقعی درون جهان.

پاره‌ای ذواتِ یگانه وجود دارد که زبان می‌باید به طورِ مستقیم با عباراتی بر آنها اشاره کند که دلالت بر داده‌های حسی مستقیم و بی‌واسطه دارند - واژه‌هایی مثل «این» یا «آن».

راسل و بارکلی

پس برای چیزهایی مثل میزها، گریه‌ها، پادشاهان، و شناختِ ما و سخن گفتن دربارهٔ آنها چه رخ می‌دهد؟

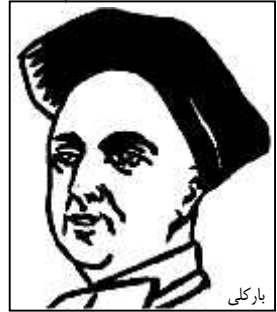


لاک

پننن چیزهایی وجود دارد، اما تمام آنچه می‌توانیم همواره دربارهٔ آنها بدانیم، تباربِ حسی ما از فضاهاست، حتی اگر بتوانیم کاملاً مطمئن باشیم که تباربِ ما از «کیفیاتِ اولیهٔ» آنها صمیم است.

تمام آنچه همواره می‌توانیم تجربه کنیم «کیفیات» یا فضاهاست. هیچ دلیلی برای باور این امر وجود ندارد که اعیانی «آن بیرون» [در عالم] وجود دارد که علتِ تباربِ ما است.

فراوند کل این صورتِ ظاهرِ منسجم را برای ما تجربه است.



بارکلی

گویی دیدگاهِ راسل نزدیک‌ترین دیدگاه به بارکلی است.



در باب این امر که آیا اعیانی «آن بیرون» [در عالم] وجود دارد که علتِ تباربِ ما از فضاهاست باشد یا نه، بیشتر لادری هستیم.

و راسل خداوند را از این امر فروگذارد.

اعیانِ مادی اندکی مانند عبارت «یک مرد معمولی» اند - داستان‌های منطقیِ سودمند که صرفاً نوعی صورتِ مختصر است برای حقیقتِ پیچیده. اعیانِ مادی فقط نوعی صورتِ مختصرِ مناسباند برای بحثِ پیچیده در باب داده‌های حسیِ خصوصی.

نوعی زبان منطقی محض

در باب دلالت یکی از مهم‌ترین پاره‌های آثار فلسفی در قرن بیستم است. اما نه از آن روی که نظریه‌ای بنیادی در باب ادراک حسی بود یا نوشته‌ای شگرف در باب متافیزیک، بلکه از این روی نوشته‌ای بنیادی است که طرز نگرش فیلسوفان به زبان و معنی را دگرگون کرد. و آنان را برانگیخت به تأمل در باب این امر که شاید ایجاد نوعی زبان منطقی کامل، عاری از تمام ابهام‌ها و سردرگمی‌های زبان عَرَفی، ممکن باشد.



و اگر بتوان اثبات کرد که این زبان کمال مطلوب دارای نوعی ارتباط یک به یک با جهان است، حتی ممکن است وسیله‌ای باشد که بتوان با آن ساختارهای پیچیده ممکن خود واقعیت را پژوهید. (راسل در باب این پاره آخر مطمئن ماند، هرچند در ابتدا سایر فیلسوفان، چون ویتگشتاین، با این امر هم‌داستان بودند، اما نظر خود را تغییر دادند.)

فلسفه تحلیلی

در باب دلالت نه فقط به پرداختن صورت تازهای از «منطق محمولی»، بلکه به ساختن نحلای کامل از فلسفه کمک کرد که اکنون با عنوان فلسفه «تحلیلی» یا «زبانی» شناخته شده است.^۱ وظیفه فیلسوف پیرو این نحله بررسی زبان و تحلیل آن چیزی است که زبان، وقتی به اجزای سازنده منطقی خود تجزیه شده باشد، واقعاً بازمی‌نماید. بسیاری از فیلسوفان قرن بیستم بدین اندیشه رسیدند که فلسفه را به مثابه نوعی «فعالیت» تحلیلی بحساب آورند و نه مجموعه‌ای از شناخت.



فلسفه مبدل می‌شود به شامه‌ای «مرتبه دوم» -
وسیله‌ای برای بررسی زبان سایرین، نه شیوه‌ای
برای کاویرن حقیقت.

هیچگاه تصدیق نکردم که تمام آنچه فلسفه پیوسته
می‌تواند انجام دهد، تحلیل زبان است. تحلیل برای
ایضاح و روشن کردن زبان و اندیشه ضروری است،
اما صرفاً برین منظور که بتوانیم یگونی
چیزها را بهتر کشف کنیم.

آنچه برای راسل اهمیت داشت این امر بود که آیا یک گزاره صادق است یا کاذب، نه صرفاً آنچه معنی می‌دهد. نقش واقعی فلسفه فهم جهان و انسان‌هایی است که در آن زندگی می‌کنند. راسل همواره نوعی علاقه به علم را حفظ کرد، چون به نظر می‌رسید که علم در انجام هر دوی این امور موفق می‌شود.

[۱] البته این اصطلاحات هم‌معنا نیستند. فلسفه تحلیلی به نحوی تغییر کرده که بر روی زبان و معنی متمرکز شده است. در واقع، مقصود فلسفه تحلیلی مطالعه و بررسی دقیق مفاهیم است - م.]

نفوذِ ویتگنشتاین؛ نیک یا بد؟

اتمیسم منطقی راسل نظریه‌ای است پیچیده در باب شناخت، معنی و متافیزیک. آمیزه‌ای است از دو جزء متفاوت: باورهای دیرینه تجربه‌گرایانه در باب چگونگی ادراک حسی ما از جهان و نظریه‌ای در باب معنی، پرداخته لودویگ ویتگنشتاین^۱ - که بر راسل اثری ژرف گذاشت، ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی^۲ (۱۹۲۲) بر آن است که زبان صرفاً بدین دلیل معنی دارد که شیوه‌ای است که می‌تواند جهان را تصویر کند. این نظریه روایتی است عجیب، مرموز و پیچیده از نظریه «ارجاعی» معنی.



رم آفتابی است.



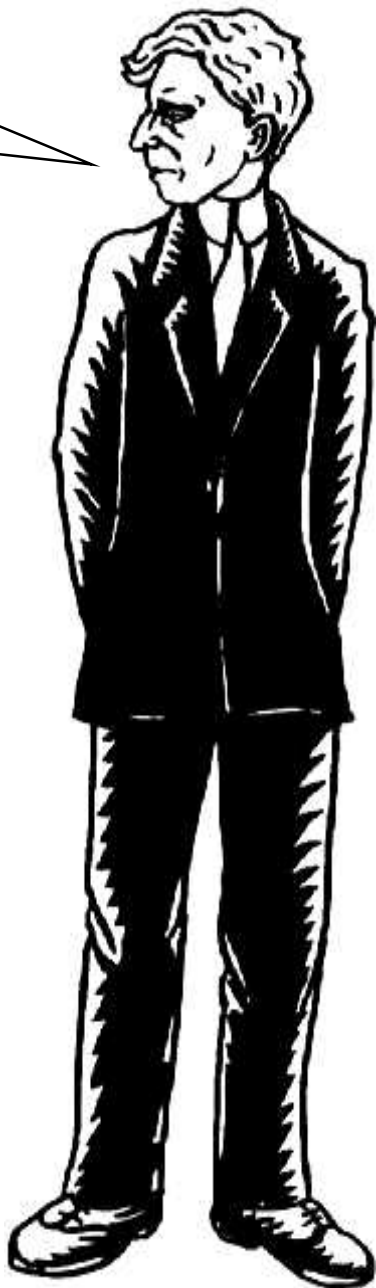
فق یا شماسست - اگر قرار است جمله‌های معمولی را به درستی فومیر، بایستی آنها را به مجموعه‌ای از گزاره‌های بنیادی تر و منطقی تیزیه و تحلیل کرد.



1. Ludwig Wittgenstein (1889–1951)

2. Tractatus Logico-Philosophicus

نزد ویتگنشتاین سافتار جمله‌ای معنی‌دار بایستی
 به نحوی «آینه» یا بازتموری از شیوه‌ای باشد که
 واقعیت سافت و سازمان یافته است!



آنگاه که جمله‌ای را به نهائی‌ترین و ساده‌ترین صورت منطقی خود تجزیه می‌کنید، درمی‌یابید که آن جمله را از مجموعه‌ای از «جمله‌های ابتدایی» ساخته‌اند که شامل «اسامی» است. این «اسامی» نیز با «اعیان» درون جهان انطباق دارند. نحوه‌ای که اسامی در این جمله‌ها سازمان یافته است، بایستی با نوعی نظم و ترتیب ممکن اعیان درون جهان انطباق داشته باشد. پس، اسامی بر چیزی **دلالت** می‌کنند و جمله‌ها چیزی را **تصویر** می‌کنند و این شیوه‌ای است که زبان معنی خود را می‌یابد.

رمز اسامی و اعیان

وینگنشتاین برخلاف راسل اکراه داشت که مثالی از یک «اسم» به دست دهد یا بگوید یک «عین» چگونه چیزی است - شاید از آن روی که این امور بی‌اندازه ابتدایی و بنیادی است. و گمان می‌کرد که بیش از این نتوان در این باب گفت که چگونه زبان واقعیت را تصویر می‌کند، زیرا نمی‌توان زبان را برای باز نمودن خودش بکار برد - همواره فقط می‌توان چنین حقایقی را نشان داد.



نظریهٔ ویگنشتاین در بابِ معنی عجیب است و شگرف، آکنده از اصطلاحاتِ تخصصیِ مبهم، و همواره به روشنی استدلال نکرده است.

هر چند بعدها در طولِ زندگی‌ام
بیشتر آن را رد کردم، اما این نظریه
بر راسل اثری ژرف گذاشت.

نظریهٔ ویگنشتاین را برگزفتم و
آن را به صورتِ نظریهٔ فودم در بابِ
شناخت، معنی و متافیزیک در آوردم.

ایمان مرموز ویگنشتاین به «داده‌های حسی» راسل مبدل شد. جمله‌های ابتدایی راسل آن جمله‌هایی است که به طور مستقیم به داده‌های حسی اشاره می‌کند، مثل «این قرمز است» (یک امر واقع اتمی). کل معنی را براساس این صورت‌های منطقی ابتدایی ساخته و در اصل تمام شناخت را از اینها اخذ کرده‌اند.

اما آیا اتمیسم منطقی درست است؟

ویتگنشتاین سرانجام در باب تحلیل فروکاهشی^۱ [یا تحویلی] به مثابه یگانه مسیر به سوی حقیقت بجد تردید نمود.

فرد کردن پارو به قطعات کوچک و کوچکتر، چیز بسیار اندکی را درباره آن - کارکرد پارو پیست و معمولاً چگونه آن را بکار می‌برند؟ - بازمی‌نماید.

دیگر انتقادها از اتمیسم منطقی معمولاً بر نظریه ادراک حسی یا نظریه ارجاع و معنی متمرکز می‌شود. به عنوان مثال...



◀ آیا درست است که این داده‌های حسی است که تجربه می‌کنیم، یا بالفعل جهان را بی‌واسطه‌تر تجربه می‌کنیم؟

◀ آیا داده‌های حسی بنیادی‌ترین ذوات [یا هستندگان] هستند؟

◀ آیا راسل به داده‌های حسی «عینیت» می‌دهد؟ (چنان درباره داده‌های حسی سخن می‌گوید که گویی آنها چیز یا شی^۲ هستند و نه نمود^۳.)

◀ آیا داده‌های حسی واقعاً همان قدر تردیدناپذیر و موثق‌اند که راسل گمان می‌کند؟ (اگر چنین نباشند، آنگاه کل طرح تجربه‌گرایانه راسل گرفتار مشکلی سخت می‌شود.)



◀ اگر داده‌های حسی معلولِ اعیان مادی هستند، این امر اعیان مادی را بنیادی‌تر نمی‌سازد؟

◀ آیا ذهن منفعلانه داده‌های حسی را می‌گیرد و سپس براساس این اطلاعات یا داده‌ها جهانی غیرواقعی از چیزها را می‌سازد یا، خلاق‌تر است، تا اندازه‌ای آن چیزی را که ادراک می‌کند در یک فرایند دوسویه پیچیده‌تر پردازش و مقوله‌بندی می‌کند؟

◀ آیا می‌توان تجاربی «خصوصی» از این نوع داشت که صرفاً در یک نوع «زبان خصوصی» خاص خودِ شخص قابل بیان باشد؟


◀ آیا گفتن این امر درست است که بیشتر عباراتِ اشارتی به چیزی اشاره نمی‌کند؟ آیا عبارتی اشارتی، عبارتی نیست که در مواقع معین و نه الزاماً تمام مواقع قابل اشاره باشد؟

◀ آیا واقعاً یک واژه یا جمله معنی خود را از طریق اشاره دلالت می‌یابد؟ یا معنی را به کلی از چیز دیگری اخذ کرده‌اند؟ یا اساساً جستجو برای چیستی معنی، و آنچه معنی بر آن استوار است، جستجوی بی‌حاصل است؟



نظریه‌های راسل در بابِ معنی

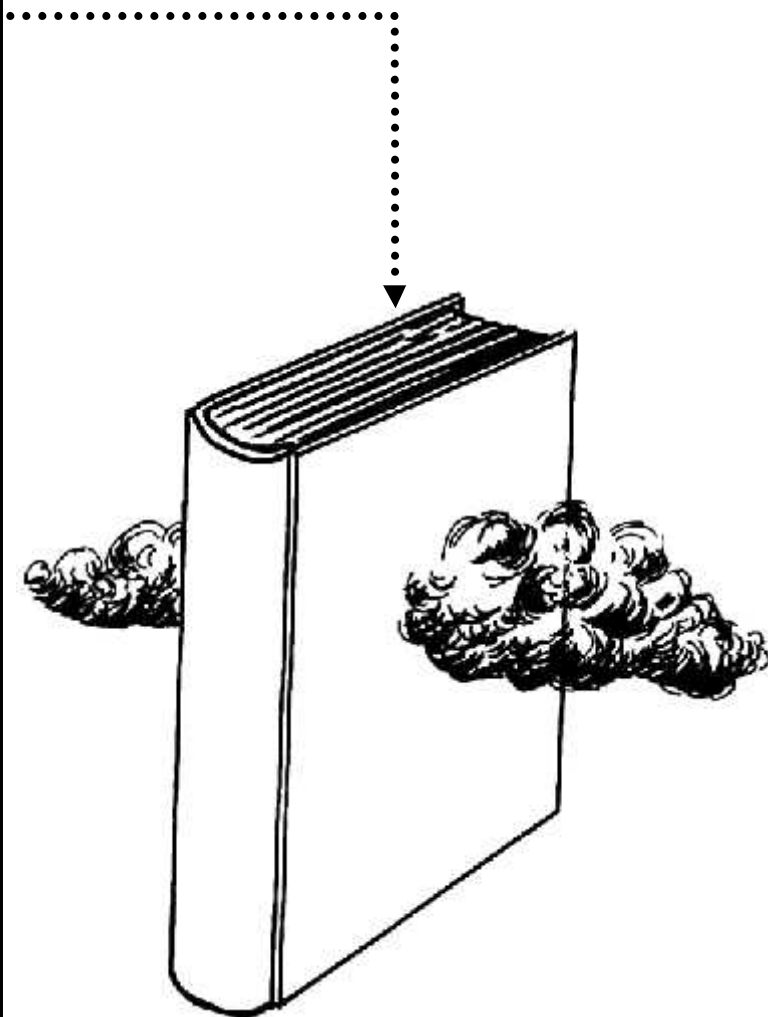
سرانجام می‌رسیم به نظریه‌های متفاوت و گوناگون راسل در بابِ معنی. فیلسوفان همیشه به زبان و معنی علاقه داشته‌اند، خاصه در قرن بیستم. واژه‌ها و جمله‌ها آن چیزی است که فیلسوفان با آن می‌اندیشند، پس بسیار مهم است که زبانی روشن و بدون ابهام را بکار برند. راسل در بیشترِ طولِ زندگی‌اش باور داشت که واژه‌ها از این روی معنی خود را می‌یابند که به چیزهایی درون جهان اشاره می‌کنند.



اگر کسی بگوید «آن کتاب کبود است»
و واقعاً آن کتاب روی این میز باشد، پس
این آن کتابی است که به عبارتِ
«آن کتاب» معنی می‌دهد.

واژه‌های «کبود است» به چیزی کمابیش عجیب اشاره می‌کند - «کبودی» کلی انتزاعی که آن شخص پیش از این بی‌واسطه و مستقیم با آن آشنا بوده است.

کبودی



این نظریه در ظاهر برای بسیاری از اشخاص جالب توجه است. اشاره به چیزها و گفتن واژه‌ای مربوط بدانها شیوه‌ای است که بیشتر ما معانی را از طریق آن فرامی‌گیریم. اما به مثابه نظریه‌ای در باب معنی، مسائل بسیاری را پیش می‌کشد. یک مسئله آن است که این تصور را برمی‌انگیزد که اسامی همیشه بایستی دلالت بر چیزی درون جهان داشته باشند. و این امر نیز به ازدیاد ذوات انتزاعی یا مجردی کمک می‌کند که نوعی وجود ناقص را به ذهن متبادر می‌کنند که نشان بدهند، این واژه‌ها واقعاً معنایی دارند. (چنانکه مشاهده کردیم، راسل با «نظریه توصیف‌ها» کوشید این مسئله را حل و رفع کند).

نظریه ذهن گرایانه یا اندیشه‌ای

راسل روایت خاص خود را از توصیف سنتی‌تر تجربه‌گرایانه معنی که ادعا می‌کند واژه‌ها معنی خود را از طریق اشاره یا دلالت بر تصورات می‌یابند، پرداخت. واژه‌ها از این روی معنی خود را می‌یابند که مردم واژه‌ها را به مثابه «علائمی» برای تفهیم تصورات پیش‌از‌بانی‌شان به یکدیگر بکار می‌برند. چه فیلسوفانی مانند جان لاک معمولاً چنان درباره «تصورات» سخن گفته‌اند که گویی تصاویر درون ذهنی‌اند.

ذهن این «تصاویر اندیشه‌ای» را تعبیر، سپس آنها را به زبان ترجمه می‌کند و اینها بدین نحو از یک ذهن به ذهن دیگر منتقل می‌شوند.

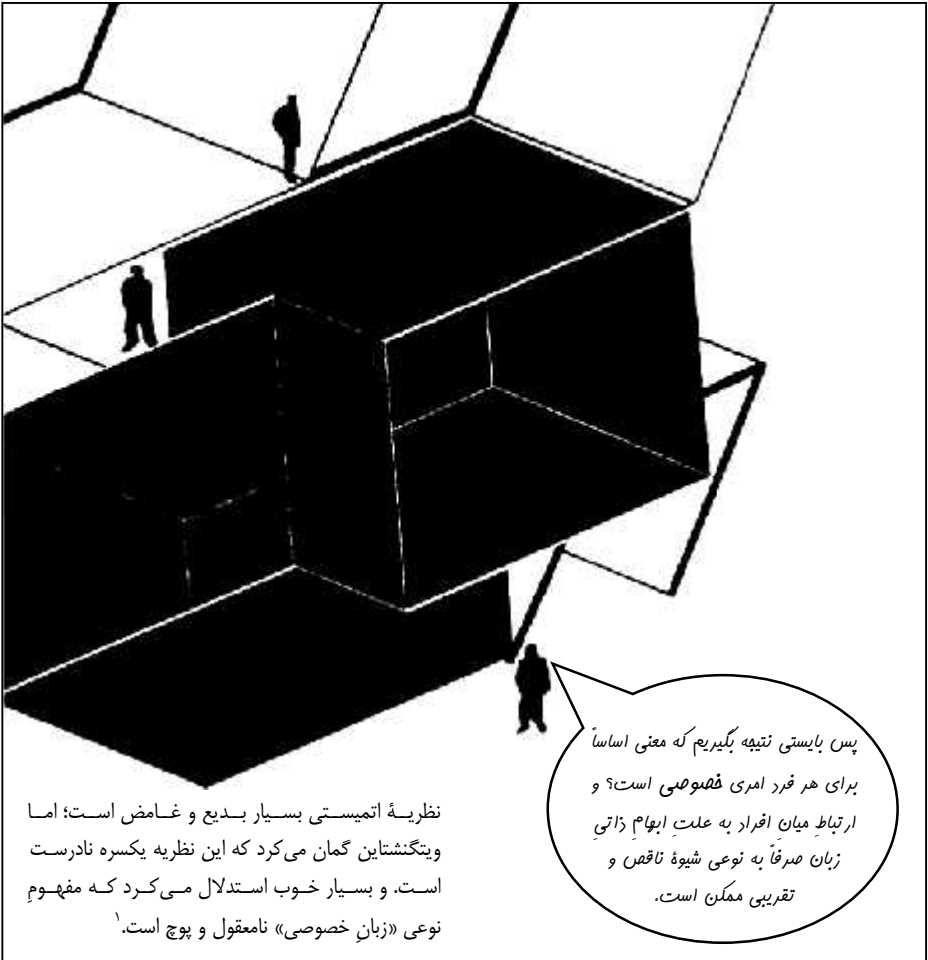


این نظریه هم مسائل مختص خودش را ایجاد می‌کند، به هیچ روی روشن نیست که تمام اندیشه‌های ما بصری باشد و نه اساساً لفظی. و یقینی نیست که ب به طور همانند «تصور» اصلی را مانند الف دریافت می‌کند. و اصلاً تصاویر ذهنی چه معنایی دارد؟

بنابراین، زبان از طریق اشاره یا دلالت معنی می‌یابد - اما نه دلالت بر چیزهایی در جهان واقعی.

نظریه اتمیستی

نظریه اتمیستی [یا ذره‌گرایانه] راسل نتیجه نهایی نوعی طرح تجربه‌گرایانه بنیادی است که تأکید می‌کند که فقط در صورتی که زبان به چیزی اشاره کند، تواند دارای معنی باشد. و اساساً هر فرد بایستی با آنچه بدان اشاره شده است، مستقیم و بی‌واسطه آشنایی داشته باشد. تمام آنچه می‌توانیم بدان اشاره کنیم (و نه توصیفش کنیم) سلسله‌ای متغیر آئی و بی‌واسطه از پدیده‌هاست - «داده‌های حسی» - ابتدایی یا بنیادی‌ترین تجارب حسی ما. می‌توان و می‌باید تمام گزاره‌ها درباره اعیان را به گزاره‌هایی درباره داده‌های حسی تحویل و تقلیل داد.

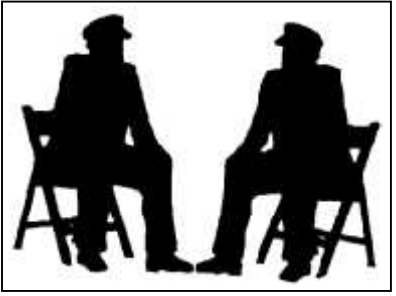


۷۹

[۱] چنانکه می‌دانیم، مبدأ پیروان اصالت تجربه (چون راسل) همواره این فرض بوده که شناخت مستقیم و بی‌واسطه هر فرد به محسوسات، تصورات و امیال شخصی‌اش محدود است؛ و این امور نیز ذهنی و اساساً خصوصی و به دور از دسترس دیگران است. اما ویتگنشتاین استدلال کرده که مفهوم تجربه‌ای کاملاً خصوصی شامل این نکات است: (۱) آنچه در زندگی درون‌ذهنی هر فرد واقع می‌شود، فقط با زبانی قابل بیان است که فقط همان شخص که صاحب این زندگی درون‌ذهنی است، می‌تواند آن را فهم کند؛ (۲) چنین زبان خصوصی‌ای اصلاً زبان محسوب نمی‌شود؛ (۳) نمی‌توان نظریه رایج درباره وجود رویدادهای درون‌ذهنی مطلقاً خصوصی را به نحو قابل فهمی بیان کرد، چراکه انجام چنین کاری مستلزم این فرض است که می‌توان به طور عمومی چیزی را درباره موضوعی باز نمود که براساس خود این نظریه اشاره بدان در زبانی که منحصر به یک فرد نباشد، ممکن نیست - م.

نظریه رفتاری

بعدها نظریه راسل را نظریه «رفتاری» متفاوتی در باب معنی جلب کرد که ادعا می‌کرد که نظریه‌ای در باب معنی بایستی بر «قصد و منظور» گوینده و «اثراتی» متمرکز شود که بر شنونده‌ای می‌گذارد که واکنش‌های رفتاری معینی نشان می‌دهد.



اما تمام واژه‌ها مردم را به یک نوع واکنش معین وانمی‌دارد....



به مثابه یک نظریه، معنی را به رفتار مشهود انسانی محدود و منحصر می‌کند.



این امر واقع را نیز نادیده می‌انگارد که اشخاص توانند دارای اندیشه‌های زبانی خصوصی‌ای باشند که رفتار ظاهری شان آن را باز نمی‌نماید. معنی و واکنش‌ها ضرورتاً یک امر واحد نیست.



مفهوم^۱ و مدلول^۲ در نظریهٔ فرگه

بدون شک نظریه‌های دیگری نیز در باب معنی وجود دارد که با نظریهٔ راسل رقابت کند. به عنوان مثال، راسل بر این ادعای فرگه واقف بود که معنی دارای دو عنصر است: **مفهوم** و **مدلول**. مفهوم پدیده‌ای عام است که بر توافق قراردادی مبتنی است. جملگی می‌توانیم توافق کنیم که علامتِ «آردک» را برای نمودن نوعی پرندهٔ معین بکار ببریم.^۳



۸۱

این نظرگاهی است که ظاهراً راسل بدان توجه نکره است؛ و تا اندازه‌ای بازمی‌نماید که چرا پاره‌ای وقت‌ها به نظر می‌رسد که فلسفهٔ زبان راسل دچار دور باطل می‌شود.

1. sense 2. reference

[۳] مفهوم هر نام سهم آن در افادهٔ معناست. و مدلول هر نام چیزی است که آن را بدان نام می‌نامند. برای مثال، عبارت «پادشاه کنونی فرانسه» دارای مفهوم، اما فاقد مدلول است (بر چیزی دلالت نمی‌کند) - م.]

«روح» معنی به نزد ویتگنشتاین

راسل بر این واپسین دیدگاه ویتگنشتاین نیز واقف بود (و البته با آن هم‌داستان نبود) که هرگونه جستجوی فلسفی بهر «معنی» نوعی اشتباه است. وجود چنین جستجویی از پیش مستلزم این فرض است که بایستی «معنی» به یک نحوی چیزی مستقل از زبان باشد - مثل روحی مسکون در جمله‌ها.

اما صرفاً وجود واژه «معنی» حاکی از این امر نیست که یک ذات انتزاعی^۱ برای معنی وجود دارد که بدان اشاره می‌کند.



تمام آنچه فیلسوفان می‌توانند انجام دهند، بررسی این امر است که مردم زبان را در تمام انواع بافت‌های متفاوت چگونه بکار می‌برند.

جستن معنی در فرایندهای خصوصی درونی ذهنی بی‌حاصل است.

ویتگنشتاین نیز بعدها ادعا کرد که زبان «بیرون از» جهان «معلق است». نمی‌توان انتظار داشت که بررسی شیوه‌ای که زبان ساخت و سازمان یافته است، چیزی در باب پیکربندی‌های بنیادی جهان بازنماید. فیلسوفان فقط می‌توانند بکوشند که مفاهیم را ایضاح و روشن، و بدین نحو بسیاری از «مسائل» سنتی فلسفی را «منحل» کنند.



راسل در سال ۱۹۱۱ نگارش یکی از مردم‌پسندترین کتاب‌هایش را، *مسائل فلسفه*^۱ (مطبوع به سال ۱۹۱۲)، آغازید. هرچند او این کتاب را نوشته قلم‌انداز خود نامید و هیچگاه آن را چندان جدی نگرفت، اما همین کتاب به نام‌برداری او کمک کرد و هیچگاه از دُور چاپ خارج نشد. و همچنان به مثابه مقدمه‌ای درست بر مبحث فلسفه به دانشجویان ارائه می‌شود. اگرچه این روزها آن را اندکی قدیمی می‌دانند. راسل در این اثر بسیاری از مسائل اساسی فلسفه، عمدتاً مسائل مربوط به شناخت ادراکی، را بررسی می‌کند. شناختی که به گمان مان در باب جهان پیرامون مان داریم، مسئله‌ای است که تمام فیلسوفان پیرو اصالت تجربه بریتانیایی را درگیر کرده است.



رای عقل‌عُرفی این است که بایستی «اعیان فیزیکی» آن بیرون [در عالم] وجود داشته باشد که علت این نوع احساسات ما باشد، اما گویی هیچ طریقی وجود ندارد که بتوانیم اثبات کنیم که به راستی اینچنین است.

دو نوع شناخت

راسل در این کتاب همچنین تمایز شناخته شده بین «شناخت از طریق آشنایی» و «شناخت از طریق توصیف» را تصویر می کند. ما مستقیم و بی واسطه با احساسات مربوط به شکل و رنگ «آشنایی» داریم و بنابراین می توانیم از این نوع داده ها استنتاج کنیم که ممکن است اعیانی فیزیکی وجود داشته باشد که این داده ها را به ما بنماید. شناخت از طریق آشنایی تردیدناپذیر، معمولاً خصوصی، گذرا و بی میانجی - و در بیشتر موارد منشأ آن مرموز است.

من قاطره ها، کلی ها، و دیگر انواع
اندریشه های فودگاه و احساسات را همراه با
داده های هسی در فودم دارم.

شناخت از طریق توصیف آن نوع شناخت
سهول الفصولی است که فرد در کتاب ها و
دیگر منابع اطلاعاتی می یابد که می توانند
امری را توصیف کنند و بشناسانند.

اما، چنانکه می دانیم، اتمیسم منطقی
راسل ادعا می کند که تقریباً تمام
شناخت از طریق توصیف در نهایت
تحویل و تقلیل پذیر است به شناخت
از طریق آشنایی.

سایر مسائل فلسفه

سایر مسائلی که راسل آنها را بررسی می‌کند، عبارت است از مسائل مربوط به استقراء اصول کلی، شناخت پیشینی، کلی‌ها، صدق و کذب، روش استقرا چیزی است که تمام ما در بیشتر موارد کمابیش به طور غریزی براساس آن عمل می‌کنیم. حتی گربه من هم می‌تواند بیاموزد که براساس استقرا عمل کند.



اما هیچ‌کس نتواند یقین داشته باشد که این چیزها، چون در گذشته درست بوده است، در آینده هم درست خواهد بود. شناخت عادی و علمی ما از عالم همیشه موقتی و خطاپذیر خواهد بود؛ هرچند سخت محتمل است، اما بدان نحوی که معمولاً حقایق ریاضیات و منطق را یقینی گمان کرده‌اند، «یقینی» و «ضروری» نیست.

کلی‌ها و جزئی‌ها^۱

راسل در فصل «اصول کلی» [کتاب مسائل فلسفه] خوانندگان را در مورد تفاوت‌های اصلی میان فیلسوفان پیرو اصالت عقل^۲ و اصالت تجربه آگاه می‌کند. پیروان اصالت عقل به حقایق ضروری ذهنی (چون حقایق ریاضیات و منطق) به مثابه مبانی شناخت می‌نگرند، حال آنکه پیروان اصالت تجربه ادعا می‌کنند که تمام شناخت می‌بایستی از طریق تجارب ما از جهان حاصل آید، اگرچه ممکن است محیّر و محدود باشد.



من در مقام یک پیرو مؤمن اصالت تجربه تأکید می‌کنم که شناخت پیشینی - شناخت مستقل از تجربه - چیزی نه درباره جهان، بلکه فقط درباره ذوات ناموهومی چون «فصانص» و «روابط» می‌تواند باز نماید.

بگذارید به «جزئی‌ها» و «کلی‌ها» بنگریم؛ کلی‌هایی چون «سپیدی»، «مثلی»، «شمال» (مانند «ایزنبورگ در شمال لندن است») اصلاً چه واقعییتی دارند؟

آیا کلی‌ها واقعی‌اند؟

پاره‌ای فیلسوفان باور دارند که کلی‌ها فقط واژه‌هایی سودمندند که وجود واقعی ندارند. سایرین بر این باورند که کلی‌ها تصوراتی‌اند که انسان‌ها هنگام مبادرت به طبقه‌بندی و فهم جهان، در اذهان شان بدانها اشاره می‌کنند. اما راسل، چون افلاطون، باور دارد که کلی‌ها اندیشه نیستند، بلکه «متعلقات^۱ اندیشه» و نزد ما واقعی و بیرونی‌اند؛ حتی اگر بدان نحو وجود نداشته باشند که لندن و اینتورگ وجود دارد.



صدق چیست؟

راسل کتاب مسائل فلسفه را با بررسی آن چیزی به پایان می‌رساند که باورهای ما را صادق یا کاذب می‌کند. صدق به هیچ روی به حالات روانشناختی ذهن مربوط نیست. «آنچه باوری را صادق می‌کند، یک امر واقع است؛ و این امر واقع از هیچ حیث مستلزم [حالات روانشناختی] ذهن شخص قائل بدان باور نیست.» راسل نتیجه می‌گیرد که فلسفه به ما می‌نماید که چه اندک می‌توانیم یقیناً بدانیم؛ و خود هیچ نتواند در باب چیستی چیزها به ما یقیناً بازنماید.



بینشی خدای گون

با این حال، فلسفه، برخلاف کارکرد نایقینی‌اش، یک فعالیت انسانی کاملاً ارزنده است.

«هرچند فلسفه نمی‌تواند با یقین پاسخ درست آن تردیدهایی را که برانگیخته است به ما بازنماید، اما می‌تواند امکان‌های

بسیاری را بنماید که اندیشه‌های ما را وسعت ببخشد و از خودکامی عادت برهاند.»



«خرَد آزاد خدای گون می‌بیند؛ فارغ از اینجا و اکنون، فارغ از امیدها و بیم‌ها، فارغ از قید و بندهای باورهای سنتی

و پیشداورهای جدید؛ به آرامی، با بی‌غرضی، فقط در تمنای شناخت و بس...»

ویتگنشتاین؛ پسر ناخلف

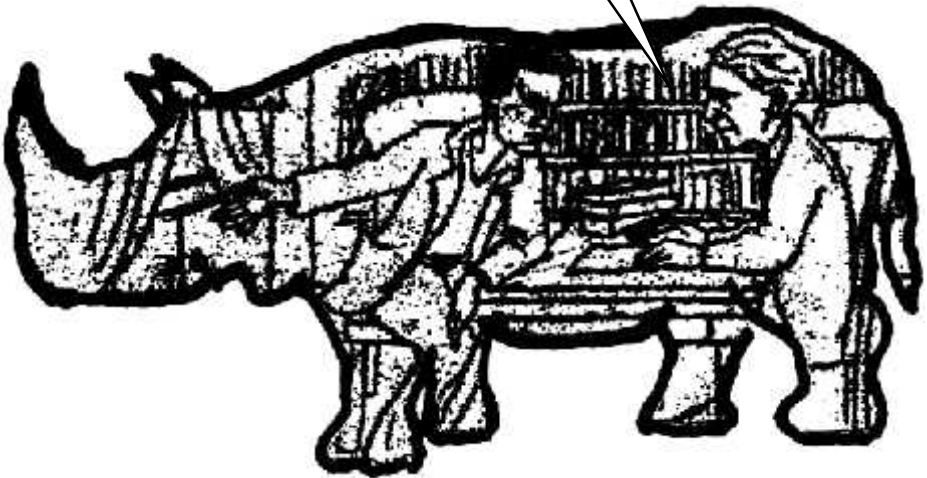
هرچند فیلسوفانی مانند ج. ا. مور و وایتهد بر راسل اثر گذاشتند، اما بدون شک استوارترین اندیشمندی که راسل با آن روبرو شد، لودویگ ویتگنشتاین، یکی از دانشجویانش بود. آنان نخست در سال ۱۹۱۱ با یکدیگر آشنا شدند.



دانشجوی پرخاشجو

راسل در آغاز دانشجوی جدیدش را با عنوان «آلمانی پرخاشجوی من» کوچک می‌انگاشت، اما هنگامی که ویتگنشتاین بسیاری از «مسائل» دیرینه فلسفه سنتی را به مثابه امری بی‌اهمیت رد کرد، بی‌درنگ نظرش تغییر کرد. او راسل را واداشت که با یک نوع شیوه کاملاً تازه در باب باقی مسائل فلسفی تأمل کند.

کمان می‌کند که چیزی به روشن تهری
قابل رانستن نیست - از او هواستم تا تصدیق کند
که کرگرنی در این اتاق نیست،
اما تصدیق نکرد.



ارتباط نخستین راسل با ویتگنشتاین بی‌اندازه عمیق بود. راسل ناگزیر بود که سخت کار کند تا بتواند پا به پای اندیشه‌های تازه بنیادسپزانه ویتگنشتاین پیش رود.

وینگشتاین از بعضی لحاظ شبیه جوانی خود راسل بود - وسواس گونه به پرسش‌های تخصصی سخت فلسفه علاقه داشت. احساس می‌کرد که مجبور به پرسیدن پرسش‌های بنیادی در باب ماهیت، اینهمانی و کارکردِ منطق می‌شود. اما برخلاف راسل اصلاً گمان نمی‌کرد که فلسفه می‌باید پژوهشی باشد در باب شناختِ ادراکی یا «ماده». فلسفه وی روی مسائل مربوط به معنی متمرکز شد، و نه روی شناخت.

آرزوی من نمودن این امر بود که مفروضات‌های سختی برای آن چیزی وجود دارد که زبان می‌تواند باز نماید - و راسل هیچگاه واقعاً در نیافت که چه اندازه این طرح فلسفی تازه با طرح خاص خود او متمایز است.

اما آنچه واقعاً اهمیت دارد، آن چیزی است که فقط می‌توانیم در باب آن خاموش باشیم.

با این حال، کوتاه مدتی وینگشتاین را به مثابه وارث و مُلَف خود می‌نگریستم...

او را چون پسر ۳ سفت دوست می‌داشتم.

زمان جدایی

دیری نباید که راسل از ویتگنشتاین هراسید - ویتگنشتاین نه فقط، به دلایلی همواره نامعلوم، بیش از حد متلون و خشمناک بود، بلکه تحقیرکننده بیشتر آثار راسل و ناتوانی او از فهم «نظریه تصویری» معنی بود.

«فقط با بکار گرفتن ذهنم به منتها درجه می‌توانم نظریه او را دریابم.»



راسل به طور فزاینده‌ای از زندگی و دستاوردهای خود مأیوس شد و نزدییدی آتولین اذعان کرد که به گمانش بهتر است فلسفه را به مقصد دیگری ترک کند.



هر آن مشکلی که افیراً
با آن مواجه شده‌ام، حاصلِ صَمَلَه
ویتگنشتاین به آثارم است.

راسل با درجات مختلف موفقیت پاره‌ای از اندیشه‌های ویتگنشتاین را در فلسفه خود جذب کرد. هرچند همچنان روشن نیست برای چه، اما آخر دست و یحتمل ناگزیر این دو با یکدیگر مجادله کردند. ویتگنشتاین همچنان راسل را می‌ستود، اما احساس می‌کرد که «دیگر رابطه دوستی واقعی میان ما نتواند برقرار باشد.»

جوزف کان‌رَد

خوشبختانه، تمام دوستانِ راسل چندان مشکل‌پسند و متوقع نبودند. لیدی آتولین او را با جوزف کان‌رَد نویسندهٔ بریتانیایی لهستانی تبار آشنا کرد. بی‌درنگ مهرش به دل راسل نشست. چه هر دو در کودکی پدر و مادرشان را از دست داده بودند؛ از دیوانه شدن سخت می‌هراسیدند؛ و با این باورشان که تمدن غرب سخت متزلزل است، خود را منزوی و جدا از جهان احساس می‌کردند.



این آشنایی آنقدر بر راسل اثر گذاشت که او بعدها بر دو پسرش نام کان‌رد را نهاد.

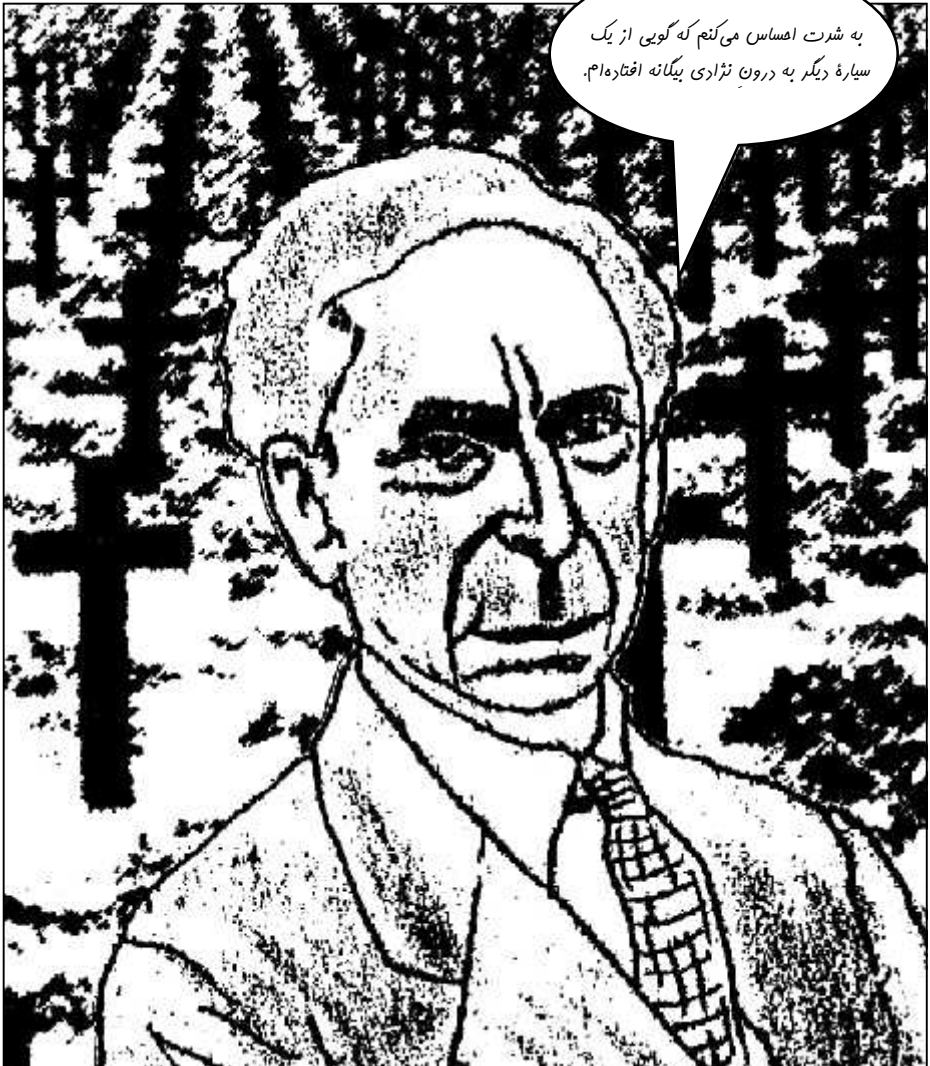
بر حسب وظیفه تمام آن آثار فلسفی را که
راسل بر ایم می‌فرستاد، می‌خواندم...

و من نیز بیشتر آثار کان‌رد را می‌خواندم؛ در پاره‌ای
از شفصیت‌های داستانی آثارش تعلیلی زیرکانه از
حالات خاص خودم را می‌دیدم.

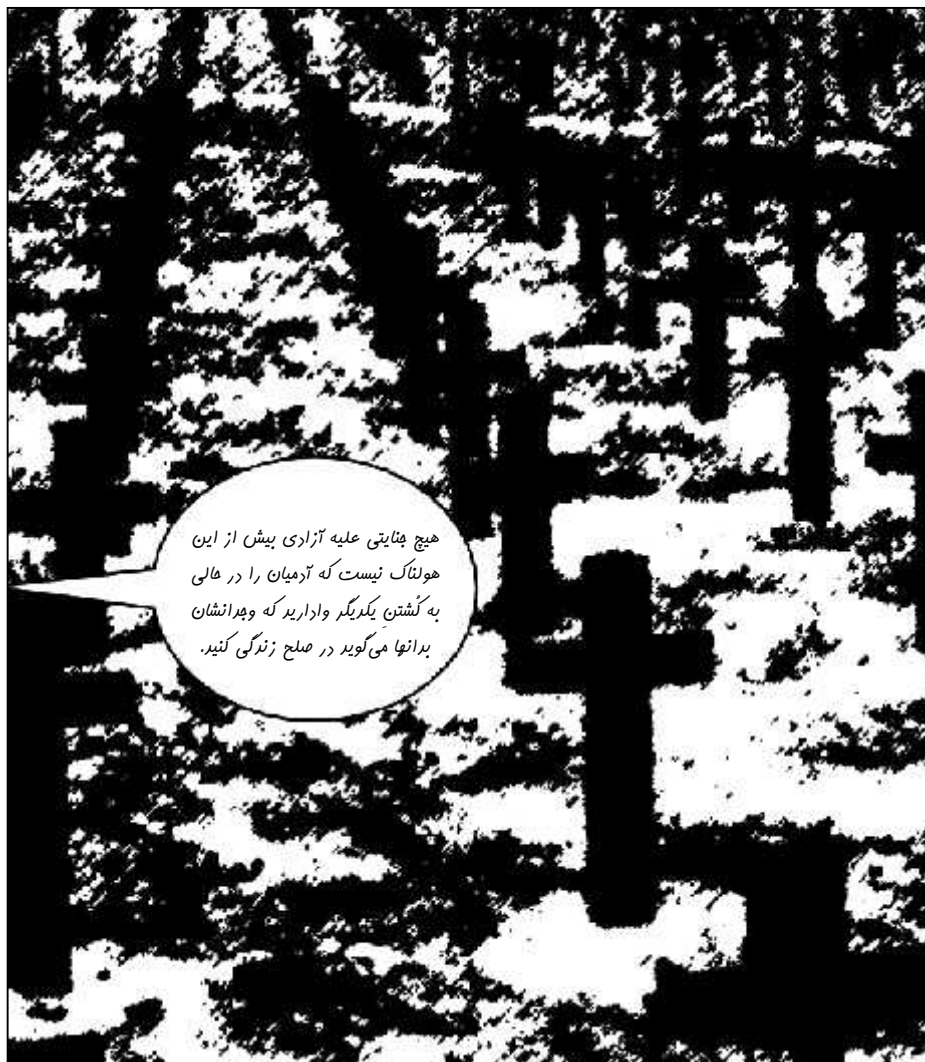
اما راسل چشم براه کسی بود که بتواند
او را بفهمد. او صمیمیت مشترکی را
بدین رابطه پیراسته نسبت می‌داد که
تا آنجا که به کان‌رد مربوط می‌شد،
در واقع اصلاً وجود نداشت.

جنگ جهانی اول

راسل پیش از سال ۱۹۱۴ در محافل دانشگاهی به عنوان منطقدان شناخته شده بود. اما تا سال ۱۹۱۸ به چهره مردمی و سیاسی سرشناسی بدل شد. در سال ۱۹۱۴ هنگامی که علیه آلمان اعلان جنگ کردند، راسل هراسید. او نیک زبان آلمانی را می دانست؛ و با بسیاری از فیلسوفان آلمانی (افزون بر ویتگنشتاین اتریشی که در آن موقع در نروژ بود) سابقه آشنایی داشت و برای فرهنگ آلمان ارزش فراوان قائل بود. راسل از دیدن رغبت بسیار برای جنگ در میان مردم عادی سخت هراسید و گمان کرد که حکومت‌های زمانه ترس غریزی اما ناموجه مردم از بیگانگان را به نفع خود بکار گرفته‌اند.



راسل چندین جزوه در نكوهش جنگ نگاشت. او در *جستار نظام اخلاقی جنگ*¹ استدلال می‌کند که جنگ میان دو مملکت متمدن چون بریتانیا و آلمان بلاهت است. حکومت بریتانیا در ژانویه سال ۱۹۱۶ شروع به سربازگیری کرد؛ و این امر بیش از پیش راسل را به خشم آورد. در آن موقع او ۴۳ سال داشت و از این رو خود واجد شرایط خدمت سربازی نبود.



هیچ وثائقی علیه آزادی بیش از این
هولناک نیست که آرمیان را در حالی
به گشتن یکدیگر وادارید که ویدانشان
بدانها می‌گویند در صلح زندگی کنید.

مسئلهٔ سربازگیری

راسل سخنران عمومی توانایی بود - بی پرواه روشن و سخت قانع کننده سخن می‌راند. (بیشتر وقت‌ها گمان می‌کرد که می‌بایست بعضی فلسفه پیشه‌ای در سیاست را پی گرفته بود.) سخنرانی‌های راسل بر ضد جنگ جلب توجه کرد و او به عضوی مهم و بانفوذ از گروه مخالفان سربازگیری مبدل شد که برای اعتراض علیه سربازگیری تشکیل شد و از عدهٔ بی‌شمار «مخالفان وظیفه‌شناسی» حمایت می‌کرد که از جنگیدن امتناع می‌کردند. پاره‌ای از آن مخالفان وظیفه‌شناس اجازه یافتند که به واحدهای غیررزمی بپیوندند.



راسل را ۱۰۰ پوند (با معیار امروزی در حدود ۸۰۰۰ پوند) جریمه و به دلیل نگارش مطالبی در حمایت از مخالفی که از جنگیدن یا حفر سنگر امتناع می‌کرد، به زندان تهدید کردند.

راسل صلح‌جو

تا این هنگام دیگر حکومت بریتانیا از فعالیت‌های صلح‌جویانه راسل نگران شده بود. او را ممنوع الخروج، از سیمت استادی تربیتی کالج اخراج و از سخنرانی در «مناطق ممنوعه» ساحلی منع کردند. در ظاهر برای ممانعت از ارسال پیام صلح به زیردریایی‌های در حال گذر آلمانی! (اما در واقع برای ممانعت از سخنرانی برای مخالفان در پاره‌ای از اردوگاه‌های اُسترا).



۱۰۱

باری، جنگ همچنان ادامه داشت. تا سال ۱۹۱۶ دیگر بیشتر مردم دریافتند که شمار کُشتگان و مجروحان سربازان طرفین درگیر زیاده از حد و غیرضروری است. اما ظاهراً هیچ‌یک از اینها از شهوت جنگ مردم غیرنظامی نمی‌کاست. از این روی، راسل به طور فزاینده‌ای ملول و مردم‌گریز شد: «از این سیاره و آدمیان بیزارم و از تعلق بدین گونه شرمسارم».

زندانی

سرانجام، صاحبان قدرت دیگر نتوانستند برتابند. راسل مقاله‌ای نگاشت و در آن گرسنگی عمومی در اروپا و اِشغال بریتانیا به دست ارتش آمریکا را پیش‌بینی کرد که، به گمان او، برای اربابِ کارگرانِ بریتانیایی که عزمِ اعتصاب داشتند، به زور متوسل می‌شود. او را به نگارش مقاله‌ای که یحتمل به «روابطِ شاهنشاه با ایالاتِ متحده» آسیب می‌رساند، متهم و به مدت ۶ ماه زندانی کردند. اما او زندانی بند یک بود - می‌توانست در سلولش اثاث بچیند، نظافتچی به خدمت بگیرد و گُل و کتاب و خوراکی درخواستی خود را فراهم آورد.



اصبر می‌ورزیدم که هر روزه
روزنامهٔ تایمز را تحویل بگیرم. ایام
زندانی به طرز شگفت‌آوری دلپذیر بود.

راسل کتاب طنزآلود افشاگرِ لیتن استراچی، «ویکتوریاییان والامقام» را خواند. و سریع علم کمابیش جدید، اما بسرعت در حال گسترش، روانشناسی رفتارگرا را فراگرفت و کتابِ *تحلیل ذهن*^۱ (۱۹۲۱) را نگاشت.

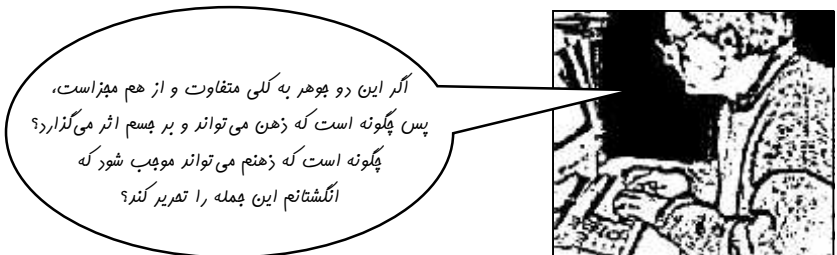
1. The Analysis of Mind

نظریه‌های مربوط به ذهن

چندین نظریهٔ مختلف در بابِ ذهن بر نظریهٔ راسل مَقَدَّم است. تَثْوِیْت^۱ راه، که یحتمل کهن‌ترین این نظریه‌هاست، فیلسوفانی چون افلاطون و دکارت پرداخته‌اند. این نظریه استدلال می‌کند که صرفاً دو جوهر در جهان وجود دارد: اذهان و اعیان فیزیکی [یا مادی].



۱۰۳



نظریه ایده‌آلیستی ذهن

یک راه معین برای خروج از معضل «ذهن-جسم» ثنویت، آمیختن یکی از این دو جوهر با آن دیگری است. اصالتِ تصور [یا ایده‌آلیسم] این راه حل را به دست می‌دهد.



پاسخ ماتریالیستی

پیروان اصالتِ ماده [یا ماتریالیسم] برخلافِ اصالتِ تصور ادعا می‌کنند هر چیزی که وجود دارد، از جمله اذهان، مادی است، اما این راه حل در بیشتر موارد مستلزم نوعی بازتعریف پیچیده اصطلاح «مادی» است.



نظریهٔ وجه دوگانه

نوعی راه بی‌طرفانه و مبتکرانه برای خروج از این معضل، نظریهٔ مشهور به «وجه دوگانه»^۱ است که ادعا می‌کند در واقع هر دوی رویدادهای مادی و ذهنی خصائص یک واقعیت ژرف‌تر هستند که خود آن نه ذهنی است نه مادی. پُرآوازه‌ترین پیرو این نظریه باروک اسپینوزا^۲ی «وحدت‌انگار»^۳ بود.



اسپینوزا

در «تمام چیزها» فقط یک جوهر وجود دارد؛
فراوند - چونکه از همان و ماده
و جوهر یک چیز واحد است.

هیوم نیز به یک نوع دیگر وحدت‌انگار بود...

آنکه که می‌گوئیم «ذهن» را شناسایی کنیم،
تمام آنچه همواره می‌یابیم، مجموعه‌ای است از
تصورات و انطباعات. ماده داستانی است که
برای یکسان انگاشتن انطباعات حسی مان با
اعیان فیزیکی فرضی ساخته و پرداخته ایم.

ماده و ذهن در تحلیل نهایی دو نوع ذات کمابیش
مشابه هستند، جز آنکه یکی ارسال و آن دیگری
دریافت می‌کند.



هیوم

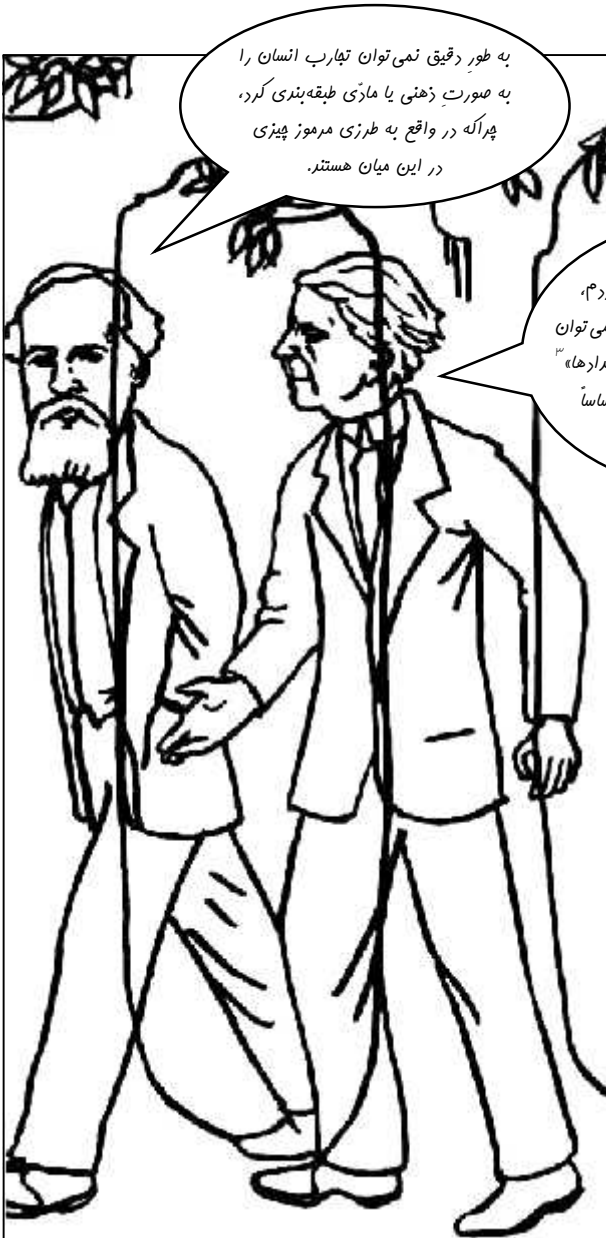
1. Double Aspect

2. Baruch Spinoza (1632-77)

3. monist

وحدت‌انگاری خنثی راسل

مطالعه دربارهٔ ویلیام جیمز^۱، روانشناس آمریکایی مُبدع اصطلاح «وحدت‌انگاری خنثی»،^۲ بسیار بر راسل اثر گذاشت.



به طور دقیق نمی‌توان تبارب انسان را
به صورتِ ذهنی یا مادی طبقه‌بندی کرد،
چراکه در واقع به طرزی مرموز پیوستگی
در این میان هستند.

دو کتاب «دربارهٔ ذهن و مادهٔ تصنیف کرد»^۳،
«تطبیقِ ذهن (۱۹۲۱) و تطبیقِ مادهٔ (۱۹۲۷)». می‌توان
هرگونه بحثِ دربارهٔ ذهن و مادهٔ را به «رویدادها»^۴
تعویل و تقلیل داد - پدیده‌هایی^۳ که اساساً
نه مادی‌اند و نه ذهنی.

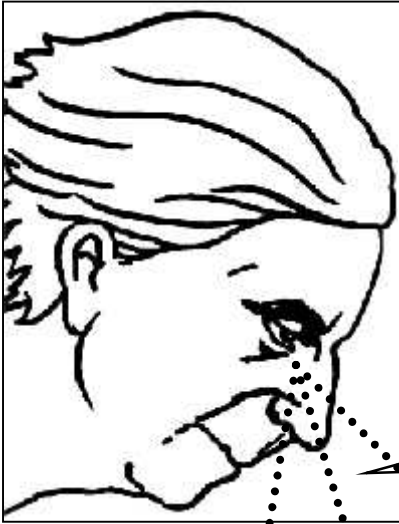
راسل پیش‌تر از فیزیک‌آتمی جدید که
اکراه دارد که از ماده به مثابه «جوهر»
سخن بگوید، بلکه آن را بیشتر
برحسب «دستگاه‌های پیچیدهٔ رویدادها
یا حرکاتِ موجی» در نظر می‌آورد،
مطلع بود. راسل در مقام پیرو
تمام عیارِ اصالتِ تجربه از دریافتن
این امر خرسند بود که تبیین علمی
جهان مادیِ بتمامی متفاوت است با
روایتِ «عقلِ عُرفی».

1. William James (1842-1910)

2. neutral monism

3. events

4. phenomena



راسل مبادرت به ارائه این امر کرد که مفهوم «ذهن» تا چه اندازه نامشخص و مبهم است. آنگاه که ذهن ما فعال است، «رویدادهایی» در مغز ما واقع می‌شود که تواند ذهنی باشد یا مادی یا هر دو. روشن‌ترین مثال این امر در عمل ادراکِ [حسی] است. آنچه همیشه ادراک می‌کنیم، انطباعات یا داده‌های حسی است. راسل تأکید می‌کند که خود این ذواتِ اسرارآمیز نه بتامی ذهنی‌اند و نه مادی.

به عنوان مثال، هم روانشناس می‌تواند رنگ را به مثابه عین یا متعلق تهریه ذهنی تحلیل کند و هم فیزیکدان به مثابه پدیده موج نوری.



پس، «رنگ» اساساً نه پدیده‌ای است ذهنی و نه مادی.

رنگ به رابطه و نسبتش با دیگر رویدادها و اوضاع وابسته است. بنابراین، یک عین فیزیکی مجموعه‌ای است از ظواهر یا نمودها که به سوی بیرون ساطع می‌شود - در واقع ذهن ما گیرنده این ظواهر یا نمودهاست - و احساسات یک نوع رویداد فیزیکی در دستگاه عصبی است. ذهن و ماده بسیار کمتر از آنچه انگاشته‌اند، متمایز و مجزاند.

سنجشِ نظریهٔ راسل

این نظریه نیز، مثل سایر دیدگاه‌های فلسفی راسل، عجیب و پیچیده است و مشکل بتوان آن را برحسبِ ارزشِ ظاهری تصدیق کرد. چگونه می‌توان با این نوع شیوه پدیده‌های ذهنی مانند باور^۱ و شوق^۲ را به «رویدادهای» خنثی و تقریباً ذهنی تحویل و تقلیل داد؟ هیچ‌کس قانع نشد که تبیین سنتی تجربه‌گرایانه و تبیین جدید علمی جهان همان اندازه سازگار هستند که راسل گمان می‌کرد.



با این وصف، اگر می‌توانید این دیدگاهِ راسل را تصدیق کنید که جهان را در مغزِ خود غیرمستقیم و با واسطه ادراک می‌کنیم و چیزهای مادی نیز اساساً «رویداد» هستند، آنگاه ممکن است نظریهٔ هورت انگلاری فنتی شما را قانع کند.

و فقط از آن روی که این نظریه برخلاف هرگونه دیدگاه عقلِ عرفی دربارهٔ ما و جهان است، ضرورتاً به معنی نادرستی آن نیست. (حتی اگر این نظریه کمابیش تمام فیلسوفان معاصر، فیزیکدانان یا روانشناسان را قانع نکند.)

جنگ رضایت بخش

راسل در طول جنگ از بعضی جهات به رضایت خاطر رسید. دوستان شایسته بسیار حاصل کرد و رابطه‌ای دوستانه با معترضی هم‌رای - کانستنس ملسن یا «کلت انیل»^۱ - آغازید که چندین سال پائید. همچنین در سال ۱۹۱۵ با د. ه. لورنس نویسنده آشنا شد. لورنس آدمی بود پُرشور و شوق، احساساتی، متعصب و ژرف‌بین که بر راسل اثری شگرف گذاشت. لیدی اتولین دوستدارش بود و راسل خرسند که به جمع این گروه هم‌ساز و هم‌صدا پیوسته است.



لورنس بغایت از خودش و اندیشه‌هایش مطمئن بود و مُتَرَصِّدِ پیروانی که با یکدیگر در جمعی آرمانی موسوم به «رانانیم» در جزیره‌ای زندگی کنند. شگرف اینکه کمابیش مهر لورنس به دل راسل نشست و کوتاه مدتی به پیمان برادری ابدی با وی سخت مباحثات می‌کرد.



تغییر تلخ

چندان عجیب نیست که این دو با هم اختلاف پیدا کردند. لورنس به راسل حمله کرد و چندین نامه نگاشت که اثری ویرانگر بر این پیرو پیشین نهاد.



۱۱۲

لورنس آنقدر بصیر بود تا دریابد که هرچند راسل ادعای عشقی نوع‌دوستانه به جمیع آدمیان دارد، اما در حقیقت فردی منزوی است که از بیشتر انسان‌ها بیزار است و خود را از آنان بیگانه احساس می‌کند.

راسل آدمی بود که بدگمانی‌های عمیقی دربارهٔ خودش و احساساتش در دل نگه می‌داشت.

آنکه که لورنس آن واژه‌ها را
تقریر و القا کرد، کمابیش دچار
نوعی حالت یأس کُشته شد.^۱



۱۱۳

خوشبختانه، میهمانان کم‌توقع‌تر دیگری هم به خانهٔ لیدی آتولین آمد و شد داشتند، مثل آلدس هاکسلی^۱، وانسا و کلایو پیل^۲، و لیتن ایستراچی، که بدون شک به شاد و دلگرم شدن راسل کمک کردند. راسل همچنین رابطه‌ای کوتاه و مصیبت‌بار با زنی ایوت^۳ شاعر - و یوین^۴ ایوت برقرار کرد.

۱. Aldous Huxley (۱۹۶۳-۱۸۹۴): داستان نویس و منتقد بریتانیایی - م. [م.]

۲. Clive Bell (۱۹۶۴-۱۸۸۱): منتقد بریتانیایی - م. [م.]

دورا و انقلاب روسیه

راسل در سال ۱۹۱۷ با دورا پلک، جوان طرفدار حقوق زن، آشنا شد که می‌گفت فرزند می‌خواهد، اما باور دارد که پدران نبایستی هیچ حقی بر فرزندان داشته باشند. راسل سرانجام بدین گمان رسید که بهتر است روابط متعددش را قطع و با او ازدواج کند. اما دورا در ابتدا تردید داشت...

اگر نتوانم رفیقت باشم،
پس اصلاً عشق ورزیرن به تو
ارزشی ندارد.

خبر انقلاب روسیه دورا و برتراند راه مثل بسیاری دیگر از روشنفکران بنیادستیز آن روزگار، به شور و هیجان آورد. آنان حامی حکومت موقتی بودند که در سال ۱۹۱۷ جایگزین حکومت استبدادی تزار شد.



SUPPLEMENT
TO THE

Workers' Breadnought

THE CLASS STRUGGLE IN BRITAIN.

A Record of the Past Six Years. By A. Fleisberg

The General Election.

The struggle was the struggle of the working class against the capitalist class.

The struggle was the struggle of the working class against the capitalist class.

The struggle was the struggle of the working class against the capitalist class.



حکومت انقلابی با عفو عمومی زندانیان
سیاسی اعلام موافقت و از مطبوعات آزاد
حمایت کرد...

اندرکی بعد از این امر مرا به خاطر
اظہار نظر صریح درباره جنگ
به زندان انداختند.

راسل باور داشت که الگوی جدید «شوراهای»
سبک شوروی، در کنار یک دموکراسی پارلمانی
اصلاح شده، بهترین نوع حکومت است.

تجربهٔ بلشویسم

در سال ۱۹۲۰ راسل را به عنوان عضوی از هیأت نمایندگان عضو اتحادیهٔ کارگری به روسیه - که در آن موقع تحت اختیار حزب بلشویک لنین بود - دعوت کردند. در ابتدا راسل همچنان گمان می‌کرد که «سوسیالیستان سرتاسر جهان بایستی از بلشویکان حمایت و بدانها کمک کنند.» اما برخلاف بیشتر رفقایش، آنچه مشاهده می‌کرد، توجه‌اش را جلب نکرد. او ذاتاً از حال و هوای نظام اشتراکی بیزار بود و از حکومت متمرکز بغایت پُرقدرت و نوین‌باد بلشویکی که برای نیل به مقاصدش به سرکوب و زور متوسل می‌شد، انتقاد می‌کرد.



دورای مؤمن به چپ به دنبالِ راسل به روسیه رفت؛ اما، چون بسیاری از روشنفکران بریتانیایی چپ‌گرا، دربارهٔ این حکومتِ نوپنیا با دیدگاهی سخت متفاوت با راسل بازگشت. در حالی که راسل «نوعی دیوان‌سالاری استبدادی مطلق با دستگاه جاسوسی سخت پیچیده و مبسوط و مخوف‌تر از نظام تزاری» را مشاهده کرد، دورا با شور و شوق از روسیه بازگشت.



در اتحاد شوروی
بلوهای از سابقینِ تَمَرِنِ آئنده را
دیره بود^۴.

به نظر من این یک مُدعی
مستبر و تروتسکی بازیکری
متکبر می‌آید.

بلشویکان یک نظام سیاسی انعطاف‌ناپذیر با سازمان پلیس مخفی را تحمیل کردند که تمام آزادی‌های ابتدایی انسانی را نادیده انگاشت. در بیشتر موارد از راسل به خاطر ناآگاهی سیاسی‌اش انتقاد کرده‌اند، اما ظاهراً در این مورد در مجموع برحق بوده است.

سفر به چین

راسل و دورا پس از روسیه رهسپار چین شدند. آنگاه که میزبانان چینی راسل با او چون مردی فرزانه رفتار کردند، هم نگران شد و هم خوشحال و در پاسخ تمدن چین را مبالغه‌آمیز ستود. راسل بارها در باب مسائل سیاسی و اجتماعی سخنرانی کرد؛ مائو تسه تونگ جوان، رهبر آینده چین کمونیست، در یکی از این سخنرانی‌ها حضور داشت.



عجیب نیست که مائو با این امر موافق نبود.

آموزش طبقات مالک، تا آنکه سرانجام بر مسئولیت‌های اجتماعی شان وقوف یابند، بهترین راه احترام از انقلاب فوئبار است.

هرچند راسل در آن موقع و باقی عمرش پیوسته تمدن چین را تحسین کرد، اما از دیدن موارد مُسَلِّم و متعدد بی‌اعتنایی سنگدلانه [ی چینیان] به درد و رنج دیگران سخت هراسید.

راسل همچنین به علتِ ذات‌الریه به طرزی مُهلک بیمار شد و چیزی نمانده بود که در همانجا جان سپارد.

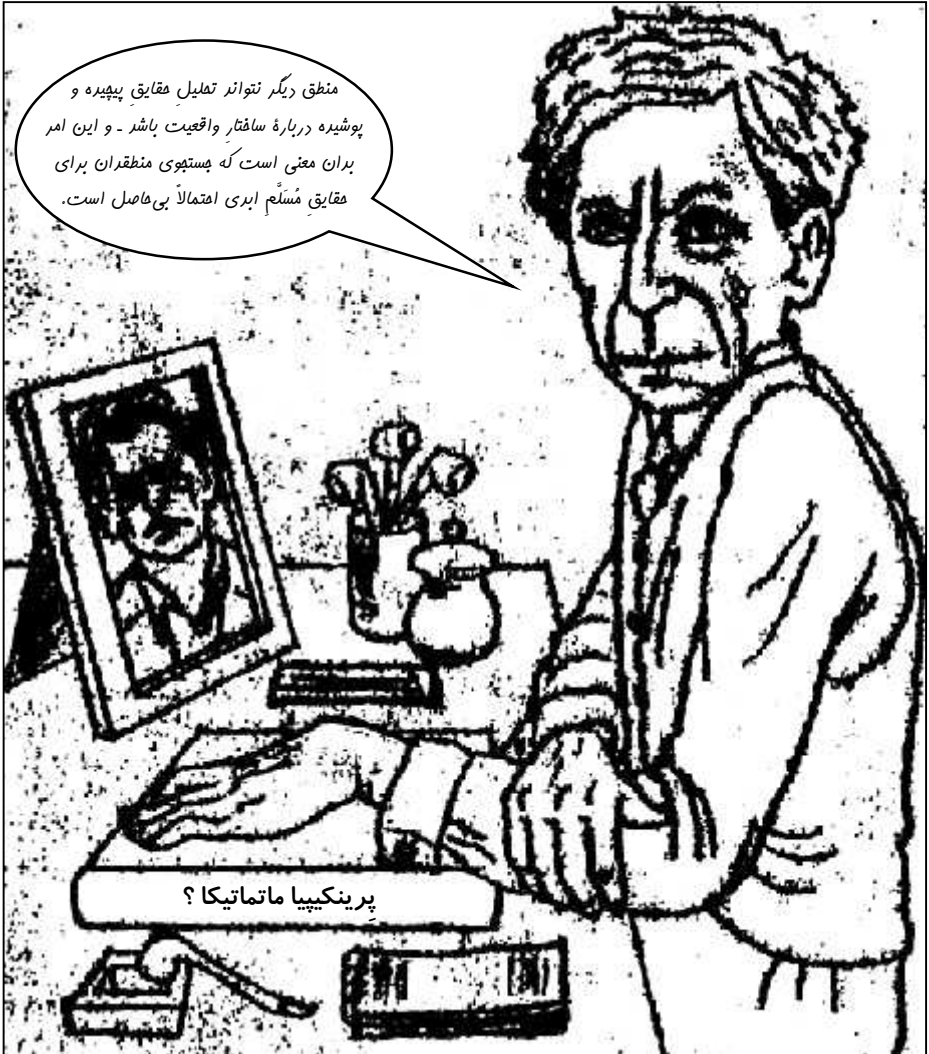


شنیدم که پینان گفته‌اند مرا نزدیکِ دریایِ غربی به خاک می‌سپارند و به یادم زیارتگاهی می‌سازند. قدری تاسف خوردم که چنین نشد، چون ممکن بود به خدا بدل شوم؛ و این امر برای آدمی بی‌خدا^۱ بقایت برآورده است.

راسل اندکی پس از بازگشت به انگلستان آلیس را طلاق داد و با دورای مُتردد (که گمان می‌کرد با بدل شدن به زوجه به اصول زن‌باورانه‌اش خیانت کرده بود) ازدواج کرد. نخستین فرزندشان - جان کانرکد راسل - در سال ۱۹۲۱ به دنیا آمد و دو سال بعد دخترشان کیت^۲.

شکست و شروع مجدد

تا اوایل دهه ۱۹۲۰ راسل هم به عنوان فیلسوف و هم مفسر رویدادهای روز به چهره‌ای سرشناس بدل شده بود. اما در آن موقع سخت گمان می‌کرد که حق با ویتگنشتاین بود که باور داشت که در واقع منطق صرفاً نوعی فعالیت زبانی — نوعی بررسی ساختار «تُهی» همانگویی‌ها — است و بس.



۱۲۰

و نیز روشن شده بود که پرنیسیپیا ماتماتیکا (مبادی ریاضی) تا چه اندازه در برابر چنین نقدهایی شکننده است. علاقه تازه راسل به علم بود. چندین کتاب علمی ساده‌شده درباره فیزیک جدید برای خواننده عام و دو اثر فلسفی مهم‌تر درباره مبانی علم (نگرش علمی^۱، دامنه و حدود شناخت انسانی^۲) تحریر کرد. اکنون لازم است که بدین آثار توجه کنیم.

راسل و علم

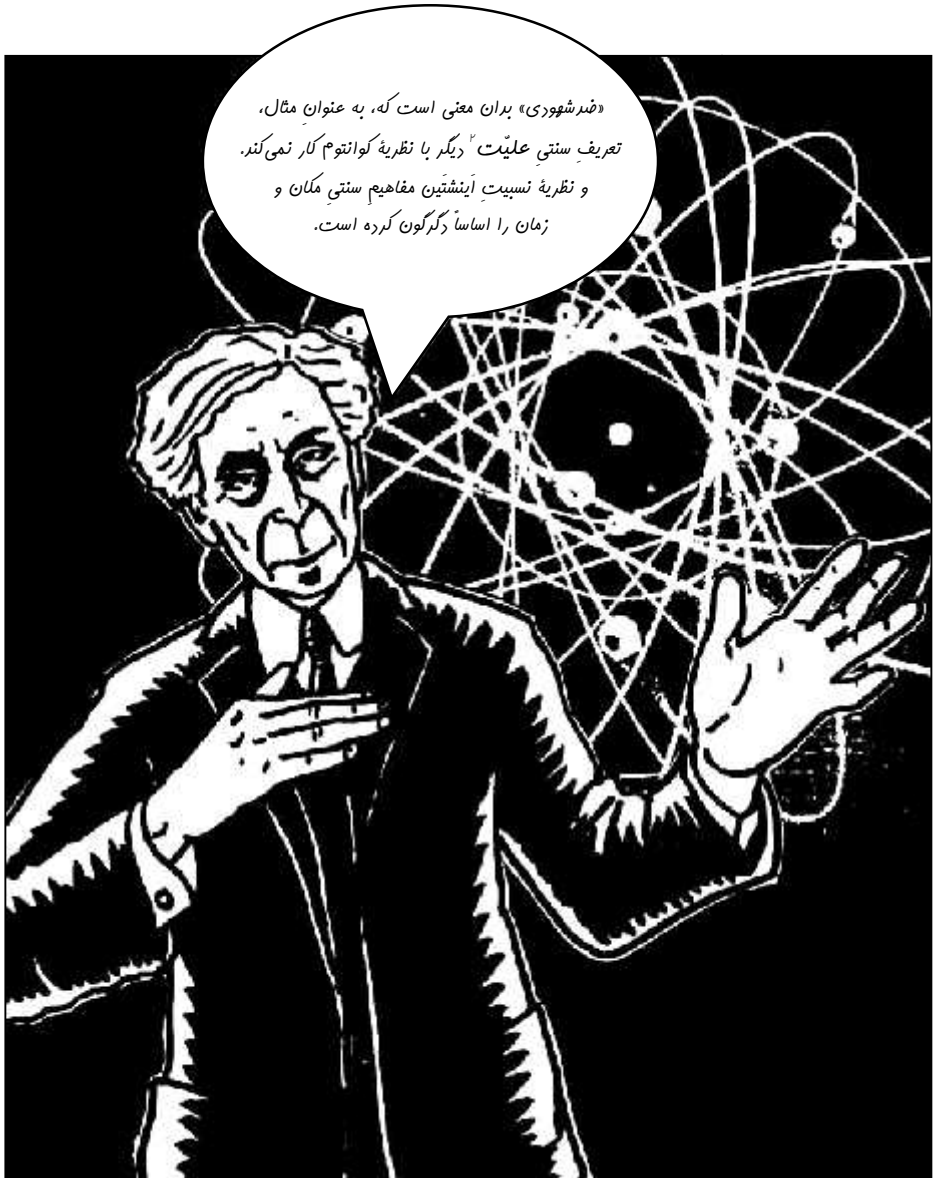
راسل در ایام جوانی باور داشت که عقلانیت و علم این توانایی را دارد که تمام مسائل انسانی را حل و رفع کند. او پیشرفت کلانی را که علم جدید ایجاد کرده بود، مشاهده و قاطعانه پیش‌بینی می‌کرد که علم عنقریب به «کمال» می‌رسد.



فیلسوفان می‌توانند از طریق باز نمودن چگونگی فرضیات متافیزیکی بنیادین علم — و از طریق ایضاح و تبیین معنی اصطلاحات اساسی علمی، مانند «علت»، «قانون علمی»، «ماده» و مانند اینها، برای علم نافع باشند.

کارهای فود راسل درباره ریاضیات و منطق مقرر معتابوی به شناخت ما از علم کمک کرد.

راسل خوانندهٔ قهارِ مقالات و کتاب‌های علمی بود. او را فیزیکِ هسته‌ای جدید مجذوب و این امر واقع کمابیش خوشحال کرد که آخر دست معلوم شده که مقدارِ معتناهی از علمِ جدید، مثل فلسفهٔ خودش، کاملاً **ضدشهودی** است.



راسل نیز همان شیوه‌ای را بکار گرفت که ظاهراً فیزیک‌هسته‌ای [از طریق آن] مفهوم «ماده» را حذف کرده و آن را حداکثر به «سلسله‌ای از رویدادها» مبدل کرده است.



راسل همچنین مطمئن بود که دانشمندان به نحوی بیش از قاطبهٔ مردم عاقل و بی‌طرف‌اند. بدین دلیل بود که سرانجام بدین باور رسید که آنان بهترین افراد برای ترغیب و اقتناع حکومت‌ها به خلع سلاح اتمی هستند.

فلسفه و علم پس از راسل

از زمان راسل تاکنون فیلسوفان علم به رهبری توماس کیون^۱ و پل فایرابند^۲ در این باب بجد تردید کرده‌اند که دقیقاً علم چیست و دانشمندان به چه نوع فعالیتی می‌پردازند.



علم، بدان اندازه که راسل
گمان می‌کرد، فعالیتی «فنی» و کاملاً عاری
از ارزش‌آوری [و عینی] نیست.

امروزه بیشتر فیلسوفان علم،
بیش از آنچه راسل می‌پذیرفت،
«نسبی‌گر»^۳ هستند.

کیون

اینان تأکید می‌کنند که حتی تجارب دانشمندان
از میان، هر قدر هم بی‌واسطه یا مستقیم،
همیشه «گراکنبار از نظریه»^۴ است.



چاره‌ای نیست، مگر ایجاد مقوله‌ها یا طبقاتی (زبانی یا نوع دیگر) که واسطه و میانجی تجارب ما بشوند.

1. Thomas Kuhn (1922-1996) 2. Paul Feyerabend (1924-94) 3. relativist 4. theory-laden

هیچ سطح بنیادیِ خالص و پاکی از مشاهده و تجربه وجود ندارد که مبنایی مطمئن را برای نوعی طرح تجربه‌گرایانهٔ شناخت علمی فراهم کند. اکنون سایر فیلسوفان و روانشناسان نیز استدلال می‌کنند که بسیاری از باورهای بنیادی فلسفهٔ تجربه‌گرایانهٔ سستی کاذب است.

تجربهٔ ما از جهان و اعیانی که در آن است،
می‌توانست کاملاً مستقیم - ولو ناقص - و
کلّ آموزهٔ «داره‌های مسی» نوعی
قیالیافی فلسفی باشد.

و - در ایامی که قاهرهٔ شرکت‌های پندرمیلتی بر بیشتر
هرزانهٔ دانشمندان دربارهٔ آن پژوهش می‌کنند و بر
هریک از نتایج آن پژوهش‌ها که به طور عمومی اعلام
می‌شود، نظارت می‌کنند - ما با اعتقاد مطلق راسل به
عقلانیت و صداقت افلاقی بیشتر دانشمندان
هم‌داستان و شریک نیستیم.



تجربه آموزشی بیکن هیل^۱

راسل در ایام اقامتش در زندان مقدارِ معتنابهی دربارهٔ تحلهٔ جدید روانشناسی «رفتارگرا» مطالعه کرد و قانع شد که اگر بتوان افراد را به نحوی پرورش داد که خرافات باستانی و دیدگاه‌های نامعقول متعاقبشان را رها و نوعی روش شکاکیت علمی را اختیار کنند، می‌توان بیشتر مسائل انسانی را حل و رفع کرد. راز پیشرفت و خوشبختی انسان – رهایی از ترس و حماقت – بایستی در نحوهٔ آموزش و پرورش کودکان باشد. بنابراین، راسل و دورا «مدرسهٔ آزاد» مشهور بیکن هیل را در ساسیکس داونز بنیاد نهادند.



می‌خواستیم نوعی آموزش کاملاً جدید را میسر سازیم
و بعضی تعلیم حیوانات از پیشدوری‌های جامعهٔ سنتی
به بچه‌های نوباوه، یا تدریس اصول فیزیکی جدید، بگوئیم
به آنان کمک کنیم که خود بی‌اندیشند و بگویند؛
و بدین نحو آنان را برای مواجهه با مسائل
جهان ناپایدار آماده کنیم...

بچه‌های مدرسهٔ بیکن هیل اجازه داشتند تا هریک از درس‌هایی را برگزینند که بدان علاقه دارند، مقدار معتنابهی تمرین‌های سلامت‌بخش خارج از کلاس داشتند، و ترغیب و به لحاظ آموزشی تشویق می‌شدند که کمروبی و شرمشان را از برهنگی کنار بگذارند. دبری نباید که این مدرسه تعدادی بچهٔ مسئله‌دار را از سرتاسر آمریکا جذب کرد که زندگی عادی را در آنجا بسیار سخت، اما مهیج کردند. و البته اندکی هم بدنامی کسب کرد. کشیش محلی ساسیکس که برای بازدید آمده بود، داستانی بسیار نامعتبر را نقل می‌کند که...



وای فدای بزرگا

هیچ فدایی وجود ندارد.

این مدرسه هیپگاه سودآور نبود
و مدت‌های مدید به تاپار هزینه‌اش را
از سرمایه‌هایم فراهم می‌کردم.

بچه‌های فودمان نغرت داشتند از
سر و کار داشتن با پدر و مادری که
معلمشان هم بودند.

شگرف آنکه بچه‌های راسل با همان احساس
انزواایی بزرگ شدند که خود راسل
در پمبروک لاج داشت.



نزدیک به آزادی جنسی

راسل پیش‌تر کسانی را که به اخلاقیات رسمی آن ایام باور داشتند، سخت ترسانده بود. او جزوهای بسیار مردم‌پسند نگاشت (چرا مسیحی نیستم^۱) که استدلال می‌کرد که مسیحیت دین ترس و طاعت و متابعت نابخردانه است. به مراتب تندتر آنکه، دیدگاهی را درباره اخلاقیات جنسی ابراز می‌کرد که بغایت خلاف عرف بود. او (در دیدگاهم درباره زناشویی^۲) اظهار می‌کند که زنانی مُحصنه همیشه عملی ضرورتاً زین‌آور یا وحشتناک نیست و (در زناشویی و اخلاق^۳) می‌گوید اخلاقیات جنسی سنتی و عرفی، با بی‌اعتنایی به خوشبختی شخصی، به تمام کسانی که کورکورانه بدان گردن می‌نهند، غالباً زیان می‌رساند. راسل و دورا خود به آنچه راسل تبلیغ می‌کرد، بغایت عمل می‌کردند. و ظاهراً دورا در این امر پیشتاز جنسی کاملاً مقیدی بوده است.



با وجود این، راسل همچنان با دو تن از معلمان سرخانه فرزندانش رابطه جنسی داشت و این امر سرانجام به ازدواج با یکی از آنان - پتریشه (پیتر) اسپنس^۱ - انجامید که ۴۰ سال از او کوچکتر بود. متارکه نهایی راسل با دورا بغایت تلخ بود و هیچگاه هیچک از آن دو موافق و سازوارش نیافتند. دورا به دیدگاه‌های زن‌باورانه‌اش مقید ماند.



قانع شدم که تا وقتی رابطه زناشویی
دارای صورت و اعتبار قانونی است،
فیانت بران زبان‌آور است.

نمی‌فهمم که چرا نیابستی با هم
رابطه جنسی داشته باشیم، در حالی که
یقیناً نمی‌فواهیم بزرگی عاطفی و
اقتصادی را دنبال کنیم.

به هر دو تن حضانت مشترک
فرزندانشان را دادند. راسل از آن
وقت به بعد به توسط وکیل با
همسر سابقش ارتباط داشت.
همچنین به تجربه بزرگی
آموزشی شان بی‌علاقه گشت،
هرچند دورا توانست که مدرسه
(بیکن هیل) را چندین سال
پس از آن واقعه نیز نگه دارد.

آراء سیاسی راسل

فلسفه تحلیلی و ریاضی راسل در دهه ۱۹۲۰ و ۳۰ بر کل نسل جدید فیلسوفان جوان، خاصه پیروان پوزیتیویسم [یا اثبات‌گرایی] منطقی، اثر می‌گذاشت. اما راسل در آن وقت دیگر - به عنوان روزنامه‌نگار، سخنران موضوعات عمومی و نویسنده کتاب‌های علمی در سطح خواننده عام (مانند *الفیای اتم*، *الفیای نسبیت*) - دارای پیشه‌ای تازه بود. به سفرهای طاقت‌فرسای متعددش برای سخنرانی در ایالات متحده، ادامه می‌داد و در باب مسائل اجتماعی بسیار متفاوتی - صلح جهانی، جنگ جدید، حزب کارگر بریتانیا، و روسیه - اظهار نظر می‌کرد.



همچنین بازمی‌نورم که چگونه هم فاشیسم و هم کمونیسم آزادی فردی را - چیزی که به باور من برای هر جامعه متمدن ضروری است - لگرمال می‌کنند.

«می خواهیم بگویم که از یک سو
نبایستی فردی را مجازت کرد، مگر
براساس روند مقرر قانونی، و
از سوی دیگر بایستی حوزه‌های
وجود داشته باشد که در آن اعمال
فرد در معرض نظارت حکومتی
نباشد. این حوزه شامل آزادی بیان،
مطبوعات آزاد و آزادی دینی است.»

بیشتر نوشته‌های سیاسی راسل کوششی است مستمر برای یافتن شیوه‌ای از وفق نیاز به نوعی قدرت حکومت با نیاز مهم‌تر آزادی‌های شخصی. راسل به تمام انواع حکومت‌ها بدگمان بود. او باور داشت که هر کس که به دنبال قدرت بر سایرین است، غالباً به لحاظ روانی ناسالم است. راسل چندان هم اومانیزست نبود. بیشتر وقت‌ها خود را منزوی و جدا از انسان‌ها احساس می‌کرد و اغلب از «طرز فکر توده‌ای» احمقانه و شور و شوقشان برای جنگ سخت می‌ترسید. اما در باب طبیعت انسانی نگرشی کاملاً بدبینانه نداشت؛ گمان می‌کرد که بیشتر انسان‌ها امکان بالقوه نوع‌دوستی را دارند، جز آنکه جوامع به ندرت این استعداد را شناخته‌اند و به پرورش آن اهمیت نمی‌دهند.




دیدگاه حکومت‌ستیزانه دربارهٔ قدرت

تحلیل راسل از جامعهٔ سیاسی مشابه تحلیل بسیاری از حکومت‌ستیزانی است که تمام انواع حکومت را به مثابه نوعی شرّ تلقی می‌کنند.

غالباً نوعی میل شدید به قدرت است که
پلگوتکی رابطهٔ افراز با یکدیگر را تعیین می‌کند.
نواذهای اجتماعی و سیاسی معمولاً
بازتاب‌های کثر این میل اند.

پادشاهان از طریق ترس
حکومت می‌کنند و پندران به
آسایش رعایای شان
اهمیت نمی‌دهند.



عاقبت، قدر تشان را انواع مختلف اقلیت‌های
حاکم - اشرافیت ثروتمند، متمولین مَلَک یا
نوعی جناح سیاسی - غضب می‌کنند.

حکومت‌های استبدادی تمایز خواهِ پدید
مانند اریان - از (فرط) بی‌فکری پيروان و خادار -
با نوعی جهان‌بینی که مدعی انحصار
حقیقت می‌شود، می‌شوند، می‌شوند.

این امر آنها را بر عدم تحمل
عقیده مخالف و بی‌اعتنایی مطلق بدان
آزادی‌های انسانی‌ای وامی‌دارد که
برای آن بی‌اندازه ارزش قائل می‌شوم.

سوسیالیسم و حکومت

تجاربِ راسل در روسیه به شدت وی را به سوسیالیسمِ حکومتی بدگمان کرده بود. اما همچنان مخالفِ تجمعِ قدرتِ اقتصادی در دستِ افراد، شرکت‌های پُر قدرت یا حکومت بود.



از این روست که فوراً، را سوسیالیست می‌دانم - اما سوسیالیستی که باور دارد که بایستی از قدرتِ حکومت کاست.

راه حلِ راسل نوع بریتانیاییِ سندیکالیسم [یا نظامِ اتحادیه‌های صنفی]، معمولاً موسوم به «سوسیالیسمِ صنفی»، را به دست می‌دهد که در آن حکومت را کمابیش اتحادیه‌های صنفی [یا سندیکاها] تشکیل می‌دهند.

کارخانه‌ها مدیران را انتخاب می‌کنند، تمام کارخانه‌های یک صنعتِ واحد در یک صنف با هم متفر می‌شوند، و این صنف بر شرایطِ کار نظارت و نمایندگان را به کنگره روانه می‌کند.

پس، کنگره در کنارِ نوعی پارلمانِ منتخبِ حوزه‌های انتخابی، بالاترین هیأتِ حاکم فوادر بود.

بنابراین، بیشترِ مردم از یک سطحِ عادلانهٔ زندگی برخوردار و در ادراة مملکت سهیم می‌شوند. قدرت نیز هیچگاه بیش از حد متمرکز نمی‌شود.

خطرِ ناسیونالیسم

راسل همچنین در نوشته‌های سیاسی متأخرش دربارهٔ خطرهای بزرگِ ناسیونالیسم [یا ملی‌گرایی] هشدار می‌داد، چراکه انگیختن جنگِ جهانی سوم - که حتماً برای همیشه تمدن غرب را نابود می‌کند - بسیار محتمل بود.

ایشان برای ملتِ میتملِ مهم‌ترین و شایع‌ترین دین
این زمان است. مانند اربان کون، مستنزمِ آزارها، قتلِ عام‌ها،
و ستمکاری‌های بزرگِ هولناکش است؛ مانند اربان، اثرگذار،
ساره، وهشیانه و احمقانه است.



تمام حکومت‌ها شور وطن پرستانه را برمی‌انگیزند که موجب می‌شود تا مردمان باور کنند که ملتِ آنها از تمام مللِ دیگر برتر است. اگر قرار باشد تمدن باقی بماند، نوعی انترناسیونالیسم بسیار مهم است.

حکومت جهانی

یکی از دلمشغولی‌های عمده سیاسی راسل طرح حکومتی جهانی بود که انحصار تمام سلاح‌های کُشتار جمعی را بدان واگذارند. توانایی نظامی آن بایستی اطمینان بدهد که همیشه می‌تواند راه‌حلی را برای مجادلات میان ملل به اجرا درآورد.



اما این امر چگونه با انتقادهای پیشین شما از قدرت متمرکز سازگار است؟



اگر قرار باشد از جنگ اتمی اجتناب کرد، این امر، به گمانم، نوعی الزام نامطبوع است.



راسل باور داشت که یگانه شیوه‌ای که نوعی حکومت جهانی می‌تواند تحقق یابد، این است که در نهایت یک قدرت مطلق - مثل روسیه یا آمریکا - بر باقی جهان تسلط داشته باشد. بنابراین، راسل گمان می‌کرد که آمریکا بایستی کمی پس از جنگ جهانی دوم روسیه را تهدید به نابودی اتمی می‌کرد؛ هرچند بعدها این امر را انکار کرد.

ناآگاه دربارهٔ سیاست

راسل دربارهٔ سیاست فقط نظریه‌پردازی نمی‌کرد. او در سال ۱۹۰۷ (به عنوان نامزد طرفدار حق رأی برای زنان) و دو مرتبه در دههٔ ۱۹۲۰ (به عنوان نامزد حزب کارگر از چپ) برای پارلمان بریتانیا نامزد انتخابات شد، اما هیچگاه چندان به دیدگاه‌های هیچ حزب سیاسی‌ای مقید نبود. دیری نیامید که از دسیسه‌های مرسوم جهان سیاست و سازش‌های موهوع مایوس گشت. در سال ۱۹۳۱ با درگذشت برادر بزرگترش، فرانک، واجد حق کرسی‌ای در مجلس عوام [بریتانیا] شد، اما کمابیش تمام فعالیت‌های سیاسی متأخرش برون‌پارلمانی بود و به مبارزات تک‌موضوعه اختصاص داشت.



کم و بیش نادان

پس از تأمل، روشن است که راسل پاره‌ای حرف‌های احمقانه گفته است. اما او کاملاً نادان نبود. او شوونیسم [یا خاک‌پرستی] احمقانه و کشتارهای دسته‌جمعی جنگ جهانی اول را نپذیرفت. درباره آن شرّ بالقو‌های که در بلشویسم مشاهده کرد، هشدار داد. از دخالت آمریکا در ویتنام انتقاد کرد و به همه کس درباره خطرهای جنگ اتمی هشدار داد. گمان می‌کرد که آمریکا به مثابه یگانه ابرقدرت بزرگ که بر کل جهان تسلط دارد، سر برآورد.



نقطه کور پیامبر

راسل بیشتر وقتی سخت مایوس و ملول می شد که مردم حاضر نمی شدند بصیرت او را درباره این امر بپذیرند که جهان چگونه باید باشد. ج. م. کینز اقتصاددان به امر عجیبی اشاره می کند که از نظر دوست بصیرش، راسل، پوشیده بود.

پرترانه، بخصوص در آن واحد، یک هفت عقیره را تایید می کند که
به طرز مشکی ناساگر کارند. او پر آن است که امور انسانی به نامعقول ترین
شیوه پیش می رود؛ اما پاره اش هم کاملاً ساره و آسان است، چراکه فقط
باید امور انسانی را به نفوی معقول پیش ببریم.



رسوایی در آمریکا

فشارهای مالی راسل را بر پذیرش سِمَت‌های مُدَرّسی در ایالاتِ متحده واداشت. او در سال ۱۹۳۸، در سن ۶۶ سالگی، همسرِ جوان و فرزند نوباوه‌اش، کان‌زد، را همراه خود بدانجا بُرد. راسل در دانشگاه‌های شیکاگو و کلیفَرُنیا تدریس کرد و در نهایت کرسی استادی را در کالج نیویورک به دست آورد. اما هم اسقف نیویورک، دکتر ویلیام ت. مَنینگ، و هم خانم جین کیّی به انتصابِ ننگ‌آور کسی که به صراحت هم از بی‌خدایی و هم از زنا می‌محسنه دفاع می‌کند، اعتراض کردند.



به نظر می‌رسد که راسل کمابیش کل این واقعه را دوست داشته است، خاصه از آن روی که او را هم عیناً به همان جرم‌هایی متهم کردند که سقراط، فیلسوف یونانی (۳۹۹-۴۷۰ پیش از میلاد)، را در آتن باستان به مرگ محکوم کرده بود.

او را هم به بی‌فدایی
و افسارِ جوانانِ شهر
متهم کردند.



۱۴۱

سیمتِ پسینِ راسل در «بنیاد بارنز» عجیب و غریب در فیلادلفیا در ابتدا موفق‌تر بود. بارنز، میلیونر نیکوکار، بابت یک سلسله درسگفتار در باب تاریخ فلسفه غرب به راسل حقوق می‌داد. راسل بعدها این درسگفتارها را به صورت کتاب پُرفروش «تاریخ فلسفه غرب» درآورد که امنیت مالی را برای او در باقی طول عمرش فراهم کرد. اما بارنز و راسل سرانجام با هم اختلاف پیدا کردند. راسل پشیمان به کالج ترینیتی بازگشت که در آنجا به او پیشنهاد دستیارِ آموزشی داده بودند. او بدون شک بسیاری از مردم را با «بی‌خدایی اهریمنی» اش سخت ترسانده است. مگر دیدگاه‌های راسل در باب دین چه بوده است؟

راسل و دین

راسل در نوجوانی ایمان به مسیحیت را از دست داد، اما بیشترِ وقت‌ها به اشتیاقاتِ معنویِ مرموزی اذعان می‌کرد. روابطِ عاطفی‌اش با دیگر مردمان در بیشترِ موارد یأس‌آور بود و بیشترِ طولِ زندگی‌اش را صرفِ جستجوی رضایتِ عاطفی و مصاحبت کرد. راسل همچنین مدعی دریافتِ نوعی تجلیِ شخصی [از ذاتی روحانی] در دهم فوریه سال ۱۹۰۱ شده است. او که ایولین وایتهد - همسرِ همکارش آ. ن. وایتهد - را در درد و رنجِ بیماری مشاهده می‌کرد، پناگه دریافت که...



تنهایی روح انسان تحمل‌ناپذیر است، هیچ چیز
نتواند بران راه یابد مگر بالاترین شدت آن نوع
عشقی که مُبلّغین دینی آموخته‌اند... چنین برمی‌آید
که فهمیت نادرست است.

راسل در سال ۱۹۲۳ جستار پرستش/انسان/آزاد^۱ را نگاشت - نوعی اصول لآدری گرایمی^۲. اثری به شدت پُرشور و احساس و کمابیش شاعرانه که در اصل بر این امر واقع تأسف می‌خورد که در نهایت عالم، و از این رو زندگی انسان، هر دو محکوم به نیستی است. به گمان راسل اگر انسان نیازمند چیزی برای پرستش باشد، آنگاه بایستی نیکویی^۳ را ستایش کند؛ نه قدرت را.

راسل بیش از دو هزار نامه
برای من نگاشت و در آنها کوشید
نگرشنش را درباره احساسات
دینی فودش باز نماید...

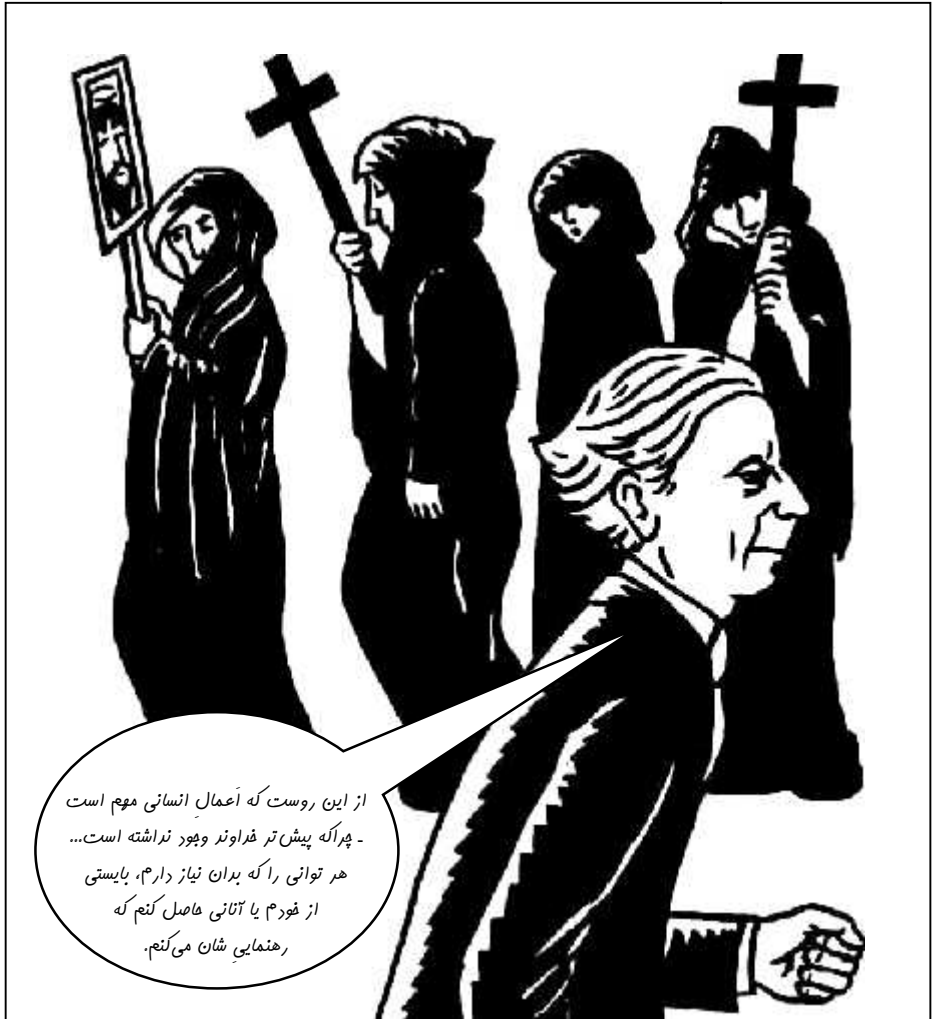


پیدی آتولین

«من چیزی مشترک را در تمام چیزهای بزرگ احساس می‌کنم... که سخت مرموز است و در واقع نمی‌دانم چه چیز به نظرم رسیده است... اما احساس می‌کنم که مهم‌ترین چیز در جهان است و در واقع یگانه چیزی است که بغایت اهمیت دارد. دارای نمودهای بسیار است... عشق... و حقیقت...»

نه اثبات و نه ابطال وجود خداوند

هرچند راسل دیگر ایمان به مسیحیت را از دست داده، اما مدت‌ها بود که اعتقاد به خداوند را مسکوت و مُعَلَّق گذاشته بود.



۱۴۴

راسل چندین کتاب نگاشت که در آنها نظرات ضددینی راسخی را اظهار کرد (مانند چرا مسیحی نیستیم، عرفان و منطق^۱). او به دلایل عقلی با دین مخالف بود - تمام «براهین» فلسفی سنتی اثبات وجود خداوند سُست و ناپذیرفتنی است. با وجود این، از برای انسجام و سازگاری، لادری باقی ماند؛ چراکه اساساً تصدیق می‌کرد که هرگز نمی‌تواند به طور قطع و یقین وجود خداوند را ابطال کند.

راسل در جستارِ باور من چیست^۱ استدلال می‌کند که فناپذیری بسیار بعید و نامحتمل است.



تمام دلایل و قرائن نشان می‌دهد که آنچه به منزله زندگی ذهنی مان می‌پنداریم، کاملاً به سافت‌واِر مغز وابسته و متشکل از نیروی جسمانی است. از این رو منطقی و عقلانی است که گمان کنیم که وقتی زندگی جسمانی به پایان می‌رسد، زندگی ذهنی نیز به پایان می‌رسد - و استدلال قانع‌کننده‌ای برای تأکید بر این امر است که انسان در این زندگی فقط یک امکانِ سعادت دارد.

۱۴۵

راسل به دلایل اخلاقی با دین سنتی مخالف بود. نهاد مسیحیت پیشینه تاریخی نابخشودنی‌ای از منع و نهي تحقیق آزاد داشت؛ و مانع تغییر و تحول اجتماعی و سب‌راه پیشرفت و اکتساب معرفت می‌شد. چندانکه «تا سال ۱۸۳۵ آناری که تعلیم می‌دهند زمین دور خورشید می‌چرخد، در فهرست کتب ضاله باقی ماند.»

دشمن مسیحیت

راسل در سرتاسر طول زندگی‌اش منتقد و مخالف تمامی اشکال دین سازمان‌یافته باقی ماند و کم و بیش از نیش و طعن زدن - غالباً هم به صورتی سخت مغرضانه و دور از انصاف - به مسیحیان در کتاب‌ها و مقالات معتابه‌اش لذت می‌برد.



راسل تا پایان عمر به فصولتش [با دین
و قاصه مسیحیت] ادامه داد. و شایعاتی را در این باره
که ایمانش به مسیحیت را در سالفوردگی باز به دست
آورده است، بی‌درنگ تکذیب کرد.

چند وقت یکبار بایستی تکذیب این امر را از سر بگیرم
که دیندار شده‌ام؟ دیدگاه‌های من دربارهٔ دین همان است
که در سن ۱۶ سالگی حاصل کردم. تمام اشکال دین را
نه فقط نادرست، بلکه زیان‌آور می‌دانم...

راسل در عصر اتمی

سرگذشت سالهای پسین راسل چندان به فلسفه مربوط نیست. مقدار نوشته‌های روزنامه‌نگارانه‌اش بس معتابه و در آن موقع گوینده‌ای محبوب و مردمی در بی‌بی‌سی بود. هرچند که در آمریکا با جنگ جهانی دوم مخالفت نکرده بود.



من همچنان طرفدار صلح هستم، از این حیث
که به گمانم صلح مهم‌ترین چیز در جهان است.
اما اصلاً گمان نمی‌کنم که تا وقتی هیلتز پیش می‌رود،
بتوان صلحی در جهان ایجاد کرد. پس، ناگزیرم
بر آن باشم که شکست هیلتز، اگر اصلاً ممکن باشد،
مقرمه‌ای است ضروری برای هر چیز خوبی...

اما آمریکا، در ۶ آگوست سال ۱۹۴۵، نخستین بمب اتمی را بر هیروشیما در ژاپن افکند. راسل یکی از نخستین کسانی بود که دریافت این امر نشانهٔ چیست. به همین زودی جنگ، به اصطلاح، سرد واقع گشت و بسیاری از مردم باور کردند که جنگ اتمی میان آمریکا و روسیه ناگزیر است. راسل که دربارهٔ نظام استالینی دچار توهم نبود، نسنجیده پیشنهاد کرد که احتمالاً به مصلحت باشد اگر آمریکا با روسیه وارد جنگ شود، پیش از آنکه روسیه خود به قدرتی اتمی مبدل شود.



آنگاه آمریکا، در عمل،
به نوعی «حکومت جهانی» مبدل می‌شود...

بایستی کمونیسم را یکسره مهو و
حکومت جهانی را بنیاد کرد.

خطرِ جدیِ نابودیِ اتمی

روسیه هم در سال ۱۹۴۹ بمبِ اتمی‌اش را آزمایش کرد. سال بعد جنگِ کُره (۱۹۵۰-۳) واقع گشت که ۱۶ کشور عضو سازمان ملل را تحتِ فرماندهی ایالاتِ متحده رویاروی کُره شمالی و قوای کمونیستی چین گذارد. این منازعه موجبِ افزایشِ بگیر و ببندهای ضدکمونیستیِ سیناتور جو مک کارتی در آمریکا شد. راسل واقعاً صادقانه باور داشت که جنگِ جهانی سوم امری محتوم و ناگزیر است.



راسل رهسپار ایالاتِ متحده شد که دربارهٔ اثراتِ چپ‌ستیزیِ افراطی به طور عمومی هشدار دهد: اگر آمریکا مانع آزادی بیان بشود، دیگر نتواند مدافعِ دموکراسی باشد.

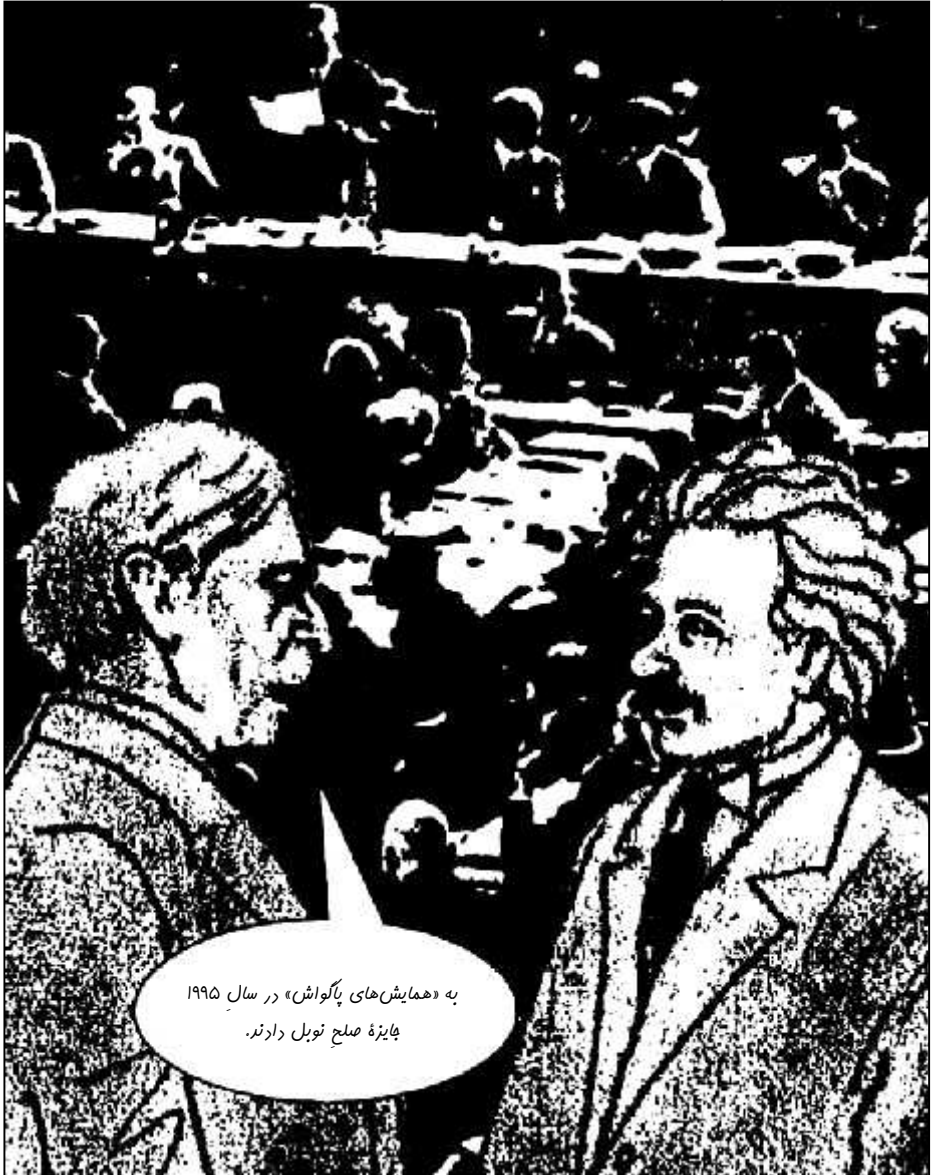
جایزه نوبل

به راسل در سال ۱۹۵۰ جایزه نوبل دادند - اما نه از برای آثار اولیه‌اش در فلسفه ریاضی، بلکه برای ادبیات [به کتاب زناشویی و اخلاقی] و در واقع - «به پاس آثار متنوع و معتابه‌اش که در آنها از آرمان‌های انسانی و آزادی‌اندیشه [و بیان] دفاع می‌کند.» راسل در سخنرانی‌اش در مراسم دریافت جایزه نوبل به مخاطبان‌ش درباره‌ی غریزه ابتدایی جمع‌گرایی در انسان‌ها هشدار داد.



پاگواش^۱ و مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای

هشدار به نوع بشر دربارهٔ خطرهای جنگ اتمی باقی طول زندگی‌اش را به خود مشغول داشت. راسل برای آینشتین و دیگر برندگان جایزهٔ نوبل نامه نگاشت که حمایت‌شان را به دست آورد. او ریاست همایش‌های مشهور «پاگواش» را به عهده داشت که دانشمندان را برای گفتگو دربارهٔ خطرهای نابودی اتمی از هر دوی سوی «پردهٔ آهنین» جنگ سرد یکجا جمع می‌کرد.



به «همایش‌های پاگواش» در سال ۱۹۹۵
جایزه صلح نوبل دارند.

سپس در سال ۱۹۵۸ جنبش مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای را در بریتانیا تشکیل دادند و راسل در رأس این جنبش قرار داشت.



۱۵۳

راسل کتابچه‌هایی مبارزاتی - مانند عقل سلیم و جنگ اتمی^۱، آیا بشر آینده‌ای دارد؟^۲ - برای این جنبش تحریر می‌کرد.

در همین موقع چهره بحث‌انگیز رالف شوئنمن^۱ به زندگی راسل درآمد. شوئنمن دانشجویی آمریکایی بود که قصد داشت جنبش مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای را به جنبش سیاسی تندروتری مبدل کند.



می‌توانیم طرح نافرمانی مدنی گسترده‌ای را
برپا کنیم که صاحبان قدرت را مغلوب و
مجبور به تسلیم کند.

شوئنمن کمیته ۱۰۰ را برپا کرد - جماعتی که
راضی بودند به طرفداری از جنبش مبارزه برای
خلع سلاح هسته‌ای زندانی شوند.

راسل همچنین در رأس این جماعت قرار داشت و در سال ۱۹۶۱ به تحصن اعتراض‌آمیز مشهور در بیرون از ساختمان وزارت دفاع پیوست.

1. Ralph Schoenman

راسل در مصاحبه‌ای تلویزیونی بازنمود که چرا بدانجا (ساختمان وزارتِ دفاع) رفته‌اند.

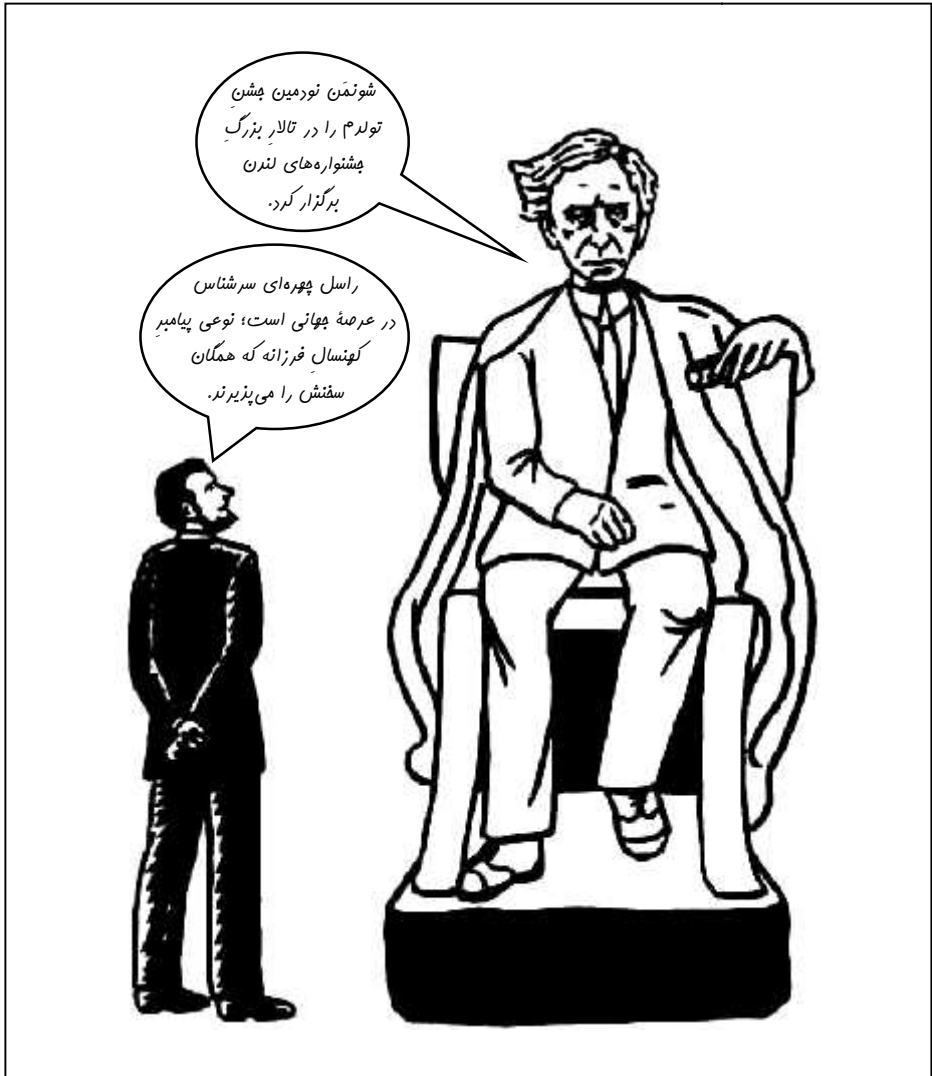
اگر سیاست کنونی حکومت‌های
غربی همچنان ادامه یابد، تمام
نوع بشر نابود می‌شود و بعضی از ما
گمان می‌کنیم که این امر تواند
واقعاً مایهٔ تأسف باشد.



راسل جزوات و مقالات متعددی در دفاع از بی‌طرفی بریتانیا در جنگ سرد نگاشت و عاقبت بجهت «تهییج برهم زدن نظم و امنیت» باز لختی زندان را برای خود فراهم کرد. حزب کارگر تحت رهبری هیو گیت‌اسکیل^۱ در سال ۱۹۶۰ خلع سلاح یک‌جانبه را رد کرد و علاقه به جنبش خلع سلاح هسته‌ای بتدریج از میان رفت.

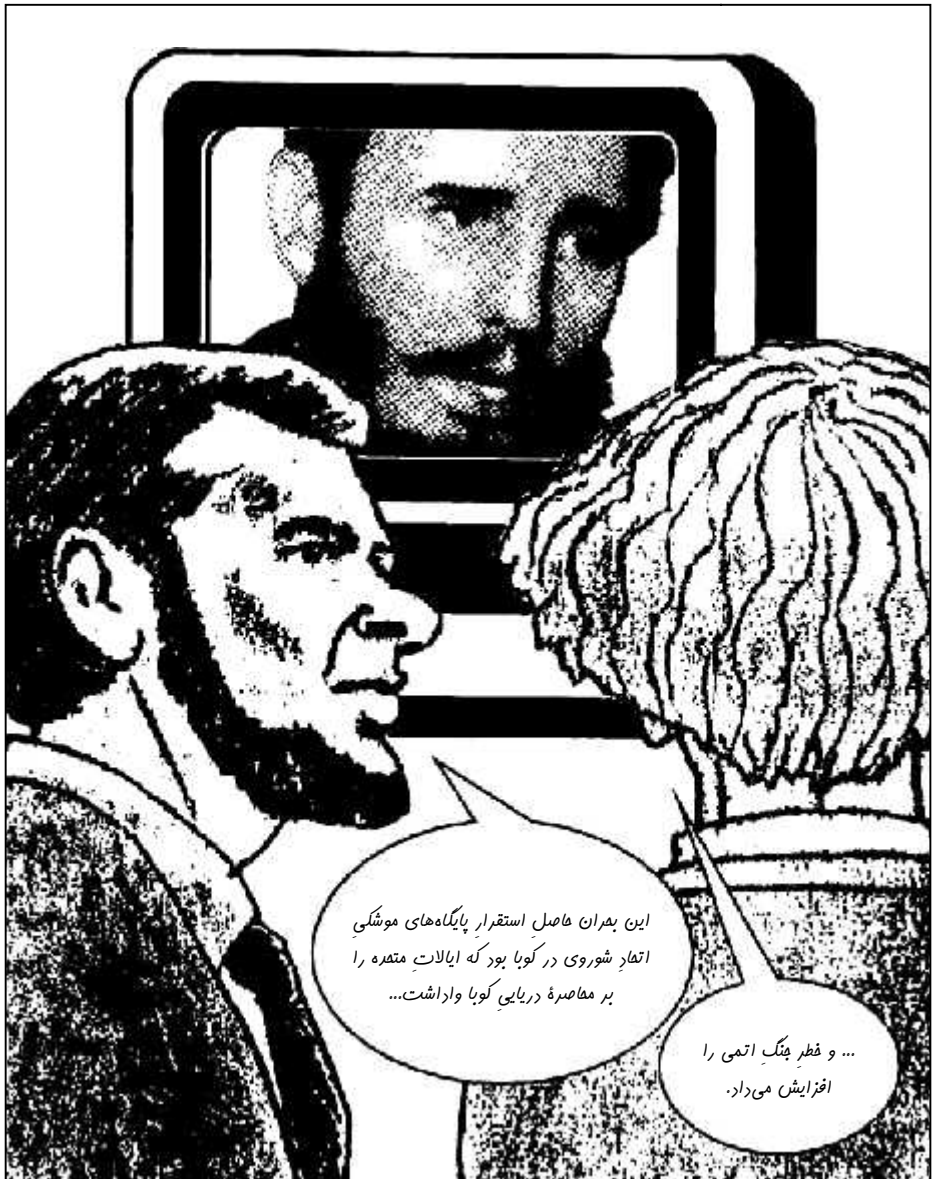
شونمن و پیامبر

شونمن به خانه راسل آمد که مثنی راسل بشود. با او چون پسر خود راسل رفتار می کردند. قرائن بسیاری وجود دارد که نشان می دهد شونمن تملق راسل را می گفت تا به لحاظ سیاسی از او سوء استفاده کند.



راسل و شونمن به طور فزاینده ای در امور سیاسی کشورهای جهان سوم درگیر شدند.

آنان از انقلاب ۱۹۵۹ کوبا حمایت کردند و در طی بحران موشکی ۱۹۶۲ کوبا برای رهبران جهان نامه نگاشتند.

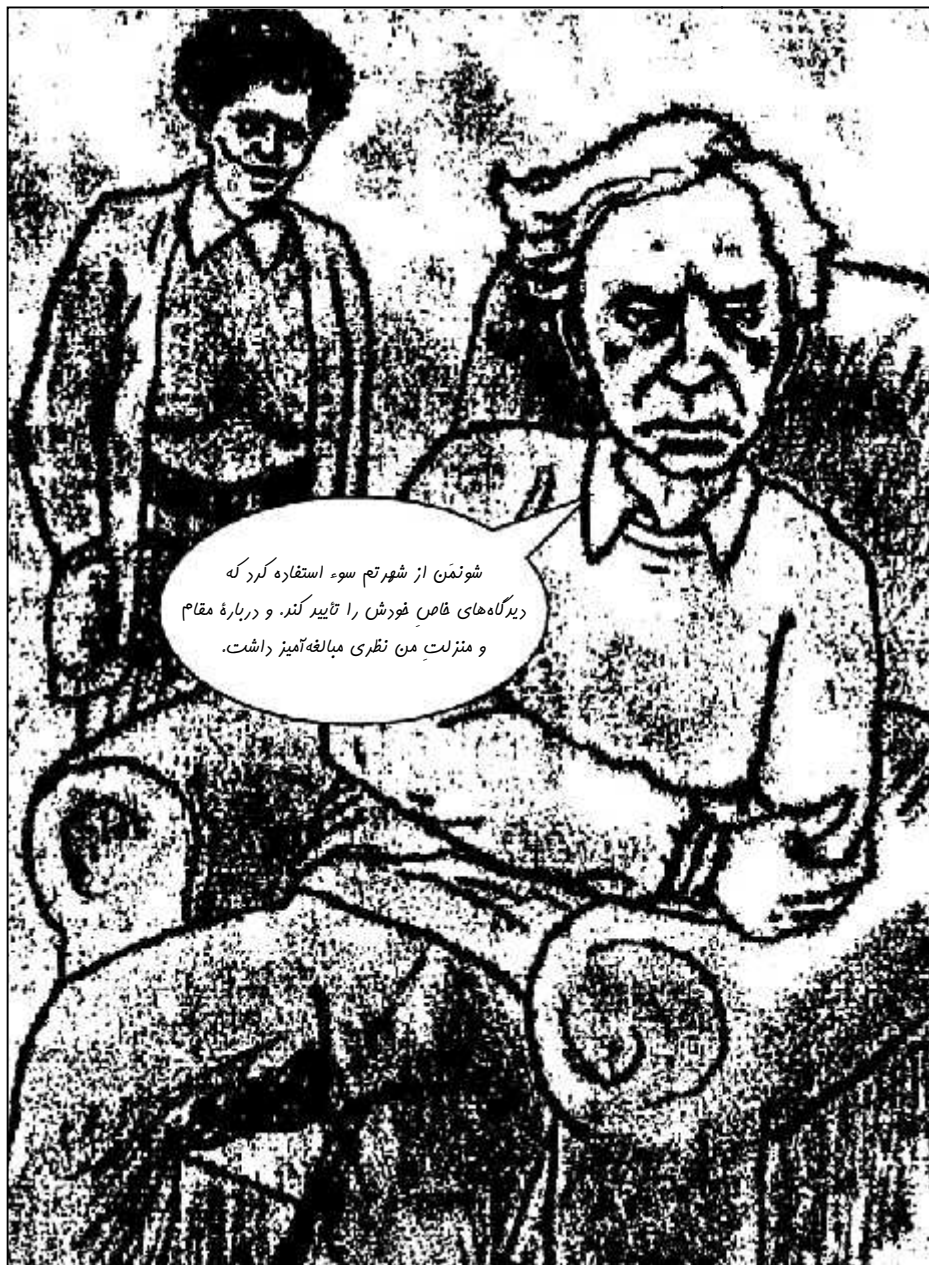


ظاهراً شونمن راسل را از موضع متبع بی‌طرفی به سوی اتحاد با کشورهای جهان سوم در تَبَرِدِ برضدِ نفوذِ آمریکا بُرده است. و مداخلاتِ بیشتری برآمد: در اختلافاتِ مرزی هند و چین و برضدِ جنگِ ویتنام.

بنیاد صلح برتراند راسل را تشکیل دادند تا صلح جهانی را برآورد. سدر را صلح جهانی، چنانکه راسل و شونمن ملاحظه می کردند، امپریالیسم جهانی آمریکا بود که فقط جنبش های چریکی محلی در سراسر جهان می توانست با آن مبارزه کند.



شونمن طی این زمان به نام راسل به سرتاسر جهان سفر، با رهبران جهان دیدار و دیدگاه‌های راسل و خودش را به آنان تفهیم می‌کرد. او را سرانجام در سال ۱۹۶۸ [از بریتانیا] به آمریکا اخراج کردند و همسر جدید راسل، اِدیث، موفق شد که پیامبر ۹۷ ساله را قانع کند که شونمن دیگر درخور حمایت نیست.



شونمن از شعر تم سوء استفاده کرده
دیدگاه‌های خاص خودش را تأیید کند. و دربارهٔ مقام
و منزلت من نظری مبالغه‌آمیز داشت.

آدم خائن

دیدگاه مقبول درباره شومَن این است که او فردی «خائن» در خانۀ راسل بود؛ نوعی هیپنوتیزم کننده شریرِ فسونگر که از راسل ساده دل برای اظهار دیدگاه های سیاسی چپ افراطی، که در واقع دیدگاه های خود شومَن بود، استفاده کرد. اما احتمال دارد حقیقت پیچیده تر باشد. راسل از مدت ها پیش حکومت های غرب را تحقیر کرده و اظهارتِ خودش غالباً افراطی و حکومت ستیزانه بود.



ظاهراً راسل کاملاً راغب بوده است که شومَن بیانیه هایش را پیش نویس و تنظیم کند و انواع مختلف جزوات سیاسی را به نام او منتشر کند - و کاملاً خرسند بوده است که از این جزوات، هنگامی که دستخوش انتقاد و تردید واقع می شدند، دفاع کند.

زندگی راسل در اواخر طول عمرش ضرورتاً زندگی فردی منزوی بود؛ و راغب بود که شوئمن نقش حضور مستمر او به مثابه چهره‌ای مردمی در عرصه جهانی را ایفا کند. بی‌تردید راسل شنیدن تصنیف مدح و ثنا و تجلیل نفوذ جهانی خود را دوست می‌داشت. از یک نظر، آدم ساده‌لوح واقعی خود شوئمن بود که به افسانه راسل - «رهبر سیاسی فرزانه و معزز در صحنه جهانی» - باور داشت؛ و گاهی در پاره‌ای از «مأموریت‌هایش» به کشورهای جهان سوم خودش را به احمق تمام عیار بدل می‌کرد.



و آنگاه که شوئمن و راسل
قطع رابطه کردند، هیچ تردیدی وجود ندارد
که برای راسل سفت غم‌انگیز بود...

احساس می‌کردم که
سومین «پسر» را
از دست داده بودم.

ادیت

آخرین سال‌ها

فرزندان راسل در آن موقع دیگر کاملاً بالغ بودند. دخترش کیت متأهل بود و در ایالات متحده اقامت داشت. دومین پسرش، کان‌زد، در حال مبدل شدن به یک مورخ دانشگاهی موفق بود. راسل و پتریشه متار که کردند. راسل زمان معتناهی صرف کرد که به نخستین پسرش جان، که میان خانواده‌های او و دورا مُرگد و مُترَدَد بود و عاقبت مبتلا به روان‌گسیختگی ((اسکیزوفرنی)) تشخیص داده شد، کمک کند.



۱۶۲

راسل در سال ۱۹۵۲ با اِدیت فینچ^۱، مُدرّسی آمریکایی که سالیان متمادی او را می‌شناخت، ازدواج کرد. در همین هنگام بود که نگارش شرح حال خود^۲ را، که اصرار می‌کرد فقط باید پس از وفاتش منتشر شود، تمام کرد.

1. Edith Finch 2. Autobiography

من و ادیث ملزم بودیم که
در آخرین منزلمان در ولز شمالی
از نوادگان مان مراقبت کنیم.

دو تن از آنان هم مشکل
روانی داشتند. لوسی در سال ۱۹۷۵
فحش کرد.



پایان

راسل عمرِ بس طولانی کرد. چهرهٔ عمومی او همچنان بیانیته‌های مقبول در صحنهٔ جهانی در بابِ امورِ جهانی تنظیم می‌کرد، اما شخصاً به طورِ فزاینده‌ای ناشنوا می‌شد و پیوسته نمی‌توانست گفتگوهای سایر مردم را بفهمد. نیک واقف بود که جسمش تپاه می‌شد.



او سرانجام در سال ۱۹۶۸ با دومین پسرش، کان‌زده، باز دوستی کرد؛ اما با نخستین پسرش، جان، هرگز. راسل در دوم فوریهٔ سال ۱۹۷۰، [در سن ۹۸ سالگی]، به علت بُرونشیت جان سپرد. [جسدش را سوزاندند] و خاکسترش را بر کوهچه‌های ولز افشاندند.

سنجشِ آثارِ راسل

راسل مقدارِ بسِ معتابیهی آثارِ فلسفی منتشر کرده است که پاره‌ای از آن، مانند اتمیسم منطقی و وحدت‌انگاری خنثی، دیگر چندان مؤثر نیست. اما هیچ تردیدی وجود ندارد که آثارِ راسل از بنیاد مسیر و موضوع فلسفه غرب را تا به ابد دگرگون کرد.



۱۶۵

منطقدانان جدید، چون آلفرد تارسکی^۱، سخت وامدار اثر نوآورانه راسل و وایتهد هستند؛ و بسیاری از فیلسوفان جدید نیز، چون و. و. ا. کوآین^۲، سُل کریکی^۳، دایلد دیویدسن^۴، و مایکل دامیت^۵، منطق را به عنوان یکی از امور فلسفی اساسی برگزیده‌اند.

1. Alfred Tarski (1902-83)

2. Willard Van Orman Quine (1908-2000)

3. Saul Kripke (b. 1940)

4. Donald Davidson (b. 1917)

5. Michael Dummett (b. 1925)

أخلاق فلسفی

راسل کمابیش و ناآگاهانه مُسَبِّبِ پیدایشِ چندین نخلهٔ جدیدِ فلسفی شد. پوزیتیویسمِ منطقی یکی از این نخله‌ها بود. این گروه (حلقهٔ وین)^۱ طرح تجربه‌گرایانهٔ تمام عیارِ راسل، دفاعش از علم، و باورش به قدرت تحلیل منطقی برای ایضاح و تبیینِ آشفتگی‌های زبانِ عُرْفی به «صورت منطقی» صادق را پذیرفتند.



به کمکِ این وسایلِ نوعیِ نظریهٔ
جدیدِ بنیادسستیزانه در بابِ معنیِ موسوم^۲ به
تعمیق‌گرایی^۳ را بسط داریم.

موریتس شلیک^۳

فریدریک وایزمن^۶

رودولف کارناپ^۴

چیزی را که تعقیق‌پذیر نباشد - مثل بیشتر
درس و گمان‌های متافیزیکی - به طور تعقیق‌آمیزی
به مثابهٔ «مفهوم بی‌معنی» رد می‌کنیم.

تمام گزاره‌های بامعنی، یعنی تعقیق‌پذیر^۵،
(غیر از گزاره‌های ریاضی و منطقی) بایستی صرفاً و
دقیقاً به داده‌های حسی اشاره کنند، یا از یک جهت
به روش تجربی آزمون‌پذیر باشد.

[۱. گروهی از فیلسوفان، دانشمندان و منطق‌دانانی که مقر اصلی آنان شهر وین بود و به این اعتبار به «حلقهٔ وین» شهرت یافتند - م.]

2. verificationism 3. Moritz Schlick (1882-1936) 4. Rudolf Carnap (1891-1970) 5. verifiable
6. Friedrich Waismann (1896-1959)

فیلسوف بریتانیایی ا. ج. ایر^۱ در کتاب *زبان، حقیقت و منطق*^۲ (۱۹۳۶) این آموزه را از اطریش بیابرد و اثر آن بر فلسفه انگلیسی بس معتابه بود. هرچند دیری نپایید که پیروان پوزیتیویسم منطقی دریافتند که خود «اصل تحقیق پذیری» آزمون ناپذیر است؛ چنانکه مقدار معتناهی از فیزیک جدید هم اینچنین است.



۱۶۷

چنین زبانی غیر استنتاجی خواهد بود و نوعی نظم و دقت جدید برای مشاهدات و روش‌های علمی پدید می‌آورد. اما تاکنون اقدامی قانع‌کننده برای پرداختن چنین زبانی نشده است و در حال حاضر شمار اندکی از دانشمندان باور دارند که این امر بسیار مفید خواهد بود.

1. A. J. Ayer (1910–89)

۲. Language, Truth, and Logic - این کتاب، که احتمال روشن‌ترین شرح و بسط پوزیتیویسم منطقی است، (با همین عنوان) به قلم منوچهر بزرگمهر به فارسی ترجمه شده است - م.

نحلهٔ تحلیل زبانی

آثار اولیهٔ راسل بر نحلهٔ فلسفی «زبانی» یا «تحلیلی» نیز اثر گذاشت که، تا این اواخر، معنی فعالیت فلسفی را «تفکر در باب تفکر» تعریف می‌کرد.



گیلبرت رایل^۱

بُستارِ راسل، در بابِ دلالت، در کنارِ ضمیمه‌اش، «نظریهٔ توصیف‌ها»، پاره‌ای از ما را قانع کرد که مهم‌ترین کارکردِ فلسفهٔ بررسیِ دقیق و تحلیل کردنِ مفاهیم است و نه پرداختن به عرس و گمان‌های متافیزیکی.

و این آن امری است که بسیاری از فیلسوفان بریتانیایی و آمریکایی در تمام طول سالهای پس از جنگ [جهانی دوم] بران پرداختند.



پ. ف. ایستراوسین^۲



ج. ل. آستین^۳

آثار بعدی ویتگنشتاین نیز به تحلیل زبانی یا مفهومی کمک کرد...



پاره‌ای از فیلسوفان در «نحلهٔ آکسفورد» - چون گیلبرت رایل، ج. ل. آستین، پ. ف. ایستراوسین و دیگران - بر آن بودند که تقریباً تمام آنچه برای فلسفه باقی مانده، [ایضاح و تحلیل زبان] است. بیشتر «مسائل» فلسفی فریبنده و غیرواقعی است و این مسائل را با تحلیل دقیق این امر که چگونه فیلسوفان پیشین زبان را بد بکار برده بودند و به «اشتباهات مقوله‌ای» افتاده‌اند، می‌توان به طرزی مؤثر «منحل» کرد.

۱. چنانکه ملاحظه کردیم، اتمیسم منطقی زبان را دارای نوعی ساختار نهفتهٔ ضروری تلقی می‌کند که وظیفهٔ آشکار کردن آن به عهدهٔ فلسفه است. اما وینگشتاین بعدها این فرض را مورد تردید و انتقاد قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که زبان چون **وسیله‌ای** است که می‌تواند برای مقاصد متعدد بکار برود - م.

مقصود مهم‌تر فلسفه

راسل طرح اصلاحی پوزیتیویسم منطقی را به سبب رهیافت تجربه‌گرایانه تمام‌عیارش و باورش به تحلیل منطقی می‌ستود.^۱ اما هیچگاه نتوانست این دیدگاه را تصدیق کند که فلسفه تحلیل‌زبانی است و بس. از این روست که به گمان او بیشتر فلسفه بعدی ویتگنشتاین اساساً «بی‌اهمیت» است. تحلیل به نزد راسل صرفاً وسیله‌ای بود برای رسیدن به مقصودی والاتر.



۱۷۰

فلسفه همیشه به نزد راسل فعالیتی مهم‌تر بود؛ کوششی برای فهم ماهیت راستین واقعیت و خود ما. او تأکید می‌کرد که همچنان بسیاری از مسائل فلسفی مهم باقی مانده است که بایستی حل شوند و اگر حاضر باشید که بی‌وقفه سخت بدانها بپردازید، پاسخ‌شان هم می‌تواند مکشوف شود.

[۱. البته راسل معیار مناداری پوزیتیویسم منطقی را (بنابر آن معیار هرآنچه تحقیق‌پذیر نباشد، مانند گزاره «خدا وجود دارد»، بی‌معنی است) رد کرده است. - م.]

شکستِ اصالتِ تجربه

راسل از برای تغییر و تعدیل پیوسته نخستین آثارش مشهور است. یک دلیل روشن این امر کوشش وی برای ایدال اصالتِ تجربه به یگانه مبنای نظریه‌های مختلف در باب معنی و متافیزیک بود - امری که دلیل آن اکنون به تمامی نامناسب و نادرست می‌نماید. این امر همچنین بازمی‌نماید که چرا خوانش و فهم بسیاری از آثارِ راسل در فلسفه «محض» دشوار است.



اکنون بیشتر فیلسوفان جدید بازمی‌نمایند که او اساساً اموری ناممکن را تقبل کرده است - از این رو کاملاً فایده‌ناقص است که خود را همچنان به پژوهش در زمینه زبان و معنی محدود کنند. راسل در کتاب *دامنه و حدود شناخت انسانی* (۱۹۴۸) سرانجام و غمگانه قبول کرده است که احتمال چیزی از قبیل شناخت یقینی وجود ندارد.



تمام شرافت انسانی نایقینی، نارقیق و
ناقص است...

باری، راسل آثارِ فرگه را پیدا کرد و کوشید آن را در معرض توجه تمام فیلسوفان انگلیسی زبان بیاورد. ویتگنشتاین را تحریض کرد. پدر [معنوی] حلقه وین و پدرخوانده ناخواسته فلسفه تحلیلی - غالب آنچه همچنان در بیشتر دانشگاه‌های بریتانیا تدریس می‌شود - بود. بر اهمیت فلسفه و علم برای یکدیگر تأکید کرد. منطق و فهم ما از ریاضیات را از اساس دگرگون کرد. و، هرچند خود یحتمل هرگز این امر را دریافت، او یکی از بنیانگذاران این عصر جدید کامپیوتر بود.

راسل؛ تمثالِ فرزانیگی

راسل نوعی همسنگِ انگلیسی بی‌آلایش و لتر بود؛ خردگرای پُرشوری که نفرتش را تمام مواردِ ظلمِ ناضروری و باورهای نامعقول برمی‌انگیخت. نوعی پدیدهٔ نادرِ بریتانیایی بود؛ اندیشمندی که دربارهٔ دنیای معاصر و امور روز اظهاراتی می‌کرد که مردمِ عادی بدان بادقت توجه می‌کردند (چندانکه مایهٔ گرفتاری حکومت‌ها می‌شد). در پندارِ مردمِ مَرَدی با هوشِ فراوان بود، کسی که از این رو حق داشت که آشکارا اعتراض کند و سخن وی را می‌شنیدند؛ حتی اگر بیشترِ امورِ اجتماعی و سیاسی برحسبِ نوعِ تحلیلِ منطقی او چندان اصلاح‌پذیر نبود. راسل در اواخرِ عمرش به چهره‌ای نمادین برای جوانان مبدل شد. چندانکه کتاب‌های مردم‌پسندش را می‌خواندند و برنامه‌هایش را در رادیو می‌شنیدند و او را در تلویزیون می‌دیدند. راسل به تعیینِ حال و هوای اعتراضاتِ آینده کمک کرد و جوانان را تحریض کرد که به مسالکِ اجتماعی و سیاسی کهنه اعتراض کنند. او برای صاحبانِ قدرت احترامی قائل نشد و همگان را تحریض کرد که در عدمِ اعتمادش به سیاستمداران و عقایدِ سیاسی سنتی شریک بشوند. و تنها از این روی بسیاری از مردم تا ابد سپاسدار او باقی خواهند ماند



«شاید آن راهی را که به جهانی از انسان‌های آزاد و نیکبخت می‌رسد، کوتاهتر از آنچه بی‌گمان هست، گمان کرده‌ام... اما بسیاری (از ما) همچنان در پی رؤیایی هستیم، هم شخصی و هم اجتماعی. شخصی: علاقه داشتن بدانچه والا است، زیباست، لطیف است؛ امکان دادن به آناتِ بصیرت که حکمت به اوقاتِ اینجهانی ارزانی دارد. اجتماعی: پنداشتن آن جامعه‌ای که تواند ایجاد شود، جایی که افراد آزادانه پرورش یابند و نفرت و حرص و حسد محو شود چه هیچ چیز از برای پروراندنشان نیست...»

کتابشناسی فارسی (برای مطالعه بیشتر)

آثار راسل

- امیدهای نو، ترجمه سید علی شایگان، (تهران) انتشارات دهخدا، ۱۳۳۶.
- آرمان‌های سیاسی، ترجمه مهدی افشار، (تهران) انتشارات زرین، ۱۳۳۷.
- در تربیت، ترجمه عباس شوقی، (تهران) انتشارات عطائی، ۱۳۳۹.
- تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، (تهران) شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۴۸- ۱۳۴۰ (ویراست دوم، کتاب پرواز، ۱۳۷۳).
- جهانی که من می‌شناسم، ترجمه روح اس. عباسی، (تهران) انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- تأثیر علم بر اجتماع، ترجمه محمود حیدریان، (تهران) انتشارات دهخدا، ۱۳۴۳.
- آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟ ترجمه م. منصور، (تهران) انتشارات مروارید، ۱۳۴۴.
- شرح حال برتراند راسل به قلم خودش، (جلد اول) ترجمه مسعود انصاری، (تهران) انتشارات فروغی، ۱۳۴۶.
- مسائل فلسفه، ترجمه منوچهر بزرگمهر، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۷.
- چرا مسیحی نیستیم، ترجمه روح اس. عباسی، (تهران) انتشارات روز، ۱۳۴۷.
- زناتوبی و اخلاق، ترجمه ابراهیم یونسی، (تهران) نشر اندیشه، ۱۳۴۷.
- حقیقت و افسانه، ترجمه منصور مشگین پوش، (تهران) انتشارات جاویدان، ۱۳۴۷.
- جنایات جنگ در ویتنام، ترجمه ایرج مهدویان، (تهران) انتشارات فرهنگ، ۱۳۴۷.
- علم ما به عالم خارج، ترجمه منوچهر بزرگمهر، (تهران) نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
- تحلیل ذهن، ترجمه منوچهر بزرگمهر، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸.
- شاهراه خوشبختی، ترجمه ع. وحیدمازندرانی، (تهران) انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- زمینه‌های فلسفه، ترجمه محسن امیر، (تهران) چاپ کیهان، ۱۳۴۹.
- در ستایش فراغت، ترجمه ابراهیم یونسی، (تهران) نشر اندیشه، ۱۳۴۹.
- عرفان و منطق، ترجمه نجف دریابندری، (تهران) شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۹.
- چرا مسیحی نیستیم و مقالاتی چند راجع به مذهب، ترجمه س. الف. س. طاهری، (تهران) انتشارات دریا، ۱۳۴۹.
- جهان‌بینی علمی، ترجمه سید حسن منصور، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- علم و مذهب، ترجمه رضا مشایخی، (تهران) انتشارات دهخدا، ۱۳۵۵.
- اخلاق و سیاست در جامعه، ترجمه محمود حیدریان، (تهران) انتشارات بابک، ۱۳۵۵.
- اصول نوسازی جامعه، ترجمه مهدی افشار، (تهران) انتشارات زرین، ۱۳۵۷.
- آزادی و سازمان، ترجمه علی رامین، (تهران) انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- قدرت، ترجمه نجف دریابندری، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
- عمل و تئوری پلشویسم، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- مرجع قدرت و فرد، ترجمه منصور مشگین پوش، (تهران) انتشارات رازی، ۱۳۶۲.
- جنگ هسته‌ای، ترجمه فریدون حاجتی، (تهران) انتشارات اکباتان، ۱۳۶۲.
- پیروزی سفید، ترجمه پرویز مهاجر، (تهران) انتشارات رازی، ۱۳۶۳.
- جستارهای فلسفی، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، (تهران) انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

- القبای نسبیّت*، ترجمه محمود خاتمی، (تهران) انتشارات مدبر، ۱۳۷۰.
- مقدمه‌ای بر فلسفه ریاضی*، ترجمه ابوالقاسم لاله، (تهران) انتشارات یاسین، ۱۳۷۶.
- زندگی‌نامه برتراند راسل به قلم خودش*، ترجمه احمد بیرشک، (تهران) انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
- شرح انتقادی فلسفه لایبنیتس*، ترجمه ایرج قانونی، (تهران) نشر نی، ۱۳۸۲.
- القبای شهروند خوب و تاریخ جهان در یک کلام*، ترجمه رضی هیرمندی، (تهران) نشر افق، ۱۳۸۶.
- تکامل فلسفی من*، ترجمه نواب مقربی، (تهران) انتشارات صراط، ۱۳۸۷.
- اتمیسیم منطقی*، ترجمه جلال پی‌کانی، (تهران) نشر علم، ۱۳۸۸.
- برتراند راسل در قاب عکس‌ها و لابه‌لای کلمات*، ویراسته امیر کشفی، نشر اینترنتی، ۱۳۸۹.
- برگزیده نوشته‌های اساسی برتراند راسل*، ترجمه کاظم فیروزمند، (تهران) انتشارات مهر ویستا، ۱۳۹۱.

Introducing Bertrand Russell

Dave Robinson and Judy Groves

Edited by Richard Appignanesi

TRANSLATED INTO PERSIAN

by

AMIR KASHFI

*You are free to download, copy, and share this electronic book with others.
However, it is illegal to sell this book, or change it in any way.*

a_drop_of_rain_50@yahoo.com

First Edition
2012